

New Historical Studies.pdf

New Series, Vol. 1, No. 1, Spring 2014.pdf

New Historical Studies

The interdisciplinary academic quarterly of history & historiography

ISSN: 0069-8002

New series, Vol. 1, No. 1, Spring 2014



Editorial board:

- Abbas G. Gheydari: Associated professor in history, University of Tabriz, Iran.
Ali R. H. Nobari: Professor in archaeology, University of Tarbiat Modarres, Tehran, Iran.
Ali M. Tarafadary: Assistant professor in history, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
Bahram Ajourloo: Assistant professor in archaeology, Tabriz Islamic Art University, Tabriz, Iran.
Hadi Sultan- Qurraie: Professor in history & literature, University of Washington, Seattle, USA.
Hassan Karimian: Associated professor in archaeology, University of Tehran, Tehran, Iran.
Hekmat A. Mollasalehi: Associated professor in archaeology, University of Tehran, Tehran, Iran.
Jacob Azhand: Professor in history, University of Tehran, Tehran, Iran.
Jaffar A. Giyasi: Professor in the history of art & architecture, Azerbaijan National Academy of Sciences, Baku, Azerbaijan.
Kamal A. Niknami: Professor in archaeological sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.
Mahmoud Tavousi: Professor in the philology of ancient Iran, Islamic Azad University in Tehran, Iran.
Mansour Sefatgol: Professor in history, University of Tehran, Tehran, Iran.
Mohammad B. Vosoughi: Professor in history, University of Tehran, Tehran, Iran.
Naser Sedghi: Associated professor in history, University of Tabriz, Iran.
Shahram Yousefifar: Associated professor in history, Iranian Research Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.
Vahid Askarpour: Assistant professor in archaeology, Tabriz Islamic Art University, Tabriz, Iran.

Editorial office:

- Editor-on-charge: Ali Mohammad Tarafdary
Editor-in-chief: Naser Sedghi
Co-editor: Bahram Ajourloo
Executive Management: Haniyeh Takavar & Zoha Asgharzadeh Charandabi

English translation: Samad Elliyoun
Persian editor: Parisa Nami Germi

Please direct all correspondences to:

P.O. Box: 51745 - 486
Tabriz, Iran
newhistoricalstudies@yahoo.com
0098 (936) 084 9105
0098 (914) 247 0941

اعضاء هیئت تحریریه (به ترتیب الفبا):

- دکتر بهرام آجورلو، استادیار باستان‌شناسی، دانشگاه هنر اسلامی تبریز
دکتر جعفر علی‌اوغلو قیاسی، استاد تاریخ هنر و معماری، فرهنگستان علوم جمهوری آذربایجان، باکو
دکتر حسن کریمیان، دانشیار باستان‌شناسی، دانشگاه تهران
دکتر حکمت‌ا... ملاصالحی، دانشیار باستان‌شناسی، دانشگاه تهران
دکتر شهرام یوسفی‌فر، دانشیار تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر عباس قدیمی قیداری، دانشیار تاریخ، دانشگاه تبریز
دکتر علی‌رضا هژبری نویری، استاد باستان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران
دکتر علی‌محمد طرفداری، استادیار تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران
دکتر کمال‌الدین نیکنمی، استاد علوم باستان‌شناختی، دانشگاه تهران
دکتر محمدباقر وثوقی، استاد تاریخ، دانشگاه تهران
دکتر محمود طاووسی، استاد زبان‌های ایران باستان، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران
دکتر منصور صفت گل، استاد تاریخ، دانشگاه تهران
دکتر ناصر صدقی، دانشیار تاریخ، دانشگاه تبریز
دکتر هادی سلطان‌القزایی، استاد تاریخ و ادبیات، دانشگاه واشینگتن، سیاتل
دکتر وحید عسکرپور، استادیار باستان‌شناسی، دانشگاه هنر اسلامی تبریز
دکتر یعقوب آژند، استاد تاریخ، دانشگاه تهران

مدیریت و امور اجرایی فصل‌نامه:

- صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر علی محمد طرفداری
سردبیر: دکتر ناصر صدقی
معاون سردبیر: دکتر بهرام آجورلو
مدیریت اجرایی: ضحی اصغرزاده چرن‌دابی و هانیه تکاور
ویرایش فارسی: پریسا نامی گرمی
ترجمه انگلیسی: صمد علیون

نشانی مکاتبات:

نشانی مکاتبه: تبریز، ص. پ. ۴۸۶ - ۵۱۷۴۵
شماره تماس: ۰۹۳۶۰۸۴۹۱۰۵
۰۹۱۴۲۴۷۰۹۴۱

newhistoricalstudies@yahoo.com

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

بررسی نامی زبان‌سنجی

فصل‌نامه پژوهشی مطالعات میان رشته‌ای تاریخ و تاریخ‌نگاری
شماره استاندارد بین‌المللی ۰۰۶۹-۸۰۰۲
دوره جدید، سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۹۳

راهنمای نویسندگان

فصل‌نامه بررسی‌های نوین تاریخی، نشریه‌ای است پژوهشی و دو زبانی؛ که سالانه، در چهار شماره منتشر می‌شود. فصل‌نامه بررسی‌های نوین تاریخی صرفاً مقالاتی را می‌پذیرد که در یکی از گرایش‌های مطالعات تاریخی و تاریخ‌نگاری، مانند تاریخ اجتماعی، تاریخ سیاسی، تاریخ علم، تاریخ هنر، فلسفه تاریخ و یا باستان‌شناسی دوران تاریخی و آغاز تاریخی، و مباحث میان رشته‌ای آنها، تحقیق و تألیف شده‌اند.

ویژگی مقالات ارسالی

مقاله باید نتیجه تحقیقات نویسنده (یا نویسندگان) بوده و در نشریه دیگری منتشر نشده باشد. پذیرش مقاله برای چاپ، با تشخیص و تأیید هیئت تحریریه فصل‌نامه است؛ که پس از داوری، صلاحیت چاپ آن اعلام خواهد شد. صحت مقالات با نویسنده (یا نویسندگان) است.

مقاله می‌تواند به یکی از زبان‌های فارسی و یا انگلیسی باشد. مقاله فارسی باید چکیده انگلیسی ۸۰۰ کلمه‌ای، و مقاله انگلیسی نیز باید چکیده فارسی ۳۰۰ کلمه‌ای داشته باشد.

مقاله نباید از حدود چهار هزار کلمه و حدود ۱۵ صفحه یک روی کاغذ سفید A۴ بیشتر باشد! مقاله باید بر یک روی صفحه کاغذ سفید A۴ (۳۰×۲۱ سانتی‌متر) و با قلم ب نازنین ۱۱، یک سطر فاصله، حواشی بالا و پایین ۵ cm و طرفین ۴،۵ cm با نرم افزار WORD در چهار نسخه خوانا همراه با لوح فشرده، تهیه و پست شود. صفحه اول باید شامل نام و نشانی کامل و شماره تلفن نویسنده و محل خدمت و مرتبه علمی وی باشد.

متن مقاله باید به ترتیب، شامل «عنوان»، «چکیده فارسی ۳۰۰ کلمه‌ای»، «پنج واژه کلیدی از متن مقاله»، «مقدمه»، «مسئله و فرضیه»، «روش تحقیق»، «ادبیات و پیشینه پژوهش»، «بحث»، «نتیجه‌گیری»، «تشکر در صورت لزوم»، «فهرست منابع بر مبنای شیوه‌نامه ایران» و «چکیده انگلیسی ۸۰۰ کلمه‌ای» و «کلید واژگان انگلیسی» باشند. متن فارسی مقاله باید با قلم ب نازنین ۱۱ یک سطر فاصله، و چکیده فارسی و پانویست‌ها نیز با قلم ب نازنین ۱۰ و یک سطر فاصله نوشته شود. متن و چکیده انگلیسی مقاله نیز باید با همان مشخصات متن فارسی، اما با قلم Constantina نوشته شود. جداول، تصاویر و نمودارها در پایان مقاله و با ذکر مشخصات و توضیحات و منبع در زیر هر یک از آنها آورده می‌شود.

بخش‌های مختلف مقاله باید دارای شماره مجزا باشد. بخش‌های مقاله با بخش ۱ که به «مقدمه» اختصاص دارد شروع می‌شود. عنوان هر بخش اصلی و زیربخش‌ها باید با یک سطر سفید از یکدیگر جدا و پر رنگ (Bold) نوشته شوند. تورفتگی اول هر پاراگراف یک سانتی‌متر است. همچنین، زیر بخش‌های هر مقاله نباید از چهار لایه بیشتر باشد. معادل لاتین واژه‌های تخصصی مهم و نام افراد کمتر شناخته شده با قلم Constantina و فاصله سطر Single به صورت پانویست درج شود. به جز اسامی خاص و نام اصول دستور زبان، دیگر پانویست‌های لاتین با حرف کوچک آغاز شود. شماره پانویست‌ها در هر صفحه با یک شماره شروع می‌شود. در صورت استفاده از اختصارات ناآشنا، فهرست آن‌ها قبل از اولین کاربرد در پانویست ذکر شود.

چنانچه نویسنده یا نویسندگان در تهیه مقاله از منابع مالی سازمان و یا نهادهای خاصی استفاده کرده‌اند و یا قصد تشکر و قدردانی از کسانی را دارند که در نگارش مقاله از آنان یاری گرفته‌اند باید در بخش تشکر، در پایان مقاله، بدان اشاره شود. همچنین، اگر مقاله برگرفته از پایان‌نامه نویسنده باشد، نام استادان راهنما و مشاور و داور، در بخش تشکر مقاله، ضروری است.

در تهیه نمودارهای درختی و امثال آن از ابزارهای سازگار با نرم‌افزار Word استفاده شود تا تنظیم آنها در نسخه نهایی مشکلی را به وجود نیاورد. تمامی مثال‌ها، نمودارها، و تصاویر باید دارای شماره پیاپی باشد.

در واج‌نویسی داده‌های مربوط به زبان و یا گویشی ناآشنا از نشانه‌های فونتیک استفاده شود. در واج‌نویسی انگلیسی کلمات فارسی، ترکی و عربی توصیه می‌شود که از شیوه‌نامه ایرانیکا استفاده شود.

فصل‌نامه بررسی‌های نوین تاریخی، برای انتشار مقالات فارسی، از شیوه‌نامه ایران و آیین نگارش فارسی فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی جمهوری اسلامی ایران پیروی می‌کند.

چشم‌انداز تاریخی جهان‌بینی و فلسفه علمی

دکتر ضیاء صدراالاشرافی

از ص. ۱ تا ۱۴

تاریخ دریافت مقاله ۱۳۹۲/۱۰/۰۱ تاریخ پذیرش قطعی ۱۳۹۲/۱۲/۱۰

چکیده

جهان‌بینی علمی هم‌اکنون نقطه اوج اندیشه بشری و مرجع و مورد استناد تمام جهان‌بینی‌های فلسفی، آیینی، عرفانی و حتی اساطیری به شمار می‌رود. جهان‌بینی علمی پس از طرح آراء و نظریات کپرنیک و کپلر درباره مرکزیت خورشید پدیدار شد و با انتشار مکالمات درباره دو علم جدید اثر گالیله بر مبنای مفاهیم ریاضی و آزمایش تجربی پا به عرصه وجود گذاشته و غروب جهان‌بینی سنتی و عصر اسکولاستیک را اعلام کرد؛ در حالیکه، آباء کلیسای کاتولیک رم با تعقیب و شکنجه دانشمندان خردگرا، ذات و ماهیت ارتجاعی و علم ستیز و خرد‌گریز مسیحیت را برای همیشه در آیین تاریخی به نمایش گذاشت! اما با شکستن تقدس پاپ و سقوط حاکمیت کاتولیسم بر فرهنگ و اندیشه، عصر روشنایی و عصر علم و خردگرایی نقاد به همت رنه دکارت و اندیشمندان معاصرش فرانسویس بیکن و جان لاک آغاز شد که سرانجام سیر تاریخی آن به انقلاب‌های علمی و صنعتی اروپا و پیدایش دوران مدرن سرمایه داری صنعتی منتهی شد. رهاورد تاریخی سیر تکاملی علوم، انقلاب انفورماتیک، اختراع هوش مصنوعی و روبات‌ها، نظریه کنترل و تدوین مبنای علم سایبرنتیک و تحول بزرگ در مدیریت-اقتصاد انرژی و صنایع الکترونیک-الکترونیک بوده است؛ که ابعاد غیر قابل‌تصور به جهش علمی و صنعتی بشریت در قرن بیستم داد؛ به طوری که امروزه با اتکاء بدان‌ها می‌توان از آن فلسفه علمی سخن گفت که دید ما را از پیدایش هستی به سوی پیدایش و منشاء حیات و انتشار حیات در عالم کشانده است؛ که برای بقا انسان و بشریت در تمامی زمینه‌ها در تلاش داریم و مستمر است؛ و البته، باید همیشه با جهل و خرافات و جزم اندیشی و دگم‌ها در ستیز باشد! ارکان فلسفه علمی، که در قرن حاضر چهارچوب منطق و تفکر جوامع مدرن را بیان میکند، عبارت است از: جهان‌بینی علمی، اخلاق علمی، منطق علمی و بالاخره پروژه اجتماعی-سیاسی علمی.

کلید واژگان:

تاریخ، اخلاق علمی، جهان‌بینی علمی، فلسفه علمی، منطق علمی.

۱. مقدمه

جهان‌بینی علمی^۱ هم اکنون نقطه اوج اندیشه بشری و مرجع و مورد استناد تمام جهان‌بینی‌های فلسفی، آیینی، عرفانی و حتی اساطیری به شمار می‌رود. به نظر می‌رسد که جهان‌بینی بشریت از مراحل اساطیری و جادویی به جهان‌بینی عرفانی (وحدت وجود) رسیده و سپس در سیر تحول خود و در کنار آنها، از جهان‌بینی‌های آیینی و قدسی^۲ به جهان‌بینی فلسفی^۳ ره‌سپرده و سرانجام، بخش پیشرفته آن، در دنیای معاصر، وارد مرحله جهان‌بینی علمی شده است.^۴

جهان‌بینی علمی پس از طرح آراء و نظریات کپرنیک (۱۵۴۳ - ۱۶۴۳ م.) و کپلر (۱۶۳۰ - ۱۷۵۱ م.) درباره مرکزیت خورشید پدیدار شد (Copernicus 1543; Kepler 1609) و با انتشار مکالمات درباره دو علم جدید اثر گالیله (Galilei 1638) بر مبنای مفاهیم ریاضی و آزمایش تجربی پا به عرصه وجود گذاشته و غروب جهان‌بینی سنتی و عصر اسکولاستیک را اعلام کرد. در حقیقت چهار فرایند تاریخی به موازات یکدیگر به افول عصر اسکولاستیک^۵ شتاب بخشیدند:

- ۱ در سراسر نوشتار حاضر، کلمات علم و علمی معادل Science و Scientific به کار رفته‌اند.
- ۲ در اینجا جهان‌بینی آیینی و قدسی شامل تمامی کیش‌ها و آیین‌ها است: چندخدایی پراکنده، چندخدایی با یک خدای خدایان، سه خدایی، دو خدایی و سنت عهدینی.
- ۳ در اینجا جهان‌بینی فلسفی شامل تمامی نظام‌های فلسفی است؛ که حتی ایده آلیسم، ماده‌گرایی و شکاکیت / لا‌آدری نیز در آن می‌گنجد.
- ۴ در تاریخ تمدن بشری، از سومر و عیلام تا کنون، تنها پنج تمدن توانسته است به مرز تفکر، حکمت و فلسفه رسیده و حکیم و فیلسوف داشته باشد:

۱. تمدن چینی؛ با تائوئیسم و حکمت بین و یانگ و خردورزی کنفوسیوسی. در فرهنگ چینی، همچنین، نوعی شکاکیت توأم با تسامح دینی مشهود بود (وینبرگ‌چای ۱۳۸۷؛ ۱۹۴۹; Lao Tsu 1972; Noss 1949).
۲. تمدن هندی با دنیای مذاهب متقابل وداییسم و براهمایسم در مقابل جایینیسم (آیین مهاویرا) و بودیسم؛ که در آنها و در مقابله با آنها، مکاتب فکری اتمیسم چهارگانه قدما در جایینیسم و مادیمیکه در بودیسم و ماده‌گرایی چارواکه مطرح شدند. مادیمیکه یعنی راه میانه؛ بررسی مسائل در؛ نه این است و نه آن؛ هم این است و هم آن؛ یعنی بر خلاف یا این است و یا آن است ارسطویی. چارواکه نیز از حکمت جدا بوده و می‌تواند در گروه مکاتب فلسفی جای گیرد که واقعیت را ماده و حس میدانند (شایگان ۱۳۸۱؛ ۱۹۴۹; Radhakrishnan et al. 1952; Noss 1949).
۳. تمدن یونان و روم باستان؛ که در کنار هومریسم و باورهای مذهبی آمیخته با اساطیر، فلسفه‌های مبتنی بر منطق که بعدها توسط ارسطو مدون شد، در آن شکل گرفته و تا عهد روم باستان ماقبل مسیحیت ادامه یافت؛ که علاوه بر فلاسفه پیش از سقراط و خود او، چهره‌های شاخص و تأثیرگذار متعددی نیز در تاریخ علم و فلسفه داشته است: ارسطو، افلاطون، اپیکور، لوکریوس، فلوطین، مارکوس اورلیوس و ... (Nietzsche 1873; Russell 1946).
۴. تمدن اسلام؛ که سه گروه از فلاسفه را پرورش داد: اول، فلاسفه موحد و اغلب مسلمان مانند اسحق کندی، فارابی، ابن رشد، ابن سینا و ملاصدرا؛ دوم، فلاسفه دهری و اصحاب هیولی مثل رازی؛ و سوم، فلاسفه شکاک و لا‌آدری چون ابوالعلاء معری و حکیم عمر خیام نیشابوری (Corbin 1964). همچنین ن.ک. دانشنامه‌های شفا و علایی اثر ابن سینا، دره‌التاج لغره‌الدباج قطب‌الدین شیرازی؛ و بدایت‌الحکمت و نهایت‌الحکمت علامه طباطبایی.

تمدن اروپای پس از رنسانس؛ که چهار گروه از فلاسفه را پرورش داد: فلاسفه ایده‌آلیست مانند دکارت استدلال‌گرا، ژرژ بارکلی خردگرا و هگل دیالکتیکی؛ فلاسفه ماتریالیست مثل فویرباخ پیرو منطق ارسطویی و مارکس تابع منطق دیالکتیک؛ و فلاسفه شکاک چون هیوم و تا حدی نیچه (Le Van Baumer 1978).

۵ در نظام فلسفی عصر اسکولاستیک (Scholasticism) که در اروپای سده‌های ۱۲ تا ۱۷ م. رواج داشت، دستگاه کلیسا با استفاده از منطق و فلسفه ارسطویی و نو افلاطونی و هیئت بطلمیوسی تلاش میکرد تا از الهیات و کلام مسیحی و شماری از جزم‌اندیشی‌های رایج قرون وسطایی مانند پندار زمین مرکزیت عالم و تثلیث دفاع کند. کنشیش توماس آکیناس قدیس، معروفترین فیلسوف عصر اسکولاستیک است (Le Van Baumer 1978; Spade 2013).

• رنسانس ادبی؛ به نمایندگی داتته

• رنسانس هنری؛ به پیشتازی میکل آنژ

• رنسانس علمی؛ به رهبری گالیله

• رنسانس اندیشه دینی و پروتستانیسم؛ به پرچمداری مارتین لوتر

اما دیگر اثر علمی گالیله با عنوان مباحثاتی درباره نظام کپرنیکی و بطلمیوسی (Galilei 1632) سبب شد که دستگاه کلیسا او را به دادگاه تفتیش عقاید جلب کرده و به امضاء و قرائت توبه نامه وادار کند (Fantoli 1996) که همین مسئله، سبب رسوایی و فضاخت آباء کلیسای کاتولیک رم شده و ذات و ماهیت ارتجاعی و علم ستیز و خرد گریز مسیحیت را برای همیشه در آیینة تاریخ به نمایش گذاشت! سلطه و استیلای مسیحیت و بالاخص کلیسای کاتولیک بر فرهنگ و اندیشه تا بدان جا بود که در سال ۱۶۰۰ م. یعنی سه دهه پیش از آنکه گالیله ناچار شود تا در دادگاه تفتیش عقاید کلیسا از تحقیقات علمی‌اش توبه کند، جوردانو برونو (۱۶۰۰ - ۱۵۴۸ م.) فیلسوف و ریاضیدان معروف ایتالیایی به دستور پاپ کلمنت هشتم به مرگ فجیع با شکنجه و آتش محکوم شد (Gatti 2002). اما، شکل‌گیری تدریجی دوران مدرن و پیدایش عصر علم و پایان عصر اسکولاستیک و افول سلطه مسیحیت بر فرهنگ و اندیشه، همچنین در چند تحول مهم تاریخی دیگر ریشه داشته است:

رنسانس هنری اروپا، به پرچمداری میکل آنژ، با تحقیر فرهنگ قرون وسطای مسیحی در تلاش بود تا فرهنگی جدید بر مبنای تمدن‌های کلاسیک اروپای پیش از مسیحیت، یعنی یونان و روم باستان، استوار سازد؛ به طوری که حتی در آفرینش هنر مذهبی- کلیسایی نیز از آثار هنری پیش از مسیحیت الهام می‌گرفت (Gombrich 1995). از سوی دیگر، افول قدرت مطلق پاپ در جهان مسیحیت و اروپا با نهضت ویکلیف (۱۳۷۶ م.) آغاز شده بود که پاپ را دجال لقب داد و با شکستن تقدس وی بود که فکر طغیان و عصیان بر ضد پاپ و دستگاه کلیسای کاتولیک در ذهن مردم نقش بست (Conti 2011) که همین، سبب جنگ‌های دهقانی در انگلستان (۱۳۸۱ م.) به رهبری وات تایلور و جان بال شده و زمینه شورش‌های دهقانی آلمان به رهبری توماس مونترسر، کشیش انقلابی، را فراهم کرد (Hilton 1998) که اینها نیز هم‌زمان شدند با نهضت پروتستانیسم به رهبری مارتین لوتر (۱۵۴۶ - ۱۴۸۳ م.) و طرح آراء و نظریات ژان کالوین (۱۵۶۴ - ۱۵۰۹ م.) علیه سلطه کاتولیسم (Bouwsma 1988; Mullett 2004). برآیند و نتیجه تصادف باورهای لویولا، رهبر یسوعیان متعصب، با نتایج مورد نظر پروتستانیسم، درباره آزادی ترجمه و تفسیر انجیل به زبان‌های غیر لاتین، توانست روند تضعیف پاپ و سقوط حاکمیت کاتولیسم را شتاب بخشد. اما پروتستانیسم نتایج ناخواسته‌ای هم داشت که همانا عبارت بودند از حق آزادی تحصیل برای همگان، شکستن انحصار کلیسا بر فرهنگ و اندیشه و نیز آزادی رباخواری؛ یعنی مقدمه تأسیس نظام بانکداری مدرن.

تداوم این روندهای تاریخی در برخورد و همراهی با دو انقلاب علمی و صنعتی، عصر روشنایی^۶

۶ Enlightenment در زبان انگلیسی یا Lumière در زبان فرانسوی. در لغت به معنی روشنی و روشنایی است؛ که در اصطلاح، به مفهوم علم، دانش، منبع و منشاء حقیقت و هوش و ذکاوت می‌آید. به نظر میرسد که عصر روشنایی ترجمه‌ای دقیق‌تر و بهتر از عصر روشنگری باشد؛ زیرا پسوند «گری» در زبان فارسی، مترادف پسوند «ism» در زبانهای لاتین، برای تبیین مکاتب فلسفی، مذهبی، عرفانی و سیاسی مناسبتر است. ولتر در توصیف عصر روشنایی نوشته است: «وه که چه نوری در این چند سال گذشته بر اروپا تابیده است! ... نوری که از عقل سلیم ناشی میشود» (Voltaire 1917: XXV).

و نیز انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹م.) که خواستار تحولات ساختاری سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بود، به استقرار لیبرالیسم و دموکراسی غربی مبتنی بر آزادی و برابری و لایسیم انجامید؛ و سرانجام زمینه ساز ظهور و پیدایش مدرنیسم شد. البته ناگفته نماند که هیچ کدام از اینها، دستاوردهای مورد نظر اصلاحات مذهبی لوتر و کالوین^۷ و نهضت پروتستان نبود؛ یعنی نباید عصر روشنایی، انقلاب‌های علمی و صنعتی و نیز پیدایش عصر مدرن را رهاورد مستقیم و برآیند آگاهانه پروتستانیسیم پنداشت! بلکه نگرش مسیحیت پروتستان به علم، فرهنگ، اندیشه و حقوق بشر و عدالت اجتماعی نیز کمابیش همانند مسیحیت کاتولیک و البته مذهب ارتدوکس بود!

افزون بر تمامی اینها، ابداع علم جبر توسط خوارزمی، در کنار اختراع صنایع چاپ و باروت کوبی و توپ ریزی، کشف قاره آمریکا، عصر اکتشافات جغرافیایی و در نتیجه آن، استعمار، سبب سرازیر شدن ثروت‌های هنگفت به اروپا و قدرت گرفتن دول اروپایی شد^۸ که در نهایت باعث گردید تا اروپا عصر سنتی را پشت سر گذاشته و بعدها همراه با آمریکای شمالی (ایالات متحده آمریکا و کانادا) وارد عصر مدرن سرمایه داری صنعتی شود؛ که همین، اجازه داد تا آنها خواستار سلطه و استیلا بر جهان و دیگر ملل و ممالکی شوند که هنوز ساختار مدرن سرمایه داری صنعتی نداشتند. البته باید اشاره و تأکید شود که عصر مدرن سرمایه داری صنعتی بر ارکان چهار گانه عصر علم، عصر روشنایی و انقلاب‌های علمی و صنعتی سده‌های ۱۷ تا ۱۹م. استوار است.

۲. بحث

عصر علم و خردگرایی نقاد به همت رنه دکارت^۹ (۱۶۵۰-۱۵۹۶م.) و اندیشمندان معاصرش فرانسیس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱م.) و جان لاک (۱۷۰۴ - ۱۶۳۲م.) آغاز شد؛ که عقلانیت فلسفی و ایده‌آلیسم استدلالی را با روش‌شناسی علمی همراه کرده بودند. فرانسیس بیکن در کتاب کلمات قصار یا ارغنون نوین، منطق ارسطویی و باورهای متکی بدان را به نقد کشید (Bacon 1650). رنه دکارت با کتاب معروف گفتار در روش به کار بردن عقل، در کنار کشفیات ریاضی‌اش، به همراه فرما و دیگران، روش علمی را بنیاد نهاد که بر ریاضیات و آزمایش- مشاهده تجربی استوار بود (Descartes 1637) و تکمیل آن سرانجام به اسحق نیوتن (۱۷۲۷ - ۱۶۴۳م.) رسید که با مطالعات و اکتشافات در عرصه علوم دینامیک، مکانیک، فیزیک، ریاضیات تحلیلی، محاسبات انتگرال، دیفرانسیال و کشف قانون جاذبه عمومی راه را به سوی اکتشافات علمی- صنعتی قرون ۱۸ و ۱۹م. (انقلاب علمی و انقلاب صنعتی) اروپا گشود. روش علمی- فلسفی دکارت، مشهور به شک دستوری، راه‌گشای این باور اگوست

۷ Calvinism

۸ قطب نما، چاپ و باروت که در اکتشافات جغرافیایی و ترقی اروپای مابعد رنسانس تأثیر بسیار داشتند، اصالتاً در چین اختراع و ابداع شده بودند؛ اما در اروپای پس از رنسانس بود که در مقیاس صنعتی تولید و استفاده شدند (Needham 1973).

۹ تنودور ابرت، محقق معاصر تاریخ فلسفه، پاپ و کلیسای کاتولیک را به قتل رنه دکارت و مسموم کردن وی با سم ارسنیک متهم کرده است! (Ebert 2009).

۱۰ البته فضل تقدم نقد منطق ارسطویی و فلسفه کلاسیک یونانی به پطروس راموس یا پبیر رانه (۱۵۷۲-۱۵۱۵م.) فیلسوف و ریاضیدان فرانسوی عصر اسکولاستیک میرسد که در سال ۱۵۴۳م. با کتاب نقد دیالکت ارسطویی دشمنی کلیسای کاتولیک را به جان خرید و سرانجام در قتل عام روز سن بارتولومه به طرزی فجیع جان باخت! (Ramus 1543; Duhamel 1949; Sellberg 2014).

کنت (۱۸۵۷-۱۷۹۸م.) شد که می‌نویسد اندیشه بشریت سه مرحله را سپری کرده است^{۱۱} (Comte 1835; 1865):

• کودکی یا عصر تفکر قدسی و آیینی

• جوانی یا عصر تفکر فلسفی محض

• پیری و پختگی یا عصر اثبات‌گرایی علمی^{۱۲}

البته فرانسیس بیکن، چند سال پیش از رنه دکارت، با تردید و تشکیک در منطق ارسطویی و نیز نقد فلسفه کلاسیک یونانی، مقدمات فلسفه نوین علمی و تجربه‌گرایی (آزمایش محوری) را فراهم کرده بود (Bacon 1857; 1986) و البته بعد از وی نیز، جان لاک با آثاری معروف چون رساله‌ای در علم انسانی (Locke 1690) دامنه معرفت و میزان آن (Locke 1706) و نیز مطالعه، به نقد معرفت و علوم انسانی پرداخت. در عصر اثبات‌گرایی علمی است که روش علوم تجربی تنظیم و تدوین شده و کشفیات و دستاوردهای بسیار ارزشمندی برای بشریت به همراه می‌آورد:

کلود برنار، پدر علم فیزیولوژی، روش‌علوم تجربی را تبیین کرد که مبتنی است بر مشاهده، آزمایش و فرضیه‌سازی تا رسیدن به نظریه و قانون علمی (Bernard 1865). همچنین کانتور با نظریه مجموعه‌ها در روش‌شناسی علوم ریاضی تحول اساسی پدید آورد؛ با این حال، ابداع محاسبات جبر تحلیلی و دیفرانسیال و انتگرال لایبنیتس و نیوتن و کشف قضیه حد ریاضی را باید نقطه عطفی در تاریخ علم دانست. سپس، برتراند راسل و آلفرد نورث وایتهد منطق علمی مبتنی بر ریاضیات را سر و سامان دادند و توانستند نشان دهند که کلا هر استدلال منطقی و معنی‌دار باید قابلیت تحویل به یک معادله ریاضی را داشته باشد؛ و هر معادله ریاضی می‌تواند به زبان استدلال منطقی بیان شود (Whitehead, Russell 1910; 1912; 1913). مجموع دستاوردهای این تحقیقات و اکتشافات و نظریات سرانجام علوم را به سه گروه اصلی طبقه‌بندی کرد:

• علوم تجربی: منطق و ریاضیات

• علوم تجربی- طبیعی: فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، زمین‌شناسی و ...

• علوم انسانی و اجتماعی: اقتصاد، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، باستان‌شناسی و ...

و البته هنر نیز در طبقه‌بندی بیرون از علوم فوق جای می‌گیرد!

در این سیر تکاملی علوم که نقطه عطف آن کشف قانون جاذبه عمومی و دینامیک (نیوتن) و آنالیز ریاضی (نیوتن و لایبنیتس) است، دیگر اکتشافات علمی نظیر الکترومغناطیس (ماکسول) انعکاس شرطی (پاولف) آنالیز روانی (فروید) علم فیزیولوژی (هارووی و برنار) علم ژنتیک (مندل) در کنار نظریه تکامل انواع (داروین) و کشف DNA در ۱۹۵۳م. (جیمز واتسون و فرانسیس کریک) تدوین جدول تناوبی عناصر (مندلیف) و اصل بقا ماده (لاوازیه) و اصل بقا انرژی (سعدی کارنو)

۱۱ البته اگوست کنت در این تقسیم‌بندی عصر اساطیر را ناپده گرفته است!

۱۲ Positivism

که با همدیگر به شکل‌گیری اصل بقاء ماده و انرژی منتج از نظریهٔ کوانتوم (ماکس پلانک) و نظریهٔ نسبیت خاص و عام (اینشتین) منجر شدند، همراه با کشف رادیو اکتیویته (کوری‌ها) کشف نوترون (راترفورد) مطالعهٔ ذرات اتمی و پروژهٔ شکافت هسته‌ای و آغاز عصر اتم (بور، سامرفیلد، اوپنهایمر و فرمی) اصول بسیار مهم عدم قطعیت و مکانیک کوانتیک (هایزنبرگ) مکانیک موجی (شرودینگر) و نظریهٔ بیگ بنگ (لومتر و هابل) تا نظریهٔ تورم کیهانی (آلن گوث) در سال ۱۹۷۹م. و همچنین نظریات انقلابی پروفیسور لطفعلی عسگرزادهٔ اردبیلی دربارهٔ ریاضیات و منطق غیر سلیس^{۱۳} (Zadeh 1965a; 1965b) و سرانجام اختراع لیزر گازی (علی جوان تبریزی) که رهاورد آنها انقلاب انفورماتیک، اختراع هوش مصنوعی و روبات‌ها، نظریهٔ کنترل و تدوین مبانی علم سایبرنتیک و تحول بزرگ در مدیریت-اقتصاد انرژی و صنایع الکتریک- الکترونیک بود، همه و همه، ابعاد غیر قابل تصویری به جهش علمی و صنعتی بشریت در قرن بیستم دادند؛ به طوری که امروزه با اتکاء بدان‌ها می‌توان از آن فلسفهٔ علمی سخن گفت که دید ما را از پیدایش هستی (ماده و انرژی، زمان و فضا و کهکشان‌ها و جهان به طور کلی) به سوی پیدایش و منشاء حیات و انتشار حیات در عالم کشانده است؛ و برای بقاء انسان و بشریت در تمامی زمینه‌ها در تلاش داریم و مستمر است؛ و البته، باید همیشه با جهل و خرافات و جزم اندیشی و دُگم‌ها در ستیز باشد!

جهان‌بینی علمی یکی از چهار رکن فلسفهٔ علمی است. در حقیقت ستون فقرات هر فلسفه و یا دستگاه اندیشه و تفکر را جهان‌بینی آن شکل می دهد. برای دریافتن اهمیت جهان‌بینی علمی و گنجاندن آن در چهارچوب فلسفهٔ علمی لازم است که در چند سطر کوتاه ارکان فلسفهٔ علمی به اختصار شرح داده شود: فلسفهٔ علمی شامل جهان‌بینی علمی، اخلاق علمی، منطق علمی و بالاخره پروژهٔ اجتماعی- سیاسی علمی است:

۲-۱- جهان‌بینی علمی، سعی می‌کند تا به سؤال جهان چیست؟ و یا جهان چگونه است؟ بر مبنای آخرین داده‌ها و یافته‌ها و تحقیقات علمی، جواب‌هایی تجربی- ریاضی و علمی- منطقی مشخص بدهد. جهان‌بینی علمی، البته بدون غرور، با دقت و هوشیاری علمی، مرجوع دانستن اشتباه و نسبی دیدن همهٔ دریافت‌ها و حقایق، امروزه می‌کوشد به سئوالاتی نظیر این‌که حیات و زندگی چیست؟ و چگونه پدیدار شده و تکامل یافته است؟ و این‌که ماهیت حیات و طبیعت تکاملی بوده است و یا خلقتی هوشمند؟ و آیا اصلا آفرینش توراتی اعتبار و اصالت دارد یا نه؟ و یا هستی یا خلقت از منظر عرفان و مکاشفه، متون مقدس و یا اساطیر تا کجا و تا چه میزان اعتبار دارد؟ ماده و فضا چیست؟ و چگونه و از کی نظم کیهانی موجود، پدیدار شده و سامان گرفته است؟ جواب بدهد. جهان‌بینی علمی در نهایت، انسان و جوامع بشری را هم در بر می گیرد و به تحلیل علمی تاریخ و تکامل فرهنگ و تمدن بشری می‌پردازد. جهان‌بینی علمی سعی میکند بر مبنای داده‌های علمی موجود، آیندهٔ جهان، منظومهٔ شمسی، کائنات، زمین، حیات (گیاهی و حیوانی) انسان و جامعهٔ بشری را برآورد و ارزیابی کند. جهان‌بینی علمی، به عنوان رکن اساسی فلسفهٔ علمی، در روند بررسی و جمع‌بندی نتایج مطالعات ما، از عالم کنونی‌مان، و ضمن یاد دادن اندیشه‌های مختلف و نقد آنها، ما

۱۳ Fuzzy logic & mathematics

اصطلاح غیر سلیس را پروفیسور لطفی‌زاده برای کلمهٔ فازی در زبان‌های ترکی آذربایجانی و فارسی پیشنهاد کرده است که البته ریاضیدانان آکادمی علوم جمهوری آذربایجان از آن استقبال کرده‌اند؛ اما متأسفانه فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی هنوز نسبت بدان بی‌اعتنا مانده و البته هیچ معادل رسا و دقیقی نیز برای آن تا کنون پیشنهاد و تصویب نکرده است! به قول معروف: از آنجا رانده و از اینجا مانده!

را به اندیشه و تعمق و بازاندیشی در قضاوت‌های پیشین دربارهٔ مسائلی چون پیدایش و تحول جهان و حیات، طرز تکامل تمدن‌ها، سیر اندیشهٔ بشریت و … وامی‌دارد. به عبارت دیگر، فلسفهٔ علمی ما را به اندیشیدن و تفکر و خردورزی دعوت می‌کند؛ و نه پیروی و تبعیت و تقلید از اندیشهٔ گذشتگان! که در واقع، نشخوار اندیشه است؛ زیرا، تفکر و خلاقیت و ابداع را در آن راهی نیست!

۲-۲- منطق علمی، به سؤال حقیقت چیست؟ و روش جستجوی حقیقت کدام است؟ جواب می‌دهد. منطق علمی بر خلاف طریق‌های اشرافی متکی بر عرفان، الهام و مکاشفه و همچنین دو منطق مهم عقلی- استدلالی و فلسفی (ارسطویی و هگلی) مقولات و مسائل را از زوایهٔ کاملاً نوینی بررسی می‌کند:^{۱۴}

"طریق اشرافی" که در واقع نظام فکری و استدلالی اصلی عرفان و تصوف بوده و جهان‌بینی‌اش نیز وحدتِ وجود است، راه کشف حقیقت و یکی شدن با حقیقت را تنها از طریق کشف و شهود و الهام و اشراق میداند؛ تا به قول شیخ محمود شبستری از علم‌الیقین به عین‌الیقین برسد و سرانجام به حق‌الیقین واصل شود. عرفان و تصوف، با جهان‌بینی وحدت وجود، راه کشف حقیقت را مکاشفه و یا به تعبیر سهروردیِ مقتول، ذوق^{۱۵} و در یک کلام، اشراق میداند^{۱۶} و نه استدلال منطقی (ارسطویی) و تجربهٔ علمی نسبی؛ که قابل نسخ است و تکامل، و البته متکی بر محاسبات ریاضی. تجربهٔ علمی، دقیقاً بر خلاف حال و لمعهٔ اشرافی، قابلیت تکرار همگانی و تبیین ریاضی دارد؛ حال آنکه، تجارب عرفانی کاملاً شخصی و احساسی بوده و غیر قابل بیان و انتقال است. تبیین ریاضی تجربیات بشری در واقع همان رנסانس علمی است؛ اما عرفان، علم اکتسابی را امری دنیوی دانسته و به قول مولانا "علم بنای آخر" می‌داند که قال است، و نه حال: "ما درون را بنگریم و حال را؛ نی برون را بنگریم و قال را" که منظور وی از اهل حال، همان عارفان، صوفیان و مشایخ اهل کشف و شهود و اشراق است؛

^{۱۴} شاید بهتر آن باشد که روش تحقیق را در علم، منطق را در فلسفه، و طریق اشرافی را در مورد عرفان و تصوف به کار بریم تا این سه نحلهٔ اندیشه را به لحاظ روش جستجو و کشف و درک حقیقت، ازهمدیگر جدا کنیم.

^{۱۵} سعدی نیز سروده است که: ذوق را بر حرف، حالت غالب است. عقل را با عشق دعوی باطل است.

^{۱۶} البته در اینجا شایان یادآوری است که طریق اشرافی از نظر عرفا و متصوفه راهی است برای رسیدن به حقیقت؛ که این راه، در برابر استدلال منطقی علمی و فلسفی قرار می‌گیرد. بنابراین، نباید این لفظ را با حکمت اشرافی حکیم شیخ شهاب‌الدین سهروردیِ مقتول اشتباه گرفت؛ البته، سهروردی در مقدمهٔ کتاب حکمت‌الاشراق، برای جویندهٔ حقیقت، علاوه بر عقل و منطق، ذوق و اشراق را هم ضروری دانسته است؛ یعنی بر خلاف عرفا و متصوفه، منطق استدلالی را کاملاً رد و تحقیر نمی‌کند؛ بلکه سهروردی فیلسوفی است استدلالی، اما اشرافی مشرب؛ در حالیکه، برای مثال، بنا به متن کتاب شفا، ابوعلی سینا فیلسوفی است کاملاً استدلالی. ملاصدرا نیز، به پیروی از سهروردی، کتابی نسبتاً کمتر شناخته شده‌ای دارد به نام لمعات المشرقیه فی الفنون المنطقیه که در آن سعی بر تقریب اشراق و استدلال کرده است.

و اهل‌قال‌نیز دانشمندان و خردورزانی‌اند که با روش منطقی استدلال میکنند.^{۱۷}

"منطق ارسطویی" اما به پدیده‌ها و مسائل به صورت ایستا و در وضعیت بودن نگاه می‌کند؛ و نه به صورت پویا و در حال تحول و شدن؛ یعنی آنها را از دیدگاه این همانی = خودش بودن؛ نبودن تناقض و چیز دیگری نبودن و حذف وسطا، یعنی بین آن چیز و چیز دیگری قرار نداشتن، بررسی می‌کند (Russell 1912; 1946; Copleston 1993, I; VII, iii).

"دیالکتیک هگلی" یا همان منطق جدلی، نیز، پدیده‌ها را دایم در حال تغییر، در حال شدن و تحول یافتن و پویایی بررسی می‌کند. به قول هگل، حقیقت در یک چیز (این همانی) و یا نقیض آن پیدا نمی‌شود؛ بلکه باید آن را در ترکیب آشتی ناپذیر بین اضداد جستجو کرد و یافت؛ و تضاد را در جوهر اشیاء و پدیده‌ها می‌بیند و جستجو می‌کند؛ و نه در برابر آنها؛ و یا برای شناخت ذهنی آنها (Ibid.).

از منظر منطق ارسطویی، که یک بخش از چهار بخش فلسفه ارسطو است، اشیاء با ضدشان شناخته می‌شوند؛ که در اینجا کلمه ضد، ناظر بر ضد مقابل است. اما از منظر هگل، ضد یعنی ضد توأم در ذات یا جوهر اشیاء و پدیده‌ها؛ که همین ضد توأم و ذاتی، مضمون تضاد در تعریف هگل است. با این حال، دیدگاه هر دو منطق فلسفی فوق ناظر بر درست و نادرست بودن و دوگانگی متقابل پدیده‌ها و مقولات است.^{۱۸}

"منطق علمی" اما، پدیده‌ها، مسائل، مفروضات و مقولات را نخست و در ابتداء به صورت معنی‌دار و بی‌معنی مطرح می‌کند؛ که اگر چنانچه معنی‌دار بودند، آن‌گاه به بحث صحیح یا خطا و درست یا نادرست بودن آنها می‌پردازد (Russell 1912; 1946). برای مثال، در منطق علمی، جواب مسئله $۲ \times ۲ = ؟$ وقتی بررسی می‌شود که اصولاً صورت مسئله معنی‌دار باشد و بی‌معنی نباشد؛ آنگاه بحث می‌کنیم که $۲ \times ۲ = ۴$ که البته بنا به محاسبه و تجربه، معنی‌دار و صحیح است؛ اما $۵ \times ۲ = ۲$ هر چند معنی‌دار است، اما غلط است و نادرست. در حالی‌که گزاره $۲ \times ۲ = ۲$ اصولاً بی‌معنی است و بنابراین هر گونه بحث درباره این‌که آیا $۲ \times ۲ = ۲$ می‌شود یا نمی‌شود نیز بیهوده و باطل است؛ چون‌که صورت مسئله از اول و از همان ابتداء بی‌معنی است! پس آنگاه، اگر صورت مسئله اصولاً بی‌معنی باشد، از نظر منطق علمی هیچ ضرورت و نیازی به طرح بحث درست یا نادرست بودن آن نیست؛ بنابراین طبیعی است که به سبب نبودن شناخت علمی، بسیاری از مقولات، مفاهیم،

۱۷ مولانا همچنین در سروده‌های دیگر منطق و فلسفه سینوی را به پای چوبینی تشبیه کرده است که سخت بی‌تمکین و بی‌اعتبار است! در حالیکه راه حق را صاحب‌دل به واسطه دل می‌شناسد: «علم راه حق و علم منزلش؛ صاحب‌دل داند آن را با دلش.» و به همانسان شیخ بهایی با الهام از مولانا سروده است که: «دل منور کن به انوار جلی! چند باشی کاسه لیس بوعلی؟» که انوار جلی به اشراق، الهام و کشف و شهود، و کاسه بوعلی نیز به منطق و خرد استدلالی و یا آثار و رسالات علمی و منطقی - فلسفی ابوعلی سینا اشاره دارد. همچنین باید از غزالی یاد شود که در کتاب معروف تهافت‌الفلاسفه با فلسفه سخت مجادله کرده است. غزالی از مباحث فلسفی صرفاً منطق را قبول میکند تا بتواند «کلام» را همانند «فلسفه» و البته در برابر آن، مستدل سازد. او تألیفاتی نیز درباره منطق دارد: معیارالعلم فی فن المنطق و محک النظر فی المنطق و میراث العمل. فخر رازی نیز همانند غزالی درباره استدلال و منطق در حوزه کلام تألیفاتی دارد که مرجع استناد متکلمین است: البیان و البرهان و تهذیب‌الدلائل و عیون‌المسائل. متکلمین به بنا به سنت غزالی و نیز فخر رازی، از استدلال منطقی بهره جسته و در حوزه‌های دینی اهل تشیع و اهل تسنن منطق تدریس می‌شود.

۱۸ این دیدگاه مشابه، و نه همسان، بین و یانگ در حکمت چینی است.

عناوین و گاه پیش‌داوری‌های فلسفی^{۱۹} مذهبی^{۲۰} عرفانی^{۲۱} تاریخی و طبعاً اساطیری پیشین در یک فرایند نقد و تحلیل علمی مبتنی بر منطق فلسفه علمی، امروزه برای ما، ذاتاً بی‌معنی و فاقد معنی هستند و اصولاً ضرورتی برای بحث درباره آنها نیست؛ یعنی فی‌الواقع، اسم بی‌مسمایی بیش نیستند! منطق فلسفه علمی ما را از وارد شدن به جز و بحث‌های زاید و بی‌معنی مصون می‌دارد؛ زیرا خواستار و خواهان معنی‌دار بودن و درست بودن عوامل (فاکت‌ها) و نیز تعاریف بنیادین است. منطق - فلسفه علمی و روش علمی در مبارزه همیشگی با هر گونه ادعایی است که خود را همچون نظامی یگانه برای شناخت عالم و پدیده‌های آن عرضه می‌کند؛ در حالی‌که اصلاً فاقد مرجعیت تجربی - ریاضی و روش و ادله علمی است!

۲-۳- اخلاق علمی (فردی)؛ صرف نظر از افلاطون و چهار ارزش وی (نیکی، حقیقت، زیبایی و عدالت در سیاست) و اخلاق اعتدال‌گرایانه ارسطو که در کتاب اخلاق نیکوماخوس بیان شده، و سعی اسپینوزا در بیان اخلاق با روش هندسه اقلیدسی در کتاب اتیک یا اخلاق (Spinoza 1676) نیچه در نقد و تحلیل شجره اخلاق (تبارشناسی اخلاق) آن را به سه مرحله تکاملی - تحولی تقسیم می‌کند (Copleston 1993, VII, vii):

● مرحله شتری که مرحله حمل‌بایدها و نبایدهای سنتی است.

● مرحله شیری یا مرحله آزادی از همه بایدها و نبایدها است که همانا به پوچ‌انگاری و نیهیلیسم می‌رسد؛ و سرانجام

● مرحله کودکی یا مرحله "آزادی در" که آغاز خلق ارزش‌های نوین و تولد دوباره روحی و عقلی و نهایتاً فرزند خصال خویشتن شدن است؛ که نیچه آن را مرحله کودکی یعنی تولد دوباره در خود خویشتن می‌نامد.

بنا به متن کتاب دجال یا ضد مسیح، و نیز به نقل از کتاب نیچه: فیلسوف فرهنگ اثر فریدریک کاپلستون، نیچه با مسیحیت و اخلاق مسیحی در ستیزی آشتی ناپذیر بود. او مسیحیت را همان یهودیت تجدید سازمان یافته معرفی می‌کند که فرهنگ و هنر و اندیشه را مسموم و تخریب کرده است! نیچه در کتاب دجال به صراحت می‌نویسد که من، مسیحیت را یک تباهی عظیم میدانم! مسیحیت تمدن درخشان یونان و روم را از ما ربود و نیز ما را از تمدن مشعشع اسلامی محروم کرد. مسیحیان در مقابل چیزی جنگیدند که بهتر بود در برابر عظمت آن به خاک می‌افتادند (Nietzsche 2003).

نیچه در کتاب معروف چنین گفت زرتشت، از مرگ خدا سخن می‌گوید؛ یعنی در عصر مدرن، خدای ساخته و

۱۹ برای مثال، اصالت ماده و اصالت ایده از پیش‌داوری‌های فلسفی است. فلاسفه مادی‌گرا بدون در نظر گرفتن چیستی و جایگاه ماده از منظر فیزیک، بالاخص فیزیک کوانتومی، از اصالت ماده بحث می‌کنند! حال آن‌که از نظر منطق علمی و فلسفه علمی درست نیست؛ زیرا بحث درباره ماده و اصالت ماده وقتی ممکن است که اول بدانیم اصلاً ماده چیست؟ و چه چیز مادی و یا غیر مادی است؟ و اصولاً، آیا کاربرد واژه اصالت درباره آن معنی‌دار هست یا نه؟ همین طور است بحث اصالت ایده؛ زیرا تا وقتی که اصلاً شناخت درست و صحیحی از ماده حاصل نشده است، نمی‌توان از ایده و اصالت ایده در جهان، یعنی ظرف مکان و زمان، سخن گفت!

۲۰ برای مثال، در تورات آمده است که خلقت حوا از دنده آدم بود؛ بنابراین، مردان یک دنده کمتر از زنان دارند! یعنی بی‌سبب زنان را به نداشتن یک دنده منتسب می‌کردند!؟

۲۱ برای مثال، در پیش‌داوری عرفانی قبل از شناخت درست و صحیح جهان و عالم و دنیا، از وجود (بودن) هستن در زبان فارسی و وارلیق در زبان ترکی) بحث می‌شود؛ حال آن‌که شناخت وجود، بدون شناخت عالم، کیهان، کائنات، ماده و ضد ماده و انرژی اصلاً غیر ممکن است!

پرداخته مسیحیت و سنت عهدینی مرده است و دیگر جایی ندارد! (Copleston 1942; 1993, VII, vii). همچنین، عبارت "خدا مرده است" اشاره ای است به مصلوب شدن مسیح که بنا به باور مسیحیان، پسر یگانه خدا و حتی خود خداوند است!؟ در فصل چهارم کتاب چنین گفت زرتشت، اثر نیچه، با شخصی به نام "قاتل خدا" آشنا می‌شویم که همان پونتئوس پیلات حاکم رومی فلسطین و محکوم کننده مسیح به مرگ با تصلیب است (Nietzsche 1885). البته ناگفته نماند که در نقد مسیحیت، فضل تقدم به پییر بل اندیشمند فرانسوی و منتقد سرسخت کلیسای کاتولیک (۱۷۰۶-۱۶۴۷م.) میرسد که مسیحیت را کاملاً غیر عقلانی و بی‌خردی محض می‌دانست (Lennon, Hickson 2013).^{۲۲}

از منظر ماتریالیسم تاریخی نیز اخلاق فردی همانند اخلاق جمعی در ارتباط با رشد وسایل تولید و نوع شیوه تولید بررسی می‌شود. اما شایسته است که درباره اخلاق فردی به دیدگاه حکیم زکریای رازی در کتاب سیرت‌الفلسفیة اشاره شود^{۲۳} که بیانگر مقوله اخلاق علمی است و هنوز طراوت فلسفی- علمی‌اش را از دست نداده است. از نظر زکریای رازی، اخلاق فلسفی یعنی عدم پیروی و عدم تقلید کورکورانه از هر شخص، هر مذهب، هر عقیده و هر فلسفه است! امروزه تعریف اخلاق علمی دقیقاً همان تعریف زکریای رازی از اخلاق فلسفی است. اخلاق علمی، انسان و جامعه انسانی را مرجع نهایی هر اقدامی می‌شمارد. اخلاق علمی با خلاقیت و عقلانیت توأم است؛ و لاجرم استقلال رأی توأم با شک علمی، روحیه‌ای هوشمند و باز و اضدادپذیر بار می‌آورد که در مقابل سنت پرستی، تقلید یا سرسپردگی و تعصب کور قرار می‌گیرد. آزادی فردی اعم از آزادی وجدان، آزادی فکر و عقیده و همبستگی انسانی و حفظ محیط زیست از اصول پایدار اخلاق علمی است. همچنین تواضع علمی و اجتناب از مطلق‌گرایی و تعصب جزو ملزومات اخلاق علمی محسوب می‌شود.

اما شایسته است در کنار بحث اخلاق علمی، نگاهی نیز هر چند گذرا به سه گونه دیگر اخلاق داشته باشیم:

"اخلاق فلسفی" به تعبیر نیچه، راه و اندازه نمودن به ارضاء غرایز، در یک تسلط عقلانی و متعادل و انسانی خلاصه می‌شود. اخلاق فلسفی فضیلت را نه همانند مسیحیت، در کشتن و نداشتن غرایز، بلکه در داشتن آنها به حداکثر میداند؛ اما! باید بر آنها بند نهاد و با معیار علم و عشق به انسان، به حیات، به طبیعت و به جهان، بر غرایز تند خویشتن، آمر بود و به آنها راه و اندازه را نمود.

"اخلاق دینی" نیز به رعایت و اطاعت و امر و نهیها، حلال و مستحبات و حرام و مکروهات دینی در ارضاء غرایز انسانی ناظر است.

اخلاق عرفانی" اما به جای ارضاء غرایز انسانی به صورت متعادل و یا حتی در چهارچوب دستورهای دینی، به کشتن آنها از طریق ریاضت دعوت می‌کند؛ تا سرانجام به کشتن نفس بی‌انجام؛ یعنی به قول مولانا: توانستن در ترک خواستن است؛ و یا، هر چیزی که در بند آئی، بنده آئی:

نفس از درها است، او کی مرده است؟ از غم بی آلتی افسرده است!

اگر لذت ترک لذات بدانی؟ دگر، لذت نفس، لذت نخوانی!

۲-۴- پروژه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی علمی؛ هر فلسفه و یا نظام فلسفی دارای یک پروژه اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است که در واقع مدینه فاضله و اتوپیای آن است. اقتصاد نیز همچون شاخه‌ای از علوم انسانی، درجهان ما مطرح است و گاه حرف اول را می‌زند. فلسفه علمی در دو زمینه اخلاق فردی و پروژه اجتماعی- سیاسی هنوز سخنانی اندک، حتی به خواص خویش، گفته است؛ و تا کنون تنها در دو زمینه جهان‌بینی علمی و منطق علمی گوی سبقت از همگنان ربوده است. چون

۲۲ برتراند راسل نیز با انتقاد از بیخردی مسیحیت و بالاخص کاتولیسم، از آن برائت می‌جوید (Russell 1957: 3-23).

۲۳ حکیم زکریای رازی از فلاسفه پیرو قدیم‌های پنجگانه است: هیولی یا ماده، زمان، مکان، نفس و خدا.

علم جهان‌گیر و آفاقی است، لاجرم فلسفه علمی در ارتباط با پروژه اجتماعی- سیاسی خود، مسلماً خواستار یکی شدن و خواهری و برادری همه بشریت بوده و بسط آزادی‌ها و برابری انسانی را خواهان است. در بعد عدالت اجتماعی نیز برافتادن ظلم‌های مزمن و تاریخی مانند نابرابری کشورهای شمال و جنوب، از میان رفتن زبونی و مذلت انسان‌ها و رنج‌های بشری، پایان فقر و گرسنگی، بردگی، جهل و بی‌سوادی، بیکاری، بینوایی، توسعه بهداشت و رفاه همگانی و ... از خواسته‌ها و آرمان‌های آن است؛ که اصول کلی آن، امروزه تحت عنوان حقوق بشر ورد زبان‌ها شده است. متأسفانه بخش مهمی از دانشمندان کنونی، نه همانند دانشمندان آزاده و مخالف جهل و ظلم قرون ۱۷ تا ۱۹م. بلکه همانند مزدوران و کارمندان علمی خود را به قدرت‌های اقتصادی و سیاسی موجود از هر نوع عرضه می‌کنند و می‌فروشند. دانشمندان حق طلب و مدافع حقیقت در برابر جهالت و خفقان مسیحیت و کلیسای کاتولیک، از نظر علمی و انسانی افرادی بس شایسته و قابل احترام بودند؛ از گالیله و جوردانو برونو گرفته تا دکارت، پییر بل، برتراند راسل و رنه دومون و ... که هر چند نزد حاکمان عصر خود عزت و احترامی نداشتند اما به بشریت خدمت کردند؛ ولیک بوده‌اند و هستند دانشمندان خودفروخته‌ای که نزد حاکمان و اصحاب زر و زور عزت و حرمت دارند بی‌آن‌که از لحاظ علمی و انسانی در خور کمترین احترام باشند. خلاصه آن‌که فلسفه علمی و بینش و روش علمی و جهان‌بینی متکی بدان ضمن آن‌که عام است و جهانی، در عین حال مقید به عشق و کاربرد انسانی و مفید علم نیز هست؛ و به اصطلاح، تیغ در کف زنگی مست نمی‌نهد و دزد با چراغ نمی‌پرورد!

مقولات علمی بر خلاف دُگم‌های سیاسی و ایدئولوژیک و نیز باورهای آیینی و اساطیری، ماهیت قدسی نداشته و اساساً فاقد تقدس و امر مقدس‌اند! بنابراین هر مقوله علمی همواره نسخ‌پذیر بوده، و قابل تغییر و تکمیل و حتی حذف و فراموشی است. تاریخ علم شاهد نسخ فرضیات و نظریات بسیار بوده است که با اتکاء به داده‌ها و تجربیات و کشفیات جدید تغییر کرده و منسوخ و یا کامل و گاه حتی احیاء شده‌اند. در مقولات علمی اشتباه همواره و همیشه مرجوع است و باید هم مرجوع باشد؛ زیرا ناشی از ماهیت متحول و پویای علم است. علم و روحیه علمی نظیر فلسفه علمی و جهان‌بینی علمی با دُگم و تعصب در تعارض ذاتی است. دُگم به باورها و مفاهیمی گفته می‌شود که گوینده و مدافع آن نسبت بدان تعصب دارد؛ در حالی‌که از معنی علمی و تحلیلی و ترکیبی آن بی‌خبر است؛ اما در عین حال حاضر به تغییر و نقد و بررسی آن نیست؛ و در یک کلام، در باورهای خود امعان نظر و چون و چرا و پرسش نمی‌کند!

۳. مؤخره

امروزه علم قابل اتکاءترین حقایق نسبی را در همه زمینه‌های معرفت به ما عرضه می‌کند که عموماً به آخرین داده‌های تجربی، ریاضی، منطقی و عقلی متکی است. عقل علمی در تحقیق و پژوهش، نقاد و آزاد اندیش است و بدین سبب از عقل مقید سنتی (الهامی، آیینی و کشف و شهودی) و نیز از عقل منجمد ایدئولوژیک متمایز بوده و راهش جدا است. به قول فلاسفه اسلامی شرق، ماهیت علوم اخباری است؛ یعنی بر خلاف سنت و نظامات سیاسی و ایدئولوژیک، جنبه انشایی ندارد؛ بلکه جنبه اخباری دارد؛ یعنی علوم، روابط بین پدیده‌ها و اشیاء و مفاهیم را تبیین کرده و از آنها خبر می‌دهند؛ و بدین اعتبار، الزامات جبری و انشایی نظیر بایدها و نبایدها را در علم جایی نیست!

علم با پرسش، تجربه، محاسبه ریاضی بنیان، بررسی منطقی و با عقل نقاد و آزاداندیش و تعمیم و انتخاب دقیق فاکت‌های معنی‌دار شروع می‌شود. جهان‌بینی علمی بدون توسل به مطلق و دُگم عقیدتی و در عین حال بدون سقوط در ورطه نیست‌گرایی و شک و تردید غیرعلمی است که زندگی ما را رهبری می‌کند. هوشمندی، آگاهی، عشق به حقیقت و انسان و عشق به حیات و جهان از ملزومات

روح علمی و جهان‌بینی علمی و فلسفه علمی است. در میان دانشمندان ایرانی و همسایگان‌مان، ابوریحان بیرونی علمی‌ترین و قطب‌الدین شیرازی با کتاب *درّه‌التاج لغره‌الدباج* (ج. ۱) علم ستاترین چهره‌های دوران سنتی‌اند. دوستداران واقعی علم و حقیقت عاشقان راستین حیات و بشریت‌اند. سخن خود را با شعری از سعدی در ستایش علم حسن ختام می‌بخشم:

”صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه؛ بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود؟ تا اختیار کردی از آن، این فریق را؟

گفت آن گلیم خویش به درمی‌برد ز موج؛ وین جهد می‌کند که رهند غریق را!”

۴. کتاب‌نگاری

۱. شایگان، داریوش. ۱۳۸۱. ادیان و مکتب‌های فلسفی هند. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۲. وینبرگچای، چوچای. ۱۳۸۷. تاریخ فلسفه چین. ترجمه عسگری پاشایی. تهران: نشر نگاه معاصر.
3. Bacon, Francis. 1650. *Novum Organum Scientiarum*. 2nd print. Leiden: Adriani Wyngaerden.
4. Bacon, Francis. 1857. *Novum Organum de Bacon*. Trn. by A. Lorquét Paris: Librairie de L. Hachette et C^{ie}.
5. Bacon, Francis. 1986. *Novum Organum*. Trn. by M. Malherbe. Ed. by J. Pousseur. Paris: Presses Universitaires de France.
6. Bernard, Claude. 1865. *Introduction à l'étude de la Médecine Expérimentale*. Paris: J. B. Baillièrè.
7. Bouwsma, William J. 1988. *John Calvin: A Sixteenth-Century Portrait*. Oxford University Press.
8. Comte, Auguste M. F. X. 1835. *Cours de Philosophie Positive*. Paris : Bachelier.
9. Comte, Auguste M. F. X. 1865. *Discours sur L'ensemble du Positivisme*. London.
10. Conti, Alessandro. 2011. John Wycliffe. In *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Ed. by E. N. Zalta. Stanford University.
11. Copernicus, Nicolaus. 1543. *De Revolutionibus Orbium Coelestium*. Nuremberg.
12. Copleston, Frederick. 1942. *Nietzsche: Philosopher of Culture*. London: Burns Oates & Washbourne.
13. Copleston, Frederick. 1993. *A History of Philosophy I: Greece & Rome from Pre-Socratics to Plotinus*. New York: Doubleday.
14. Copleston, Frederick. 1993. *A History of Philosophy VII: Modern Philosophy from the Post-Kantian Idealists to Marx, Kierkegaard & Nietzsche*. New York: Doubleday.
15. Corbin, Henry. 1964. *Historie de la Philosophie Islamique*. Paris : Gallimard.
16. Descartes, René. 1637. *Discours de la Méthode : Sous-titré Pour bien*

- Conduire sa Raison, et Chercher la Vérité dans les Sciences*. La Haye: Ian Mair.
17. Duhamel, Pierre A. 1949. The logic & rhetoric of Peter Ramus. *Modern Philosophy* 46 (3): 163-171.
 18. Ebert, Theodor. 2009. *Der Rätselhafte Tod des René Descartes*. Alibri Verlag.
 19. Fantoli, Annibale. 1996. *Studi Galileiani III: Galileo, For Copernicanism and for the Church*. 2nd edition. University of Notre Dame.
 20. Galilei, Galileo. 1638. *Discorsi e Dimostrazioni Matematiche Intorno à due Nuove Scienze*. Leiden: Appresso gli Elsevirii.
 21. Galilei, Galileo. 1632. *Dialogo Sopra i due Massimi Sistemi del Mondo*. Firenze.
 22. Gatti, Hilary. 2002. *Giordano Bruno & Renaissance Science*. Ithaca: Cornell University Press.
 - Gombrich, Ernest H. J. 1995. *The Story of Art*. 16th edition. London: Phaidon.
 23. Hilton, Rodney. 1998. *Medieval England: An Encyclopedia*. New York: Garland Publishing.
 24. Kepler, Johannes. 1609. *Astronomia Nova*. Graz.
 25. Lao Tsu. 1972. *Tao Te Ching*. Trn. by G. F. Feng, J. English & T. Lippe. New York: Alfred A. Knopf & Vintage Books.
 26. Lennon, Thomas M. & Hickson, Michael. 2013. Pierr Bayle. In *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Ed. by E. N. Zalta. Stanford University.
 27. Le Van Baumer, Franklin (ed.). 1978. *Main Currents of Western Thought*. 2 Volumes. New York: Alfred A. Knopf.
 28. Locke, John. 1690. *An Essay Concerning Humane Understanding*. London.
 29. Locke, John. 1706. *Of the Conduct of the Understanding*. London.
 30. Mullett, Michael A. 2004. *Martin Luther*. London: Routledge.
 31. Needham, Joseph. 1973. *La Science Chinoise L'occident*. Paris: Seuil.
 32. Nietzsche, Friedrich W. 1873. *Philosophie im Tragischen Zeitalter der Griechen*. Basel.
 33. Nietzsche, Friedrich W. 1885. *Also Sprach Zarathustra: Ein Buch für Alle und Keinen*. Leipzig.
 34. Nietzsche, Friedrich W. 2003. *Der Antichrist: Fluch auf das Christentum, 1895*. Hamburg: Phänomen Verlag.
 35. Noss, John B. 1949. *Man's Religions*. New York: McMillan.
 36. Radhakrishnan, Sarvepalli et al. 1952. *History of Philosophy: Eastern & Western*. 2 Volumes. London: George Allen & Unwin Ltd.
 37. Radhakrishnan, Sarvepalli. 2009. *Indian Philosophy*. 2 Volumes. 2nd edition. Oxford University Press.
 38. Ramus, Petrus. 1543. *Animadversion in Dialectican Aristotelis*. Paris.

منشاء مفهوم اساطیری نقش‌مایه درخت زندگی در هنر عیلام کهن و عتیق

هانیه تکاور^۱

مدرس دانشگاه پیام نور تبریز

از ص. ۱۵ تا ۲۰

تاریخ دریافت مقاله ۱۳۹۲/۰۶/۲۰ تاریخ پذیرش قطعی ۱۳۹۲/۰۹/۲۷

چکیده

در ذهنیت کهن‌وش، طبیعت و رمز یک همبودی و همزیستی دارند؛ که در آن، خود درخت پرستیده نمی‌شود؛ بلکه در ورای درخت، همواره ذات و جوهری روحانی نهفته است که مورد پرستش است. در شمایل‌نگاری‌های باستان، معمولاً بزسانان، ستارگان، پرندگان و ماران، درخت مقدس را در میان گرفته‌اند که هر یک از این نشانه‌ها، معنای کیهان‌شناختی و اساطیری مشخصی دارند. البته تجلی و ظهور الهگان در درخت، مضمونی رایج در شرق باستان به ویژه در بین‌النهرین و هند است. نقش‌مایه درخت زندگی در هنر عیلام کهن و سومر در هزاره سوم ق.م. نیز سابقه و قدمتی دیرین دارد. مسأله اصلی نوشتار حاضر این است که منشاء نقش‌مایه درخت زندگی در هنر عیلام کهن و عتیق چیست؟ و بر اساس کدام منابع می‌توان مفهوم آن را تفسیر کرد؟ فرضیه نگارنده در جواب به مسأله مطرح شده این است که نقش‌مایه درخت زندگی در هنر عیلام کهن مفهومی اساطیری-مذهبی دارد که باید در ارتباط با منابع مکتوب و ادبی بین‌النهرین باستان، بالاخص سومر، درک و تفسیر شود. این نوشتار جهت تفسیر اطلاعات، از مبانی نظری مکتب انتشارگرایی فرهنگی (Cultural diffusionism) بهره گرفته است. علیرغم قدمت نقش‌مایه درخت مقدس و یا درخت زندگی در هنر عیلام کهن، هزاره سوم ق.م. متون این دوران که به خط عیلام آغازین الف و ب نگاشته و از خوزستان کشف و گزارش شده‌اند، هرگز تاکنون معرف و مفسر مفهوم این نقش‌مایه نبوده‌اند. بر مبنای این متون سومری، اما، نقش‌مایه درخت زندگی و یا درخت مقدس، بازتاب اسطوره بازگشت به حیات و جاودانگی عشتار و تموز است که بالتبع، مفهومی مذهبی دارد.

کلید واژگان:

اسطوره، سومر، عیلام کهن، نقش‌مایه درخت زندگی، نقش‌مایه درخت مقدس.

39. Russell, Bertrand. 1912. *The Problems of Philosophy*. London: William & Norgate.
40. Russell, Bertrand. 1946. *A History of Western Philosophy*. London: George Allen & Unwin Ltd.
41. Russell, Bertrand. 1957. *Why I Am Not A Christian? & Other Essays on Religion & Other Subjects*. Ed. by P. Edwards. London: George Allen & Unwin Ltd.
42. Sellberg, Erland. 2014. Peter Ramus. In *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Ed. by E. N. Zalta. Stanford University.
43. Spade, Paul V. 2013. Medieval Philosophy. In *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Ed. by E. N. Zalta. Stanford University.
44. Spinoza, Baruch. 1676. *Ethica: Ordine Geometrico Demonstrata*. La Haye.
45. Voltaire, François M.A. 1917. *Lettres Philosophiques, 1734*. Ed. by G. Lanson. Paris: Société des Texte Français Modernes.
46. Whitehead, Alfred N. & Russell, Bertrand. 1910. *Principia Mathematica I*. Cambridge University Press.
47. Whitehead, Alfred N. & Russell, Bertrand. 1912. *Principia Mathematica II*. Cambridge University Press.
48. Whitehead, Alfred N. & Russell, Bertrand. 1913. *Principia Mathematica III*. Cambridge University Press.
49. Zadeh, Lotfi A. 1965a. Fuzzy sets. *Information & Control* 8: 338-353.
- Zadeh, Lotfi A. 1965b. Fuzzy sets & systems. In *System Theory*. Ed. by J. Fox. New York: Brooklyn.

۱. مقدمه

در ذهنیت کهن‌وش، طبیعت و رمز، همبودی و همزیستی دارند که در آن خود درخت پرستیده نمی‌شود؛ بلکه در ورای درخت، همواره ذات و جوهری روحانی نهفته است که همان پرستیده می‌شود. در شمایل‌نگاری‌های باستان، معمولاً بزسانان، ستارگان، پرنده‌گان و ماران، درخت را در میان گرفته‌اند که هر یک از این نشانه‌ها، معنای کیهان‌شناختی و اساطیری مشخصی دارند. هیچ یک از علائم ملازم درخت را نمی‌توان به معنای طبیعت‌گرایانه تعبیر کرد؛ برای مثال، پیکار انسان با هیولای نگهبان درخت، به وضوح معنای رازآموزانه دارد. انسان باید ثابت کند که می‌تواند قهرمان شود و حق بی‌مرگ شدن را به چنگ آورد. آن که نمی‌تواند بر نگهبان و هیولا چیره شود، به درخت زندگی نیز دست نخواهد یافت؛ یعنی هرگز جاودان نخواهد شد. البته این پیکار، جسمانی نیست. درخت زندگی پنهان است و فقط زمانی آشکار و شناخته می‌شود که انسان، به خیر و شرّ معرفت حاصل کند؛ یعنی حکمت آموخته باشد؛ و تنها در این حالت است که همتای الهگان می‌شود. البته تجلی و ظهور الهگان در درخت، مضمونی رایج در شرق باستان به ویژه در بین‌النهرین و هند است؛ که اغلب نمودار تجلی خدای باروری است و مظهر قوای خلاقهٔ خدایان (الیاده، ۱۳۷۲: ۱۶۲، ۲۶۰، ۲۷۷). نقش مایهٔ مربوط به درخت مقدس درملل و نحل خاورمیانه، گاهی در مرکز صحنه، به همراه یک یا دو ملازم انسانی یا جانوری قرار گرفته است که از اکسیر حیات درخت زندگی محافظت می‌کنند و گاه درخت، حامی و محافظ عناصرصحنه، از قبیل پادشاه و صحنه‌های سلطنتی و مذهبی است؛ که در این حالت، نقش‌مایهٔ درخت زندگی، درابتدا یا انتهای صحنه قرار می‌گیرد (جنسن، ۱۳۸۸). نقش‌مایهٔ درخت زندگی در هنر عیلام کهن و سومر در هزارهٔ سوم ق.م. نیزسابقه و قدمتی دیرین دارد (ن.ک. مجیدزاده، ۱۳۸۶؛ ۱۳۸۹).

۲. مسأله

مسألهٔ اصلی نوشتار حاضر این است که منشأ نقش‌مایهٔ درخت زندگی در هنر عیلام عتیق و کهن (۱۵۰۰-۳۰۰۰ ق.م.) چیست؟ و بر اساس کدام منابع می‌توان مفهوم آن را تفسیر کرد؟

۳. فرضیه

فرضیهٔ نگارنده در جواب به مسألهٔ مطرح شده این است که نقش‌مایهٔ درخت زندگی در هنر عیلام کهن مفهومی اساطیری-مذهبی دارد که باید در ارتباط با منابع مکتوب و ادبی بین‌النهرین باستان، بالاخص سومر، درک و تفسیر شود؛ زیرا که منابع مکتوب عیلام کهن به خط عیلام آغازین الف وب (Proto-Elamite A & B) دراین باره ساکت هستند؛ اما کشف الواح اکدی و سومری از شوش و هفت‌تپه به خوبی نشان دهندهٔ تأثیر ادبی و حتی مذهبی بین‌النهرین باستان، بالاخص سومر، برعیلام کهن است (دربارهٔ شوش و هفت تپه، ر.ک. نگهبان، ۱۳۷۲).

۴. روش شناسی تحقیق و مبانی نظری

این نوشتار یک تحقیق نظری در حوزهٔ تاریخ کهن و تاریخ هنر باستان است که جهت بررسی منشأ مفهوم نقش‌مایهٔ درخت زندگی عیلام کهن، با توجه به طرح، نقش، فرم، تکنیک و طبقه‌بندی آثار هنری دارای این نقش‌مایه، با روش پردازش اطلاعات تاریخ هنری و با مراجعه به منابع معتبر کتابخانه‌ای و موزه‌ای و بر مبنای مقایسهٔ نقوش با منابع ادبی بین‌النهرین باستان انجام شده است.

این نوشتار جهت تفسیراطلاعات، از مبانی نظری مکتب انتشار‌گرایی فرهنگی (Cultural diffusionism) بهره گرفته است. انتشار‌گرایی، یک مکتب فکری مردم‌شناختی با تلاش برای درک ماهیت فرهنگ از نظر منشأ صفات و گسترش فرهنگ است که از طریق مهاجرت، تجارت، جنگ و مبادله از یک جامعه به جامعهٔ دیگر منتقل می‌شود. براساس این مکتب، فرهنگ‌ها و یا عناصر فرهنگی از معدودی مراکز فرهنگی سرچشمه گرفته‌اند. در مکتب انتشار‌گرایی فرهنگی، سؤال مهم این است که آیا شکل‌گیری فرهنگ انسانی، به شکل تکاملی است؟ یا

این که گسترش فرهنگ و عناصر فرهنگی، از مراکز نوآوری خاصی انتشاریافته است؟ (ماتیوز، ۱۳۹۱: ۳۲-۲۳).

۵. پیشینه و ادبیات تحقیق

در آثار و منابع کهن تاریخی و ادبی بین‌النهرین و عیلام باستان، درخت زندگی، همواره بین دو ملازم محافظ جانوری یا انسانی قرار داشته و یا آغازگر و خاتمه دهندهٔ صحنهٔ مراسم سلطنتی یا نیایشی بوده است. این نقش‌مایه در تاریخ هنر و باستان‌شناسی، فقط به طور عام و کلی معرفی و توصیف شده؛ و البته در حوزهٔ عیلام کهن، منشأ مفهوم آن موضوع بحث نبوده است.

منابع اصلی موجود، همچون تاریخ و تمدن عیلام، اثر پروفیسور یوسف مجید زاده (۱۳۸۶) و تاریخ و تمدن بین‌النهرین، دورهٔ سه جلدی، از مشارالیه (۱۳۸۸)، هنر ایران باستان، نوشتهٔ ادیت پرادا (۱۳۸۶)، عیلام، به قلم پی‌یر آمیه (۱۳۷۵)، هنر بین‌النهرین باستان، اثر آنتوان مورتگارت (۱۳۸۷)، بین‌النهرین، کاری ماندگار از ژولیان رید (۱۳۸۶)، حفاری‌های هفت‌تپه گزارش شادروان عزّت‌ا... نگهبان (۱۳۷۲)، دنیای گمشدهٔ عیلام، اثر والتر هینتس (۱۳۷۲) و شوش شش هزارساله نوشتهٔ پی‌یر آمیه (۱۳۸۹)، همگی به بررسی و تحلیل عام و کلی در مورد برخی آثار و ترکیب و معرفی عناصر موجود در صحنه اکتفا کرده اند و به تفکیک ادوار تمدنی، در این موضوع بحث نشده و به تحولات مفاهیم آن همچنین اشاره‌ای نگشته است.

۶. نقش‌مایهٔ درخت زندگی در هنر عیلام کهن:

نقش‌مایهٔ درخت زندگی در هنر عیلام کهن و عتیق را می‌توان بر آثاری که از شوش یافته‌اند، به وضوح مشاهده کرد؛ که عبارتند از (ن.ک. جدول ۱):

۱) ظروف منقوش قیری؛

۲) مهرهای استوانه‌ای.

در عهد عیلام کهن آثاری که دارای نقش‌مایهٔ درخت زندگی هستند، بیشتر از شوش و معبد اینشوشیناک یافت شده اند؛ که اینک در موزهٔ لوور پاریس، موزهٔ هنر متروپولیتن نیویورک و موزهٔ بریتانیا درلندن نگهداری می‌شوند. این آثار شامل ظروف منقوش قیری و مهرهای استوانه‌ای‌اند (مجیدزاده، ۱۳۸۶: ۱۸-۵).

۷. بحث

عیلام کهن و عتیق، دورهٔ زمانی حدود ۳۰۰۰ تا ۱۵۰۰ ق.م. است که دورهٔ فرهنگی عیلام آغازین الف و سه سلسلهٔ پادشاهی تاریخی و عتیق اوان (۲۱۰۰-۲۷۰۰ ق.م.)، سیماشکی (۱۹۷۰-۲۱۰۰ ق.م.) و سوکل مخ (۱۵۰۰-۱۹۷۰ ق.م.) را در محدودهٔ استان‌های امروزی خوزستان، بوشهر، فارس و بختیاری در بر می‌گرفت؛ که از غرب نیز با تمدن سومر همسایه بود (مجیدزاده، ۱۳۸۶).

البته باید اشاره و تأکید شود که مذهب و فرهنگ تمدن‌های عیلام کهن و سومر، اشتراکات متعددی دارد. فرهنگ و رسوم و اعتقادات عیلام کهن و سومر به طور متقابل برهم اثر داشته و درهم تنیده‌اند و اصولاً نباید آنها را ذاتاً از یکدیگر تفکیک نمود. از ادبیات عیلام کهن به خط عیلام آغازین ب، متأسفانه اطلاعاتی دربارهٔ دین عیلامیان باستان حاصل نمی‌شود؛ این در حالی است که متون متعدد ادبی اکدی و سومری از شوش به دست آمده که بازتاب تأثیر فرهنگی سومر بر ایشان است (مجیدزاده، ۱۳۸۶).

در مقولهٔ دین سومر کهن، به واسطهٔ قرائت الواح سومری، ابدا هیچ موضوع پر رمز و رازی وجود ندارد. خدایان آن خیلی ساده، مانند مقاماتی بلند مرتبه شمرده می‌شدند که افراد در برابر آنان، خاضع محض بودند. در بین‌النهرین باستان، نوعی «هنوتئیزم» یعنی چند خدایی با محوریت یک خدا، حاکم بود؛ و تک خدا یا موحد واقعی نبودند. یعنی علیرغم خدایان متعدد، دو نوع تثلیث عمده در سومر وجود داشت:

۱) تثلیث‌انو خدای بزرگ آسمان و انلیل خدای هوا و زمین و آآ خدای آب‌ها و اقیانوس‌ها؛

۲) تثلیث سین خدای ماه و شمش‌خدای خورشید و عشتار خدای ستارهٔ زهره و عشق.

کتاب نگاری

- ۱) آمیه، پی. ۱۹۹۷. تاریخ عیلام. ترجمه شیرین بیانی. ۱۳۷۵. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲) آمیه، پی. ۲۰۱۰. شوش شش هزار ساله. ترجمه علی موسوی. ۱۳۸۹. تهران: انتشارات فروزان روز.
- ۳) الیاده، میر چه. ۱۹۹۷. رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری. ۱۳۷۵. تهران: انتشارات سروش.
- ۴) بوترو، ژان. ۲۰۰۹. مذهب در بین النهرین باستان. ترجمه خشایار بهاری. ۱۳۸۷. تهران: انتشارات فرزین.
- ۵) پرادا، ادیت. هنر ایران باستان. ترجمه یوسف مجیدزاده. ۱۳۸۶. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۶) جنسن، ه. ۲۰۱۰. تاریخ هنر. ترجمه پرویز مرزبان. ۱۳۸۸. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۷) رید، ژولیان. ۲۰۰۸. بین النهرین. ترجمه آذر بصیر. ۱۳۸۶. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۸) ماتیوز، راجر. ۲۰۱۳. باستان شناسی بین النهرین نظریات و رهیافت ها. ترجمه بهرام آجورلو. ۱۳۹۱. تبریز: انتشارات دانشگاه هنر اسلامی تبریز.
- ۹) مجیدزاده، یوسف. ۱۳۸۶. تاریخ و تمدن عیلام. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۰) مجیدزاده، یوسف. ۱۳۸۸. تاریخ و تمدن بین النهرین. جلد اول. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۱) مورنگارت، آنتوان. ۲۰۱۰. هنر بین النهرین باستان. ترجمه زهرا باستی و محمد رحیم صراف. ۱۳۸۸. تهران: انتشارات سمت.
- ۱۲) نگهبان، عزت ا. ۱۳۷۲. حفاری های هفت تپه دشت خوزستان. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- ۱۳) هینتس، والتر. ۱۹۹۳. دنیای گمشده عیلام، ترجمه فیروز فیروزنیا. ۱۳۷۲. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- 14) Black, Jeremy. 2004. *The Literature of Ancient Sumer*. Oxford University Press.
- 15) George, Andrew R. .2000. *The Epic of Gilgamesh: The Babylonian Epic Poem & Other Text in Akkadian & Sumerian*. London: Penguin Books.
- 16) Sandars, Nancy K. 1977. *The Epic of Gilgamesh: An English Version with a Introduction*. 15th edition. London: Penguin Books.
- 17) www.britishmuseum.org
- 18) www.metmuseum.org

اما در پاسخ به چرایی وجود انسان، یک حقیقت جالب این است که سومری‌ها معمولاً نخستین ظهور انسان را بر مبنای الگوی گیاهی ارائه می‌کردند و معتقد بودند که انسان‌ها از زمین می‌رویند. به روایت اساطیر سومری، در مجمع خدایان شورش درمی‌گیرد؛ زیرا مجبور بودند که تمام کارها و خدمات را خودشان انجام دهند. سرانجام آ پیشنهاده می‌دهد که خدایان موجودی خلق کنند که نه کاملاً خدا، اما در حد توانایی خدایان باشد. پیشنهاد قبول می‌شود و آ همان نمونه اولیه انسان را از گل ساخته و خون خدایان را در آن جاری می‌کند؛ که البته مرگ نیز به صورت واقعیتهای محتوم در آن گنجانده شده بود. همچنین مقدر می‌شود که انسان پس از زندگی‌اش، تنها یک روح باقی مانده پس از مرگ داشته باشد که فقط چاشنی سایه‌وار فوق دنیوی از جاودانگی با خود دارد. بنابراین، انسان هرگز نمی‌توانست بیش از حدی معین در جستجوی جاودانگی باشد. پس آنگاه، دغدغه انسان برای جاودانگی و بی‌مرگی، بدین سبب است که از مبداء آفرینش خود، در جستجوی جاودانگی است و آن را می‌جوید تا کاملاً همچون خدایان باشد (بوترو، ۱۳۸۷: ۱۲۷).

اما نقش گیاه مقدس و رستنی‌های فوق دنیوی، در باورهای سومری، صرفاً به خلقت انسان محدود نمی‌شود؛ بلکه عنصر گیاه مقدس و یا درخت مقدس، بازتاب دهنده رستاخیز و حیات دوباره و جاودانگی نیز هست؛ که به صورتی بارز، در اسطوره‌های عشترو تموز بازتاب و نمود یافته است (Black, 2004). اسطوره‌های عشترو تموز، به صورت زیبایی، مرگ و رستاخیز سالانه زمین و گیاهان را نمایش می‌دهد. در این اسطوره، تموز پسر خدای آ، گوسفندان خود را زیر درخت بزرگ به چرا می‌برد؛ که در اینجا، عشترا عاشق وی می‌شود؛ اما تموز با حمله یک گراز، که در این اسطوره نماد تغییر فصل و رسیدن زمستان است، از پای درمی‌آید و مانند همه مردگان به جهان زیرین فرو می‌رود. عشترو، در جستجوی تموز به زیر زمین می‌رود. در دورانی که عشترو الهه عشق، در جهان زیرین، تموز را جستجو می‌کرد، جمعیت زمین کم می‌شود و خدایان درمی‌یابند که قربانی‌های معابد کاهش یافته است؛ پس پریشان می‌شوند و آشفته و سرآسیمه در جستجوی علت بر می‌آیند. سرانجام خدایان خواسته عشترو را بر آورده می‌کنند و عشترو تموز به واسطه درخت مقدس، به زمین برمی‌گردند. آنگاه گیاهان از نو می‌رویند و شکوفه می‌کنند؛ و مردم، برای بازگشت نباتات و بهار و احیاء حیات، مراسم مخصوصی بر پا می‌دارند که همان جشنواره ازدواج مقدس عشترو تموز است؛ که البته بر جام وارکا، اثری از هزاره چهارم ق.م. ماندگار شده است (Black, 2004; George, 2000; Sandars, 1977).

۸. نتیجه‌گیری:

علیرغم قدمت نقش‌مایه درخت مقدس و یا درخت زندگی در هنر عیلام کهن، هزاره سوم ق. م. متون این دوران که به خط عیلام آغازین الف و ب نگاشته و از خوزستان کشف و گزارش شده‌اند، هرگز تاکنون معرف و مفسر مفهوم این نقش‌مایه نبوده‌اند. بنابر این برای درک منشاء و مفهوم نقش‌مایه درخت زندگی باید به الواح ادبی و مذهبی میخی سومری مراجعه کرد که البته صرف نظر از حوزه تمدن سومری، تعدادی از آن‌ها از معابد عیلامی خوزستان نیز کشف شده‌اند. بر مبنای متون سومری، نقش‌مایه درخت زندگی و یا درخت مقدس، بازتاب اسطوره بازگشت به حیات و جاودانگی عشترو تموز است که بالتبع، مفهومی مذهبی دارد. این تفسیر مبتنی بر متون سومری، همچنین با کشف آثار هنری عتیق عیلامی از بافت‌ها و بسترهای مذهبی و مرتبط با جهان پس از مرگ، مثل معابد و مزارها، هم‌خوانی و هماهنگی دارد. بنابراین، به نظر می‌رسد که بر مبنای انتشارگرایی فرهنگی، منشاء سومری این نقش‌مایه و تفسیر اساطیری- مذهبی آن معقول و مقبول می‌نماید؛ کما این که کهن‌ترین بیان تصویری نقش‌مایه درخت زندگی در حوزه بین‌النهرین باستان به دوره فرهنگی اوروک و اواخر هزاره چهارم ق.م. می‌رسد که قدیمی‌تر از عیلام کهن و عیلام آغازین الف است.

جدول ۱- فهرست و تصویر منتخبی از آثار هنری عیلام کهن و عتیق که دارای نقش‌مایه درخت زندگی و یا درخت مقدس هستند.

ردیف	نوع اثر	جنس	روش تزئین	محل کشف	بافت کشف	قدمت	عکس	منبع
۱	کاسه	قیرطبیعی	حکاکی روی قیر	ارگ شوش	کف معبد اینشوشیناک	عیلام کهن		(مجیدزاده، ۱۳۸۶: ۱۲۰)
۲	کاسه	قیرطبیعی	حکاکی روی قیر	شوش	مزار	عیلام کهن		(مجیدزاده، ۱۳۸۶: ۱۱۵)
۳	مهر استوانه‌ای	سنگی	حکاکی روی سنگ	شوش	معبد اینشوشیناک	عیلام کهن		موزه هنرمتروپولیتن نیویورک
۴	مهر استوانه‌ای	سنگی	حکاکی روی سنگ	؟	؟	عیلام کهن		موزه هنرمتروپولیتن نیویورک

نشانه‌شناسی نقشمایه شیر بالدار ارجان

وحید عسکرپور^۱

عضو هیئت علمی دانشگاه هنر اسلامی تبریز

از ص. ۲۱ تا ۳۷

تاریخ دریافت مقاله ۱۳۹۲/۰۳/۲۰ تاریخ پذیرش قطعی ۱۳۹۲/۰۶/۱۵

چکیده:

هدف از این مقاله مطالعه شیء معروف به «حلقه قدرت» مکشوف از گور ارجان و پیگیری سیر تطوّر نقشمایه شیربالدار روی آن در بافت‌های زمانی/مکانی جنوب‌غرب ایران پیش‌ازاسلام تا پایان دوره هخامنشی است. گور ارجان به دوره عیلام جدید و هزاره نخست پیش‌ازمیلاد منسوب شده و در بهبهان واقع است. نقشمایه موجود روی حلقه قدرت ارجان به‌مثابه عنصر «معطوف به ایجاد و دگرگونی هویت» مورد مطالعه قرار گرفته است. در این زمینه پرسش از نسبت میان ادعای داریوش بزرگ مبنی بر حاکم بودن اجدادش در منطقه با این نقشمایه مورد واکاوی قرار خواهد گرفت. این مقاله در چارچوب نشانه‌شناسی فلسفی پیرس صورت می‌پذیرد که بستری مناسب را برای وجوه «نمایه‌ای» مصنوعات در ارتباط با ایجاد و انتقال هویت‌های انسانی در اختیار می‌گذارد. روش پژوهش پیش‌رو بر مبنای روش‌شناسی بافت‌گرایانه جهت بررسی بسترهای معنایی این نقشمایه شکل گرفته است. بر مبنای نتایج حاصل از این پژوهش می‌توان نسبت‌هایی مستقیم را میان ادعای داریوش بزرگ و انتقال نقشمایه مورد مطالعه به درون بافت‌های وابسته به قدرت هخامنشی برقرار ساخت.

کلید واژگان:

نقشمایه شیر بالدار، نمایه قدرت، هویت اجتماعی، هخامنشی، ارجان

۱. درآمد

یکی از دستاوردهای باستان‌شناختی نوین جنوب‌غرب ایران در دوران پیش‌ازاسلام مصنوعی است از جنس طلا منسوب به «حلقه قدرت» با نقشمایه «شیر بالدار» که از گور ارجان واقع در بهبهان به‌دست آمده و به هزاره نخست پیش‌ازمیلاد تعلق داشته و به مجموعه فرهنگی «عیلام نو» مرتبط شده است. کشف این شیء تدفینی در مختصات زمانی/مکانی گذار از حکومت‌های باستانی عیلام به حکومت شاهنشاهی هخامنشی می‌تواند کلیدی باشد برای بررسی سیر دقیق‌تر رویدادهای فرهنگی-اجتماعی به‌وقوع پیوسته در بطن این گذار. موضوع این نوشتار عبارت است از بررسی و مطالعه بافت‌گرایانه نقشمایه «شیربالدار» در جنوب‌غرب ایران پیش‌ازاسلام تا پایان دوره هخامنشی با هدف مطالعه و پژوهش در هویت‌ها و پیوندهای نشانه‌شناختی مستتر در این نقشمایه. مسئله این است که مصنوعات بخشی از ابزارهای در اختیار انسان هستند برای برپایی جهان‌های معنادار و هویت‌های اجتماعی-فرهنگی. بخش عمده‌ای از نظام‌های معناشناختی انسان‌ها به‌واسطه مصنوعات ایجاد، اصلاح و منتقل می‌شود. پرسش اصلی این نوشتار آن است که چه نسبتی میان نقشمایه شیربالدار به مثابه مصنوعی که بالقوه دارای معانی اجتماعی و معطوف به هویت است با این ادعای داریوش بزرگ که خاندان‌هایش از مدت‌ها پیش بر فارس حکومت می‌کردند می‌تواند وجود داشته باشد؟ نقشمایه شیربالدار از جمله نقشمایه‌های جالب توجه و رایج در هنر پیش از اسلام خاورمیانه و به‌ویژه ایران باستان است که روی مصنوعات متفاوتی پدیدار شده است: نقش‌برجسته‌ها، مهرهای گلی و اشیای فلزی. هرچند گزارش‌های باستان‌شناختی بسیاری آغشته به تصاویر این نقشمایه است و باستان‌شناسان متعددی اشکال مشابه آن را در میان بقایای فرهنگی اقوام مختلف خاورمیانه یافته‌اند، هنوز سرچشمه‌ها و معانی آن مناقشه‌برانگیز است. هنوز مسائلی در رابطه با منشأ و چگونگی ورود و فراگیری این نقشمایه در جهان‌های انسانی جنوب‌غرب ایران باستان برجای مانده است؛ هرچند به‌طور کلی نظر بر آن است که این نقشمایه از میان‌رودان یا آسیای صغیر نشأت گرفته است.

در این نوشتار ابتدا خط سیر ایجاد و دگرگونی انواع مختلف بازنمودهای «شیر» مکشوف از میان شواهد باستان‌شناختی جنوب‌غرب ایران تا پایان دوره هخامنشی ترسیم می‌شود. سپس برای پاسخ‌گویی به پرسش مذکور، نقشمایه شیربالدار درون چارچوب نظری نشانه‌شناسی فلسفی پیرس به روشی بافت‌گرایانه و تأویلی مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گیرد. نشان داده خواهد شد که این نقشمایه با تعریف و تشخیص بخشی هویت سیاسی و معطوف به قدرت داریوش بزرگ ارتباطی مستقیم داشته و نظام معنایی حاکم بر آن در سه ساحت معطوف به گذشته، حال و آینده در نوسان بوده است. نقشمایه شیربالدار و حلقه طلایی دربرگیرنده‌اش همچنان در حال ایجاد معناهای بافت‌گرایانه معطوف به هویت‌های جمعی و فردی هستند.

۲. چارچوب نظری: نشانه‌شناسی فلسفی در باستان‌شناسی بافت‌گرایانه

نشانه‌شناسی فلسفی پیرس از بطن فلسفه عملگرایانه وی برآمده بود. وی بر آن بود که کیهان به‌مثابه یک کل پیوسته وجود دارد که همواره به واسطه سمیوسیس بر پیچیدگی و همبستگی‌اش افزوده می‌شود (Preucel 2006). پس همه کائنات از نشانه‌ها ایجاد شده‌اند و می‌توانند موضوع نشانه‌شناسی باشند (Peirce 1940). نشانه‌شناسی وی بر دکترین مقولات بنیان دارد (Peirce 1940). این مقولات از روان‌شناسی اخذ شده‌اند. پدیده‌های اساسی ذهن در سه مقوله می‌گنجد؛ «رده نخستین» (بدیهی) که دشوارفهم‌ترین طبقه است. این رده شامل مفاهیمی می‌شود که به خود هستی و وجود بدون در نظر گرفتن مصادیق آن مربوط می‌شود. در این ساحت همه چیز تنها در حد ممکن وجود دارد. احساس‌های اولیه و ناندیشیده مثل احساس درد در این زمره قرار دارد. هیچکس نمی‌تواند درد خود را توضیح داده و تعریف کند؛ «رده دومین» عبارت است از مفهوم وجود در نسبت با چیزی دیگر. رده دومین به شیوه کسب تجربه ما از واقعیت مربوط می‌شود. هرگاه کاری انجام می‌دهیم، تصمیمی می‌گیریم یا کشفی را صورت می‌دهیم و خود را متوجه زمان و مکان خاصی می‌کنیم، در این ساحت قرار می‌گیریم. از این رو رده دومین همه معرفت و دانش جهان و زندگی انسان را دربرمی‌گیرد؛ «رده سومین» منجر به برقراری ارتباط میان رده نخستین و رده دومین می‌شود. این رده، پیوستگی و اصول کلی معطوف به قانون احساس و عمل

را تشکیل می‌دهد. همه تفکرات خردمندانه از آنجاکه از دل هرج و مرج نظم را ایجاد می‌کنند در این رده جای دارند. اندیشه‌های فلسفی در این زمره‌اند.

پیرس نظام نشانه‌شناسی خود را بر بنیان همین مقدمات برقرار می‌کند. نشانه از سه قسمت غیرقابل تفکیک تشکیل شده و می‌تواند از درون خود نشانه‌هایی جدیدتر را ایجاد نماید. سه قسمت جدایی‌ناپذیر نشانه عبارتند از: علامت (Sign)، شیء (Object) و درک ذهنی (Interpretant). شیء چیزی است که باعث برقراری ایده‌ای نسبت به نشانه در ذهن می‌شود (مثل رنگ قرمز در چراغ راهنما). از این رو نشانه هم معطوف به خودش است (رده نخستین)، هم معطوف به شیء (رده دومین) و هم معطوف است به یک درک ذهنی (رده سومین). نشانه آنگاه که معطوف به خودش است شمایی (iconic)، آنگاه که معطوف به شیء است نمایه‌ای (indexical) و آنگاه که معطوف به یک درک ذهنی است نمادین (Symbolic) خوانده می‌شود.

در نظام پیرسی نشانه‌ها هرگز در انزوا نیستند؛ بلکه همواره با نشانه‌های دیگر ارتباط دارند. هر نشانه بخشی از مجموعه‌ای بی‌پایان را تشکیل می‌دهد که از یک‌سو در زمان به سمت شیء به عقب می‌رود و از سوی دیگر به سوی آینده به سمت درک ذهنی به پیش می‌رود. همچنین نشانه‌ها از زندگی مختص به خود برخوردارند. یک نشانه می‌تواند در جایی دیگر به شیء نشانه‌ای دیگر تبدیل شود. از این‌رو نشانه‌ها از عاملیت برخوردارند. پیرس نشانه‌گذاری را فرایندی در نظر می‌آورد که در آن، واقعیت و بازنمایی آن در نظام‌های زندگی با هم جمع می‌شوند. نشانه‌شناسی پیرس ابتدا در ایالات متحده وارد انسان‌شناسی اجتماعی/فرهنگی می‌شود و بیش از همه افکار وی در مورد هویت و آگاهی جمعی موجب جذابیت آن برای انسان‌شناسان می‌شود (Preucel 2006, 67). آنچه بیش از همه در ارتباط با نشانه‌شناسی پیرس برای انسان‌شناسی مهم جلوه می‌کند «کیفیت نمایه‌ای» است؛ آن گونه از نشانه که به وجود بافت‌مند یک پدیده معطوف است. موضوع مهم در این زمینه آن است که چگونه مواد فرهنگی میانجی نسبت‌های اجتماعی می‌شوند.

کیفیت نمایه‌ای و پژوهش در باب «حلقه قدرت»

در این پژوهش و هم‌افق با مباحث مطرح در انسان‌شناسی نشانه‌شناختی پیرس بر کیفیت نمایه‌ای مصنوع معروف به «حلقه قدرت» تمرکز می‌شود. نمونه کلاسیک نشانه نمایه‌ای «بادنما»ست؛ با حرکت آن می‌توان به جهت حرکت باد پی برد. در مطالعه معانی مواد فرهنگی می‌توان از کیفیت نمایه‌ای نشانه‌شناسی پیرس بهره برد. این درک که اشیای مادی نقشی را در معنا بر عهده دارند و می‌توانند سازنده پیام‌های ایدئولوژیک باشند مبدأ رویکرد نشانه‌شناسی مصنوعات محسوب می‌شود (Thomas 1998). گرایش جاری به فلسفه پیرس درون انسان‌شناسی در تحلیل‌های مربوط به هویت، سازمان اجتماعی، کنش زبانی و اجرای سیاسی سودمند جلوه‌گر شده است. پژوهشگران متذکر شده‌اند که تلقی پیرس آن بوده که نشانه‌های مادی شکلی از اندیشه هستند و هم‌راستا با این، پژوهش‌های باستان‌شناسی انسان‌شناختی مستعد بهره‌گیری از نظریات وی در تفسیر هویت انسان بوده است (Lele 2006). سمیوسیس (فرآیند معناگیری) ماده را به مثابه عادت‌های فرهنگی در مناسبات اجتماعی نمایان می‌کند (Ibid). در این پژوهش تلاش می‌شود تا اشکال مختلف نمایه موجود روی حلقه قدرت و موتیف‌های وابسته به آن در ارتباط با شکل‌گیری و تغییر شکل هویت‌های اجتماعی و مناسبات معطوف به قدرت مورد بررسی و واکاوی «بافت‌مند» (Contextual) قرار گیرد. پرسش مطرح در این پژوهش مبنی بر اینکه کدام عوامل نمایه‌ای بر شکل‌گیری حلقه قدرت در نیمه دوم هزاره یکم پیش از میلاد نواحی خوزستان و فارس مؤثر بوده‌اند درون این چارچوب نظری مورد مذاقه قرار می‌گیرد.

به تعبیر ایان هادر باستان‌شناسی به یک معنا در ارتباط با «بافت» تعریف می‌شود (Hodder and Hutson 2004, 171). بررسی اشیای باستانی خارج از بافت‌های تظاهرشان خارج از حیطه باستان‌شناسی جای داشته و به شکار عتیقه و عتیقه‌شناسی نزدیک‌تر است. بافت برای باستان‌شناسان وضعیت یا مجموعه‌ای از وضعیت‌های زمانی/مکانی دربرگیرنده اشیا است. اشیای باستانی چندان هم صامت و الکن نیستند اگر بتوان آنها را درون متن خودشان (همانا بافت‌های نمایانی‌شان) تقریر کرد. تقریر کردن اشیای باستانی با رویکردی بافت‌گرایانه

در حقیقت دست زدن به عمل «تأویل» است؛ معانی مستتر در مصنوعات می‌توانند در رفت و آمدی مداوم میان نیات «نگارنده» آنها و بافت «تقریر»شان سرگردان باشند (Hodder and Hutson ۲۰۰۴, ۲۰۰۴). در روش تأویل بافتگرایی که در این نوشتار مورد استفاده قرار می‌گیرد دو معنای بافتگرایی در رابطه با نقشمایه مورد مطالعه مورد توجه است: یکی معنای آن در ارتباط با بافت‌های محیطی، فناورانه و رفتاری معطوف به آن نقشمایه و دیگری، معنای بافتی آن در ارتباط با دیگر اشیا و مصنوعات همبسته با آن. بدین ترتیب اتخاذ رویکرد بافتگرایی در مواجهه با اشیای باستانی آنها را درون شبکه‌هایی تو در تو، پیچیده و وضعیت‌یافته گرفتار می‌کند که در عین حال نیز گذشته را به حال پیوند زده و بر مطالعه آنها عمقی بیشتر می‌افزاید.

۳. توصیف داده‌ها: نقشمایه‌های متفاوت «شیر» در هنر فارس و خوزستان پیش از اسلام تا پایان دوره هخامنشی

الف. پیش از هخامنشی

از «شوش III» (۳۰۰ تا ۲۹۰ پیش‌ازمیلاد) به عنوان دوره استفاده از نظام نگارشی آغاز عیلامی یاد می‌کنند. گسترش تبادلات اقتصادی و دادوستد محصولات میان ساکنان نواحی دور و نزدیک یکی از شاخصه‌های این دوره است. در جنوب غربی ایران که تمرکز این نوشتار نیز بر داده‌های متعلق به آنجاست، شوش مرکز پیدایش نظام نگارشی شوش III بود و نیز «مرکز بزرگترین فعالیت‌های اقتصادی در ایران در زمان رواج خط در این دوره» (پاتس ۲۰۰۴، ۱۳۴). وجود چند مرکز اقتصادی در خوزستان که هر یک دارای نواحی پیرامونی وابسته بودند، با توجه به پراکنش محوطه‌های متعلق به آن مسلم فرض شده است؛ مراکز چون شوش و چغامیش از این جمله‌اند. «هول» (۱۹۸۷) به شکل‌گیری سازمان اجتماعی متمایز و تخصص‌گرایی غیرتبه‌ای همزمان با این دوره در شوش اشاره می‌کند. این به معنای کم‌رنگ بودن قدرت متمرکز سیاسی و برقراری نظم اجتماعی و اقتصادی بر پایه اعتقادات مذهبی است.

روی سه اثر متعلق به این دوره نقشمایه شیر نمایان است. متأسفانه مکان و بافت کشف این سه اثر مشخص نیست. ماده شیر و کوه در این سه اثر غلبه دارند. در یکی، ماده شیری با شانه‌های ستبر خود از ریزش کوه جلوگیری می‌کند (آمیة ۱۹۸۸ - شکل ۳۲ - تصویر ۱). روی نقشی دیگر که متعلق به لوحی گلین است، همان ماده شیر کوهی را بر پشت خود حمل می‌کند (آمیة ۱۹۸۸ - شکل ۳۳). مجسمه‌ای نیز وجود دارد که در آن ماده شیری دهان گشوده و دست‌ها را به حالت مشت کرده روی سینه و ماس با هم قرار داده است (آمیة ۱۹۸۸ - شکل ۳۶). ماده شیر در واقع ترکیبی است از اندام انسان مؤنث با ران‌های درشت و سینه‌های برجسته و سر شیر. بنابراین در این دوره ترکیب دو موجود با هم را شاهد هستیم و آن دو موجود عبارتند از شیر و انسان مؤنث. شیر در میان‌رودان نشانه‌ای برای ایشتار است. روی نقش‌برجسته‌ای متعلق به نقاشی‌های تیل برسیب، الهه ایشتار بر کمر ماده شیری ایستاده است (صراف ۱۳۸۵، ۲۰۳ - شکل ج).

با ملاک قرار دادن گاه‌نگاری «پاتس» (۲۰۰۴) در سال‌های ۲۹۰۰ تا ۲۱۵۰ پیش از میلاد سبک‌های هنری سلسله‌های قدیم میان‌رودان در شوش فراگیر می‌شود. در این دوره اوان به رهبری پوزور اینشوشینک قدرت می‌یابد. با این‌حال این قدرتیابی به معنای ایجاد یک تمرکز سیاسی نیست؛ بلکه بیشتر قدرت‌نمایی‌ها و جاه‌طلبی‌های مقطعی یک حکمران محلی است که حتی غبارش تا میان‌رودان نیز می‌رسد.

آنچه همزمان با این دوره در خوزستان به دست آمده، قطعاتی است که پیکر شیر و ماده شیر را به شکلی طبیعی نمایان ساخته است. نقش ماده شیر به شکلی طبیعی و به صورتی نشسته روی مجسمه‌ای متعلق به الهه ناروندی دیده می‌شود (آمیة ۱۹۸۸ - شکل ۳۹). برای این مجسمه تاریخ ۲۲۵۰ پیش از میلاد پیشنهاد شده است. این مجسمه شباهت بسیاری به مجسمه اینانای سومری دارد. پیش از این نیز شواهدی از دو ماده شیر در حالی که الهه‌ای بر کمرشان زانو زده، روی یک اثر مهر به دست آمده که قدمت آن به ۲۴۰۰ پیش‌ازمیلاد می‌رسد (آمیة ۱۹۸۸ - شکل ۴۶). در کنار این دو قطعه، مجسمه سنگی شیری نشسته نیز وجود دارد که این بار نر بوده و متعلق به همان تاریخ است.

میان سال‌های ۲۱۰۰ تا ۱۹۰۰ پیش از میلاد، نارامسین حملاتی را به سوی شرق صورت داد. در این زمان شوش زیر سلطه حکمرانان شیماشکی بود. در منابع میان‌رودانی از نهادهای سیاسی متعددی در عیلام یاد شده که عبارتند از: انشان، زبشلی و مارهاشی که هر یک نیز حکمران خاص خود را داشته‌اند. پس از سقوط پادشاهی اکد و برقراری سومین پادشاهی اور در سال ۲۱۱۲ پیش‌ازمیلاد، آنچه به اصطلاح «اسطوره-شناسی» خوانده می‌شود از مهرهای استوانه‌ای ناپدید شده و بیشتر صحنه‌ها به شرف‌یابی یک عابد، به احتمال صاحب مهر، نزد خدا یا پادشاهی نشسته بر تخت مربوط می‌شود (Porada 1993, 573). مهرهای انشانی نیز متعلق به همین دوره هستند. روی این مهرها مراسم آیینی و شرف‌یابی نزد خدایانی با پیکرهای انسانی نمایان است (پاتس ۲۰۰۴، ۲۴۲ - شکل ۷-۵). تقریباً نیمی از این مهرها را کتیبه‌ها اشغال کرده‌اند. تظاهر جانوران و پرندگان به شکل طبیعی نیز روی برخی از آنها دیده می‌شود.

در سرزمین عیلام (نواحی خوزستان و فارس امروزی)، همچنین به قطعه‌ای بر می‌خوریم که مجسمه سنگی شیری محافظ است و به اوایل هزاره دوم پیش از میلاد تعلق دارد (آمیة ۱۹۸۸ - شکل ۵۱). نیمه نخست هزاره دوم پیش از میلاد آغاز حکمرانی سوکل‌مخ‌ها (سوکل‌مخ به معنای وزیر اعظم) در عیلام است. استفاده مستمر از خط اکدی و تأثیر شدید میان‌رودان بر مهرهای شوش از ویژگی‌های این دوره است. در این دوره انشان و شیماشکی نیز بخشی از قلمرو سوکل‌مخ‌ها محسوب می‌شوند. «جایگاه و تأثیر سوکل‌مخ در اوایل هزاره دوم پیش‌ازمیلاد بتردید نشان‌دهنده اوج نفوذ سیاسی عیلامیها در غرب آسیاست. قدرت سیاسی عیلام پیش از آن هرگز این اندازه به دور دستها در غرب کشیده نشده بود و بعید است که به شرق نیز تا این حد راه یافته باشد.» (پاتس ۲۰۰۴، ۲۸۸)

در نیمه دوم هزاره دوم پیش‌ازمیلاد، پادشاهی شوش و انشان توسط کیدینو بنیان‌گذاری می‌شود. کاسی‌ها نیز در میان‌رودان قدرت دارند. این دوره را عیلام میانه می‌خوانند. «دوره عیلام میانه یکی از پر مدرک‌ترین دوره‌ها در تاریخ عیلام و انشان است.» (پاتس ۲۰۰۴، ۳۹۶) نقش‌های میان‌رودانی در این دوره طبیعت‌گرایانه است. با این-حال بازنمایی هیولاهایی با سر جانوران و پرندگان، نقشمایه‌های مطلوب این دوره محسوب می‌شوند.

روی مهری استوانه‌ای از عیلام شیری نقش شده که در تعقیب جانوری بالدار است (پرادا ۱۹۶۵). به عقیده پرادا این یک موضوع میان‌رودانی است. صحنه جالب توجه‌تر این دوره به مهری استوانه‌ای تعلق دارد که از چغازنبیل به دست آمده است (پرادا ۱۹۶۵). در میان نقوش این مهر شیری بالدار نمایان است که بر پشت جانوری شاخدار ایستاده است. همچنین تندیس مفرغین نیز وجود دارد که به قبری در همسایگی معبد اینشوشینک تعلق دارد (آمیة ۱۹۸۸ - شکل ۱۰۷). این تندیس بازنمود شیری است که بر ازاب‌های خوابیده است. یکی دیگر از آثاری که شیرهای بالدار را بر خود دارد و از شوش به دست آمده، کودورویی است که به ۱۱۸۸ - ۱۱۷۴ پیش از میلاد تعلق دارد (صراف ۱۳۸۵، ۱۶۰ - تصویر ۸ و ۱۲).

سه سده نخست هزاره اول پیش از میلاد را «عیلام نو یک» خوانده‌اند. استقرار کوچک در شوش به این دوره نسبت داده شده است. در رابطه با استقرار در فارس مدارک اندکی وجود دارد. آشوریان هجوم‌های خود را به سمت غرب در این دوره آغاز می‌کنند. عناصر مربوط به نبرد پهلوانان و موجودات هیولایی در میان آثار میان‌رودانی در این دوره غلبه می‌یابند. روی مهری بابلی که همزمان با آشور بوده و به قرن هشتم پیش‌ازمیلاد تعلق دارد، خدا/پهلوانی در تعقیب یک شیر- اژدهای اهریمنی است (Porada 1993, 579). روی مهرهای متعلق به آشور جدید که به اواخر قرن هشتم پیش‌ازمیلاد مربوط می‌شود، خدای نینورتا در تعقیب یک شیر- هیولا (شیر بالدار) نمایان می‌شود (Porada 1993, 580 - شکل ۴۳).

در عیلام، همزمان با این دوره مجسمه‌ای سنگی از قسمت جنوب‌شرقی معبد اینشوشینک به دست آمده که شیر نر نشسته‌ای را بازنمایی می‌کند (آمیة ۱۹۸۸). روی جعبه‌ای از جنس بدل چینی که به قرون نهم و هشتم پیش‌ازمیلاد تعلق دارد، شیر بالدار با سر آدمی ریشدار و کلاهی شاخدار نمایش داده شده است (پرادا ۱۹۶۵). همچنین در مقابل دروازه چغازنبیل، مجسمه شیر بالدار به دست آمده است (پرادا ۱۹۷۰).

در نیمه قرن هشتم تا نیمه قرن هفتم پیش‌ازمیلاد که عیلام نوی دو نام دارد، شوش همچنان مرکز آیینی اصلی و

پایتخت است. این دوره مقارن است با ظهور فرمانروایان نواحی بلند با نام پارسی.

اگرچه در دوره عیلام نو نیز انسجام سیاسی مستحکمی در قلمرو عیلام مشاهده نمی‌شود، با اینحال پس از براندازی عیلامیان توسط آشوری‌ها و سقوط شوش، شکل‌گیری فرمانروایی‌های محلی قابل‌پیشبینی است. «ذکر سناخریب از انزان نشان‌دهنده ظهور یک پادشاهی جدید در حوضه رود کر است که به طرز مؤثری مستقل از ماداکتو/ شوش بود. ذکر مرتبط پارسوماش نیز می‌تواند بیانگر این باشد که سرزمین انشان در این زمان به حداقل دو پادشاهی مجزا تقسیم شده بود که هر یک در بخشهای مجزایی از فارس ساکن بودند (Stronach 2003, 251).

گور مشهور ارجان را در این دوره تاریخ‌گذاری کرده‌اند. «پیتر والا براساس ملاحظات زبان‌شناختی کتیبه موجود در گور ارجان آن را مربوط به تاریخ بین ۶۴۶ تا ۵۲۵ قبل‌ازمیلاد میدانند» (Stronach 2003, 252). به اعتقاد استروناخ قبر ارجان دارای دو اختلاف با قبور عیلامی است: اول آنکه به جای قرار داشتن جسد روی سکوی گلی، آن را در تابوتی مفرغین قرار داده‌اند. دوم آنکه همراه با جسد پیشکش‌های ارزنده قرار داده بودند. این گور را به حکمرانی محلی نسبت داده‌اند. نام «کیدین هوتران» روی شیء معروف به «حلقه قدرت» درج است (تصویر ۲). خط بکار رفته در آن عیلامیست. ارجان را نیز همان «هوهنور» دانسته‌اند. شاید اینگونه بتوان گفت که کدیدین هوتران در اواخر قرن هفتم پیش‌ازمیلاد حاکم محلی «هوهنور» بوده است. اما ماده فرهنگی معروف به حلقه معروف به قدرت بیسابقه است. این شیء طلایی در نزدیکی دست چپ جسد قرار داشت. روی سطوح مدور آن دو شیر بالدار رو در روی هم در کنار یک پالمت ترسیم شده است. ترکیب سه عنصر در اینجا مهم است: سبک و صورت این شیء که در دوره‌های پیشین نمونه‌ای از آن به دست نیامده است؛ جنس آن که به تمامی از طلاست؛ و نقوش روی آن که شیر نر بالدار را نمایان می‌کند. این موجود عجیب‌الخلقه روی دشنهای متعلق به داریوش، در نگاره جبهه شمالی تخت‌جمشید (تصویر ۳) نیز دیده می‌شود.

همچنین کاسه مکشوف از همان قبر دارای نقوشی است که عناصر همسانی را با نقوش هخامنشی نمایان می‌کند. یکی از این عناصر اریکه پادشاهی است که روی کاسه ارجان بدون دسته است. این نقش در آشور وجود ندارد اما برای نقوش مربوط به داریوش اول متداول است.

«استروناخ» (۲۰۰۳) با توجه به همین عناصر مکشوف از گور ارجان بیان می‌کند اینکه داریوش ادعا کرده خانواده‌اش از مدت‌ها پیش پادشاه بوده‌اند به نظر دلیلی است بر اینکه اجداد دور داریوش پیش از آنکه کورش سرزمینشان را ویران کند، در بخشی از فارس حکومت می‌کردند. نمونه‌ای دیگر و مشابه با گور ارجان و تقریباً هم‌دوره با آن در رامهرمز شناسایی شده است (شیشه گر ۱۳۸۷). در آن گور نیز یک تابوت مفرغی و دو حلقه طلایی شبیه به حلقه ارجان یافت شده است. هرچند شیرهای بالدار در نمونه‌های رامهرمز غایب هستند، روی یکی از آنها به خط عیلامی عبارت «شوتور نهونته پسر ایندد» و روی دیگری نیز به همان خط عبارت «ل- آر- ن» حک شده است (شیشه گر ۱۳۸۷، ۷). براین‌اساس شاید بتوان گفت که در آستانه فروپاشی حکومت‌های عیلام نو و پیش از شکل‌گیری شاهنشاهی هخامنشی، حکمرانان ثروتمندی مناطق مختلف فارس و خوزستان را به شیوه‌ای محلی اداره می‌کرده‌اند. نظر استروناخ که داریوش را نواده یکی از این حکمرانان محلی می‌داند می‌تواند معتبر باشد؛ زیرا از یک‌سو، او از تبار کورش نبوده و از دیگر سو نقشمایه مشابه با آنچه که روی حلقه قدرت وجود دارد، برای نخستین‌بار روی خنجرهای داریوش وارد بافت فرهنگی هخامنشیان می‌شود.

ب. هخامنشی

نقش‌گونه‌های مختلفی از شیر روی مهرهایی که به هخامنشیان نسبت داده‌اند دیده می‌شود. شیرهای نر طبیعی روی مهری از داریوش در معرض تیرهای پادشاه قرار گرفته‌اند (پرادا، ۱۳۷۵- با شکار شیر توسط فرمانروایان آشوری آشنا هستیم). روی مهری دیگر، انسانی با تیر و کمان در حال شکار شیری بالدار است (Segal 1956, 36- تصویر ۴). همچنین روی مهرهایی منسوب به هخامنشیان، تظاهر خدای بس را با بدن شیر، بال عقاب و سر بس میتوان دید (Abdi 1999). روی مهری دیگر، شاه با دو دست خود پای عقب دو شیر را گرفته و آنها را وارونه نگهداشته است. دو شیر بالدار با سر انسان نیز رودروی هم و زیر پای شاه قرار دارند که دست راست خود را به علامت احترام (۴) بلند کرده‌اند (بهار و کسرائیان ۱۳۷۲). نمونه دیگری از نبرد با شیر بالدار روی مهری دیگر

دیده می‌شود (Zettler 1979, 261- تصویر ۳b).

شیرها علاوه بر مهرها، روی سایر مواد فرهنگی منسوب به هخامنشیان نیز ظاهر شده‌اند. سر سنگی شیری که احتمالاً بخشی از یک مجسمه است، در تخت‌جمشید به دست آمده است (پرادا ۱۹۶۵). همچنین روی قطعه‌ای کاشی رنگی مربوط به کف کاخ هخامنشی شوش، صورت شیرهای نر شاخدار نقش شده است. علاوه‌براین برخی سرستون‌های کاخ شوش نیز با شیرهای بالدار تزیین شده‌اند. روی آجرهای لعابدار شوش نیز یک جفت شیر بالدار با سر انسان ریشدار نقش شده‌اند که رو در روی هم نشسته، اما هر یک به پشت سر خود مینگرد. اینگونه از شیر بالدار با سر انسان ریش‌دار در تخت‌جمشید نیز وجود دارد (رک. پایین). دو شیر بالدار نیز روی سپری که هم اکنون در موزه متروپولیتن واقع است نمایان هستند (تصویر ۵؛ داودی ۱۳۸۲). روی برخی از پلاک‌های طلا هم شیرهای بالدار با سر بس، خدای مصری، نمایان شده‌اند (Abdi 1999). روی پلاکی مفرغین مکشوف از تخت‌جمشید، ردیف شیرهای بالدار دیده میشود (تصویر ۶).

تنوع شیرهای نمایان در محوطه تخت‌جمشید و حجاری‌های آن قابل توجه است. اولین دسته این نمایش‌ها به شیرهای طبیعی مربوط می‌شوند. روی پلکان شرقی تخت‌جمشید یک شیر و یک گاو در حال نبرد با یکدیگر هستند (پرادا ۱۹۶۵). برخی از محققان این نبرد را نمایش رخدادی ستاره‌شناختی خوانده‌اند (Harnter 1964, 161 and Ettinghausen). باین‌حال دیگران چنین دیدگاهی را نپذیرفته‌اند (Nylander 1974). همچنین در نگاره هدیه‌آوردندگان، یک ماده شیر و دو توله نر هدایای نمایندگان عیلامی هستند (Root 2003). «روت» این ماده شیر را معرف عیلامیان می‌داند و برای پیشکش شدن آنها در تخت‌جمشید دو فرض را مطرح می‌کند:

۱) آنها ممکن است یادآور قدرت عیلامیان در پرسپولیس بوده باشند؛ با توجه به این تفسیر می‌توان پذیرفت که ملکه مادر عیلامی (ماده شیر) و وارثان او (توله‌های نر) در قصر شاه پارسی به اسارت مفهومی درآمده‌اند.

۲) خانواده شیر ممکن است بیانگر مفهوم مشارکت صلح‌آمیز خاندان شاهی عیلام درون قلمرو هخامنشی باشد. نوار شیرهای غران و حلقه بالدار نیز از دیگر نمایش‌های شیرها به صورت طبیعی خود در حجاری‌های تخت‌جمشید است. این شیرها نر هستند. همچنین باید از نبرد مرد پارسی با شیر نر در یکی از حجاری‌های کاخ تچر یاد کرد. نوع دیگر شیرهای نمایان در تخت‌جمشید، شیرهای بالدار با سر انسان ریش‌دار هستند (Zettler 1979, 262- تصویر ۴C). این شیرها رو در روی هم نشسته و دست راست خود را به سوی هم بلند کرده‌اند. این نقوش به ایوان شمالی آپادانا تعلق دارند. همچنین یک شیر بالدار با سر انسان ریش‌دار در قسمت انتهایی یکی از پله‌های تخت‌جمشید نقش شده است (تصویر ۷). باین‌حال در اینجا او تنها نقش شده و در برابر یک گل لوتوس نشسته و دست راست خود را نیز به سوی گل لوتوس دراز کرده است (نمونه‌ای مشابه با این نقشمایه پیش از این در فرهنگ اورارتویی نیز ایجاد شده است).

نوع دیگری از جانوران شیر-مانند موجود در تخت‌جمشید شیرهای بالدار هستند که روی دشنه کوتاه داریوش در نگاره جبهه شمالی تخت‌جمشید ظاهر شده‌اند. مشابه این موجودات روی یک سپر هخامنشی و برخی از مهرهای منتسب به این دوره نمایان شده‌اند. ردپای این گونه را می‌توان تا آثار موجود در گورهای ارجان دنبال کرد.

آخرین گونه متعلق به موجودی است که از ترکیب چند عنصر به وجود آمده است: سر و بدن شیر، بال و پنجه عقاب، دم عقرب و یک شاخ. این موجود در حال نبرد با یک انسان، در ورودی یکی از کاخ‌های تخت‌جمشید ترسیم شده است (تصویر ۸). نمونه‌های چنین نبردی را در آثار متعلق به نیمه نخست هزاره اول مکشوف از کوه‌های زاگرس دیده‌ایم و شاید این نقش کلید مناسبی باشد برای ترسیم خط‌سیر فرمانروایان نوین آمده از سمت بلندی‌ها. آن را تجسد یافتگی پلیدی دانسته‌اند. عقیده بر این است که «قهرمان در تخت‌جمشید، کفش‌های غیرشاهی

۲ این نقشمایه نیز به نوبه خود جالب توجه بوده و می‌تواند با دقت و به گونه‌ای بافت‌مند مورد تجزیه و تحلیل ساختاری قرار گیرد.

پوشیده و کلاه ساده به سر کرده تا مرد پارسی را بازنمایی کند» (Root 1979, 305). آیا این مرد پارسی همانی نیست که از بلندی‌ها آمده تا قدرت را در دست گیرد؟ شاید این نقش را بتوان در فضای تجسّدیافتگی هویت و یادمان‌های قومی به بحث گذاشت. باین‌حال آزمون این موضوع کار آسانی نیست و نیاز به مقدماتی دارد که یکی از آنها بررسی جهان زندگی و معرفتی هخامنشی و پارسیان و عناصر متشکل آن، تا حد امکان است.

۴. تجزیه و تحلیل سیر تطور نقشمایه شیر در شواهد بصری خوزستان و فارس پیش از اسلام تا پایان دوره هخامنشی

در میان آثار شماییل بر جای مانده از دوره‌های پیش از اسلام خوزستان و فارس تا پایان دوره هخامنشی چهارگونه بازنمایی شیر قابل شناسایی و طبقه‌بندی است: الف. نمایش شیر به‌صورت طبیعی؛ ب. ترکیب سر شیر با بدن انسان مؤنث دارای سینه‌های برآمده که به نیمه هزاره چهارم تا حدود ۲۹۰۰ پیش‌ازمیلاد تعلق دارد؛ پ. ترکیب بدن شیر، بال عقاب و سر انسان که قدیمی‌ترین شواهد به‌دست‌آمده از آن در جنوب‌غرب ایران به سده‌های نخست هزاره اول پیش‌ازمیلاد بازمی‌گردد؛ ت. شیر بالدار که در نیمه دوم هزاره دوم پیش‌ازمیلاد در میان بقایای باستان‌شناختی جنوب‌غرب ایران نمایان شد.

در این نوشتار منظور از شیر بالدار گونه‌های سوم و چهارم از انواع شیر مذکور است. نمایش این موجودات در جنوب‌غرب ایران از نیمه دوم هزاره دوم به این‌سو بوده است؛ باین‌حال تا پیش از آغاز هزاره اول، نمایش آن تنها روی مَهرهای گلی دیده شده است. این موجودات در دو سده نخستین هزاره اول پیش از میلاد روی مواد فرهنگی دیگری چون پَلاک، جعبه بدل چینی و مجسمه نیز ظاهر شدند. آنها در سه سده بعد نیز روی ماده فرهنگی بی‌سابقه‌ای، معروف به «حلقه قدرت» نمایان شدند. اما تنها در دوره هخامنشی این موجودات در گستره‌های از مواد فرهنگی نمایان میشوند. این گستره را مَهرها، حجاری‌ها، تَکوک‌ها، پارچه‌ها و سپرها در برمیگیرند. همین گستردگی به خودی خود می‌تواند گویای افزایش اهمیت آنها در جهان زندگی هخامنشیان باشد.

بدین‌ترتیب ظهور موجودات عجیب‌الخلقه در میان‌رودان به‌طورکل هم‌زمان است با دوره آغاز شهرنشینی و شکل‌گیری حکومت‌های متمرکز در آن سرزمین. گاومردها و شیرهای بالدار از جمله نقشمایه‌هایی هستند که در این دوران ظاهر می‌شوند. از این زمان به بعد رفته رفته نمایش ماده شیرها در میان‌رودان کاهش می‌یابد و جای آنها را موجودات عجیب‌الخلقه نر می‌گیرد که در بیشتر موارد نیز در حال نبرد هستند. عنصر نرینگی به خصوص در نقشمایه گاومرد کاملاً نمایان است. این نقوش مانند نقوش مربوط به ماده شیرها، هر دو روی مهرهای گلین نمایان هستند. در رابطه با مهرها و کارکردشان نظرات گونه‌گونی موجود است که به‌طور عمده بر نزدیکی آنها با شکل‌گیری نخستین شهرها و ایجاد تغییر در روابط اجتماعی پای می‌فشرند (برای مثال نگاه کنید به: Gorelick and Gwinnett 1990). به‌هرحال مهرها در خود مفاهیمی را چون تخصص، مالکیت، تجارت و داد و ستد دارند و به شدت با بافت برهمکنش و تعامل انسان‌ها با یکدیگر مرتبط هستند. از همین‌رو نیز در عینیت‌دهی^۲ به واقعیات اجتماعی و یادآوری آن واقعیات به اعضای جامعه می‌توانند نقشی فعال برعهده گیرند.

چنان که دیدیم، هم‌زمان با نهادینه شدن حکومت‌های متمرکز میان‌رودان، یک اتفاق در نقشمایه‌های موجود روی مهرها رخ نمود: ماده شیرها جای خود را به موجودات عجیب‌الخلقه دادند. ماده شیرها بیشتر یا در حال نگهداری و حمل‌کوه‌ها بودند، یا اینکه الهه ایناننا یا ایشتار را بر دوش خود حمل می‌کردند. درحالی‌که موجودات عجیب‌الخلقه همواره در حال نبرد بودند. از جمله نقشمایه‌های دیگری که پیش از این دگرگونی مشاهده می‌شد نبرد میان جانوران بود. باین‌حال آنچه در آغاز هزاره سوم پیش‌از میلاد شاهدش هستیم، ظهور پهلووانانی است که در حال نبرد با موجودات عجیب‌الخلقه‌اند. این دگرگونی‌ها می‌تواند نشانه‌ای باشد از تغییراتی که در کل جامعه سازنده‌اش به وجود آمده است. تغییراتی که معطوف به نگرش اعضای جامعه در رابطه با انسان، جایگاه او در جهان

و نقش انسان‌ها در جامعه است.

هم‌زمان با دوره عیلام میانه، چنین دگرگونی‌هایی در نقشمایه‌های عیلامی نیز به چشم می‌خورد. حکومت نسبتاً متمرکز کیدینوها و بعد از آن شکل‌گیری ساختارهایی چون چغازنبیل در سده دوازدهم پیش از میلاد، حکایت از نوعی اقتدارگرایی دارد. نقشمایه‌های موجودات عجیب‌الخلقه نیز در همین دوره در سرزمین عیلام رواج می‌یابند.

علاوه بر این، ساکنان مناطق بلند در نیمه نخست هزاره اول پیش‌از میلاد آثاری را از خود بر جای گذاشته-اند که نمونه‌هایی از آنها را می‌توان در زیویه دید. در میان این آثار نیز نبرد پهلوان با شیر وجود دارد. در این زمان، هر چند قدرت‌ها بیشتر رنگ محلی دارند، اما دارای تمایلات جهان‌شمولی هستند و نبردهای آنها با به خصوص آشوریان مهم است. با این‌حال در رابطه با این موجودات عجیب‌الخلقه به نظر می‌رسد عیلامی‌ها بیشتر تحت‌تأثیر ساکنان میان‌رودان جنوبی قرار گرفته باشند.

شکل‌گیری حکومت‌های محلی پس از فروپاشی عیلام مسئله‌های مغفول مانده است. گور مکشوف از ارجان به احتمال متعلق به یکی از این حکمرانان محلی است. ارجان که آن را به «هوهنور» باستان منسوب کرده‌اند، در دامنه کوه‌هایی قرار دارد که فارس را از خوزستان جدا می‌کنند. از این‌رو حلقه قدرت موجود در گور، اگر آن را تا آثار منسوب به هخامنشی دنبال کنیم، کلید خوبی است برای دامن زدن به پرسش چگونگی ورود هخامنشیان به دشت خوزستان.

راست است که هخامنشیان یکی از نخستین پادشاهی‌های جهانشمول را بنیان نهادند. کمترین اهمیتی که می‌توان برای مجموعه تخت‌جمشید در نظر گرفت این است که چنین پادشاهی جهانشمولی را مستند ساخته است. در درون این حکومت دیگر با قطعاتی پراکنده از آثار مهر و غیر مهری که نقشمایه موجودات عجیب‌الخلقه را گهگاه بر خود دارند مواجه نیستیم. حتی با انداختن نیم‌نگاهی بر چند اثر گزینش شده متعلق به این دوره نیز میتوان به رواج گسترده این موجودات پی برد. اما علت این رواج چیست؟

طبق آنچه در بخش پیش آمد، دست‌کم سه نوع موجود عجیب‌الخلقه را در خود تخت‌جمشید می‌توان بازشناخت. هر یک از این موجودات را بایستی با دقت در بستری زمانی/ مکانی مورد واکاوی و مطالعه قرار داد. برای مثال نبرد انسان با شیر بالدار، هر چند به نبرد خیر و شر نسبت داده شده است، میتواند یادمانی هویت‌بخش برای اجدادی باشد که آثارشان از دل کوهستان و مکان‌هایی چون زیویه به دست آمده است. این امر با توصیف «روت» (۱۹۷۹، ۳۰۵) نیز سازگار است که «قهرمان در تخت‌جمشید کفش‌های غیرشاهی پوشیده و کلاه ساده به سر کرده تا «مرد پارسی» را بازنمایی کند».

۵. مبحث و نتیجه‌گیری: هنر شمایل‌نگاری مفهوم قدرت

برای بررسی نمایش شیر بالدار به مثابه یک نشانه، ابتدا باید پی برد که این نقشمایه در چه چیزهایی نمایان شده است. ماده فرهنگی ویژگی‌های خاصی دارد. یکی از آن ویژگی‌ها این است که پیدایش آن دلخواهی یا تصادفی نیست. هر ماده فرهنگی در متن اجتماع سر بر می‌آورد و محصول فعالیت‌های انسان در بافت‌های اجتماعی نهادین و مشخصی است (Ingold 2006; Hodder & Hutson 2004). مصنوعات انسانی نقشی فعال را در برپایی جهان زندگی او دارند و به صورتی پیوسته، تجربه انسان را شکل می‌دهند (Meskell 2006, 2). ساخت فرهنگ بیش از آنکه محصول مفهوم سازی باشد، در عمل درگیرانه با جهان پیرامونی به دست می‌آید. بنابراین مواد فرهنگی خصلتی اجتماعی داشته و بر نسبت‌های موجود در آن استوارند و معنای آن‌ها نیز وابسته به همین نسبت‌هاست. به تعبیر «فوکو» (۱۹۶۶)، واژه‌ها و چیزها در درون بافتی اجتماعی شکل می‌گیرند که به واسطه گفتمانی مشخص انتظام یافته است.

حال پرسش این است که شیربالدار چگونه نشانه‌ای است و چه معنایی در خود مستتر دارد؟ در ابتدا باید گفت که این نقشمایه و مصنوع در ارتباط با آن معنایی خاص و پایدار ندارد. شیوه اجتماعی ساخت معنا و تجربه-محور بودنش (Bauer 2002) مانع از آن می‌شود که ماده فرهنگی، تنها یک معنای ذاتی خاص داشته

باشد و بس. چیزها درست در همان لحظه که با آنها ارتباط برقرار می‌کنیم معنا می‌گیرند. از این‌رو دست‌کم دو معنا برای شیر بالدار می‌تواند وجود داشته باشد: یکی معنای مربوط به زمان‌نمایی نخستینش در بطن اجتماعات انسانی جنوب‌غرب ایران در دوران باستان و دیگری معنایی که در بافت فرهنگی-اجتماعی امروزین از آن استنباط می‌شود که خود می‌تواند در دو بستر زندگی روزمره مردمان عادی یا زندگی دانشگاهی باستان‌شناسان و دیگر علاقمندان به فرهنگ‌های باستانی رشد و نمو کند. نوشتار حاضر با برقراری گفتگو و داخل شدن در چرخه‌های تأویلی، ممکن است بتواند به معنای پیشین آن نزدیک شود، اما باز این معنا مختص به سازمان اجتماعی و نظام معرفتی حال حاضر است.

تلاش می‌شود تا به شکلی تأویلی و با قراردادن چیزهای پراکنده در کنار هم، معانی نشانه‌شناختی این شیر بالدار واکاوی شود. برای این منظور نقشمایه شیربالدار هخامنشی درون متن مختص به خود و در نسبت با عناصر پیرامونی‌اش، اعم از بناها و اشیاء مورد مطالعه قرار می‌گیرد (نگاه کنید به: Bauer 2002, 44). قراردادن شیرهای بالدار درون متن این اجازه را می‌دهد که آنها را به شکلی دقیق‌تر بررسی کرده و در فاصله‌های نزدیک‌تر به معنای احتمالی‌شان قرار گیریم.

شیربالدار موجود بر حلقه قدرت را می‌توان در سه جای دیگر نیز یافت که به هخامنشیان تعلق دارند: روی خنجر «داریوش بزرگ» که در یکی از نگاره‌های تخت‌جمشید نقش شده؛ روی یک سپر؛ و روی قطعه پارچه‌ای که از همدان به دست آمده است. از این سه ماده، دو تای آنها رابطه‌ای مستقیم با نبرد و حکمران دارند: خنجر پادشاهی و سپر جنگجو.

جالب است که شیء طلایی ارجان در بافت امروزین خود عنوان «حلقه قدرت» یافته است. «قدرت» مفهومی است که در بافت اجتماعی این عصر، از طریق کنش تجربی انسان‌ها با این شیء بدان منسوب شده است. احتمالاً در این عمل تأویلی حقیقتی نهفته است؛ اینکه شیر بالدار تجسد یافتگی مفهوم قدرت و تشبه به آن است. شاید به همین خاطر این نقشمایه در پادشاهی متمرکز هخامنشی نه تنها تداوم یافته، بلکه در بافت‌های متعدد و روی مواد فرهنگی گوناگونی رایج بوده است. به بیان پرادا «... در دوران هخامنشی، مسبک سازی متفاوتی برای این موضوع - تصویرگری جانوران - به وجود آمد که به جانوران شکل‌های جاودانی از خشم و نیرو میبخشید» (پرادا، ۱۹۶۵، ۲۳۱).

برای ورود به بحث، می‌توان سه گونه نشانه پیرس را به سه زمان مختلف نسبت داد: گذشته (شمایلی)، حال (نمایه‌ای) و آینده (نمادین). مفهوم «قدرت» تا زمانی که تنها به صورت نمادین و از راه واژه منعکس می‌شود امری بالقوه است که به آینده تعلق دارد و با گسترهای نامعلوم از نشانه‌های احتمالی مواجه است که همچنان در حال آمدن هستند. به تعبیری دیگر، این مفهوم هنوز در متن قرار نگرفته است و صورت ملموسی نیافته و هر لحظه میتوان آن را به ابژه‌های مربوط دانست. اما درست در همان هنگام که به شخصی یا چیزی نسبت داده و به وجود آن شخص و یا چیز پیوند خورد، به نشانه‌ای نمایه‌ای تبدیل می‌شود که در حال حاضر جریان دارد و در واقعیت، از پیش به وقوع پیوسته است. یعنی، تجلی قدرت، ریشه در آن شخص یا چیز دارد.

حال اگر این مفهوم در یک شمایل، همچون یک شیر بالدار تجسد یابد چه؟ در این صورت تبدیل میشود به امری که از ازل وجود داشته و نسبتی فرازمانی و فرامکانی با آن پیدا می‌کند. در این صورت، شیربالدار به نشانه‌ای شمایلی از قدرت تبدیل می‌شود و قدرت در نزد شخصی خواهد بود که این نشان را در اختیار داشته باشد. بدین ترتیب، حک شدن نام «کیدین هوتران» روی «حلقه قدرت» ارجان بدین معناست که این مصنوع و نقش روی آن، که خود نشانه‌ای شمایلی از قدرت هستند، نشانه‌ای نمایه‌ای هم هستند که حاکم یا شاه صاحب آن را بازنمای می‌کنند. به همین گونه است نمایش این نقشمایه روی خنجر داریوش و سپر جنگجوی هخامنشی.

از این مقدمات نشانه‌شناختی در رابطه با این نقش میتوان این‌گونه نتیجه گرفت که آن، با توجه به متن - های مادی حاملش، نه نمایش یک خدا یا موجودی ماورایی و نه بازنماینده پادشاه و نه حتی چیزی چون «فره» است. این صورت مادی می‌تواند مفهوم انتزاعی «قدرت» را تجسد بخشیده و آن را جهت ورود به محیط کنش‌مند زندگی انسان مهیا سازد و بدین ترتیب به شکلی بصری بر مواجهه‌شوندگان با آن اثر بگذارد.

خشم، درندگی، عجیب‌الخلقه بودن و تعلق نداشتن به عناصر ملموس، حسی از بیم و هراس را در هنگام رودررویی با این نقشمایه القا می‌کند. ظاهر شدن آن روی عناصر پادشاهی از یکسو و در صحنه‌های نبرد با یک مرد پارسی از سوی دیگر می‌تواند دوگانگی نشانه‌شناختی آن را روشن کند. این نقشمایه از یکسو تجسدیافتگی قدرت است و حضورش در کنار پادشاه، شمایل نمایه‌ای قدرت و توانایی ماورایی خود اوست. از طرف دیگر نبرد مرد پارسی (که میتواند نشانه شمایلی اجداد پارسی باشد) با این موجود عجیب‌الخلقه هولناک و هراسانگیز، می‌تواند نشانه نمادین مهار قدرت نامحدود توسط فرمانروایان و مسلط شدن آنها بر هرگونه خشم و ناامنی باشد. این امر در بازتولید اجتماعی جایگاه پادشاه و جانشینان او نقشی حیاتی ایفا کرده و شیوه‌ای خاص از روابط اجتماعی را در رابطه با پادشاه بر می‌انگیزد.

با حرکت در همان مسیر نشانه‌شناختی، رواج یافتن این نقشمایه در درون پادشاهی هخامنشی، می‌تواند برای باستان‌شناسان نیز دارای معنایی خاص باشد. این نقشمایه می‌تواند به باستان‌شناسان بگوید که پادشاهی هخامنشی منجر به درهم آمیختگی عناصر فرهنگی عیلامی و پارسی موجود در ارتفاعات فارس شد (پاتس ۲۰۰۴، ۴۸۱). این در حالی است که «روی شیء طلایی، نقش دو شیربالدار ایستاده به صورت برجسته ایجاد شده است که یادآور نقشمایه رایج جانوران ایستاده روی مهرهای استوانه‌های دوره عیلام نو III است» (همان، ۴۷۲). بدین ترتیب، پیوند هخامنشیان با عیلامی‌ها ممکن است بیش از آنی باشد که در ابتدا در نظر می‌آید. به هر حال داریوش بزرگ، علاوه بر این ادعا که خانواده‌اش از مدتها پیش پادشاه بوده‌اند، این نقشمایه را نیز روی خنجر خود دارد و بدین ترتیب «به نظر میرسد اجداد دور داریوش در بخشی از فارس حکومت میکردند...» (Stronach 2003, 256). بنابراین، نقشمایه موجود روی خنجر او، نه تنها شمایلی نمایه‌ای از قدرت، که احتمالاً نمایه‌ای از نجابت و بزرگی اجدادی او نیز میتوانست باشد.

در پایان، خود شیء مکشوف از گور ارجان نشانه‌ای نمادین و بالقوه برای بافت‌های اجتماعی آینده محسوب می‌شود؛ همچنان که امروزه میتوان آن را در پس‌زمینه پوستره‌های تبلیغاتی نمایندگان مجلس شهر بهبهان، تابلوهای باشگاه‌های ورزشی آن شهر و... یافت؛ بافت‌هایی که خود نیز معطوف به قدرتند.

۶. ارجاعات:

آمیه، پیر. ۱۹۸۸. تاریخ عیلام. ترجمه: شیرین بیانی. ۱۳۴۹. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

بهار، مهرداد، و نصرالله کسرائیان. ۱۳۷۲. تخت جمشید. تهران: انتشارات آگه.

پاتس، دانیل. ۲۰۰۴. باستانشناسی عیلام. ترجمه: زهرا باستی. ۱۳۸۵. تهران: انتشارات سمت.

پرادا، ادیت. ۱۹۷۰. هنر ایران باستان (تمدن‌های پیش‌ازاسلام). ترجمه: یوسف مجیدزاده. ۱۳۸۳. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

پرادا، ادیت. ۱۹۷۰. چغازنبیل (دور اونتاش). جلد چهارم: حکاکیه‌ها. مترجم: اصغر کریمی. ۱۳۷۳. تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی.

داودی، نادر. ۱۳۸۲. آثار ایران در موزه متروپولیتن. تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور.

شیشه‌گر، آرمان. ۱۳۸۷. کشف آرامگاهی از خاندان شاه شوتور نَهونته پسر ایندَد. تهران: انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.

صراف، محمد رحیم. ۱۳۸۵. مذهب قوم ایلام (۲۶۰۰ تا ۵۰۰۰ سال پیش). تهران: انتشارات سمت.

_____. 2003. The lioness of Elam: politics and dynastic fecundity at Perspolis. *Achaemenid history* 13: 9-32.

Segal, Berta. 1956. Notes on the iconography of cosmic kingship. *Art bulletin* 38: 75-80.

Stronach, David. 2003. The tomb at Arjan and the history of southern Iran in the early sixth century BCE. In *Yeki bud yeki nabud; essays on the archaeology of Iran in honor of William M. Sumner*, ed. Kamyar Abdi & Naomi F. Miller, 249-260. Los Angeles: Costen institute of archaeology.

Thomas, Julian. 2008. The socio-semiotics of material culture. *Journal of material Culture* 3 (1): 97-108.

Zettler, Richard L. 1979. On the chronological range of Neo-Babylonian and Achaemenid seals. *Journal of near eastern studies* 38 (4): 257-27.

هول، فرانک. ۱۹۸۷. زیستگاه و جامعه در دوره روستانشینی. در باستانشناسی غرب ایران. ویراسته فرانک هول. مترجم: زهرا باستی. ۱۳۸۴. تهران: انتشارات سمت.

Abdi, Kamyar. 1999. Bes in Achaemenid Empire. *Ars orientalis* XXIX: 111-140.

Bauer, Alexander A. 2002. Is what you see what you get? recognizing meaning in archaeology. *Journal of social archaeology* 2 (1): 37-52.

Foucault, Michel. 1966. *The order of things; an archaeology of human sciences*. London: Tavistock.

Gorelick, Leonard, and John Gwinnett. 1990. The ancient near eastern cylinder seal as social emblem and status symbol. *Journal of near eastern studies* 49 (1): 45-56.

Harnter, Willy and Richard Ettinghausen. 1964. The conquering lion, the life cycle of symbol. *Oriens* 17: 161-171.

Hodder, Ian and Scott Hutson. 2004. *Reading the past; Current approaches to interpretation in archaeology*. Cambridge: Cambridge university press.

Ingold, Tim. 2006. *The perception of the environment*. London: Routledge.

Lele, Veerendra P. 2006. Material habits, identity, semiotics. *Journal of social archaeology* 6 (1): 48-70.

Meskel, Lin. (Ed). 2006. *Archaeologies of materiality*. Oxford: Blackwell.

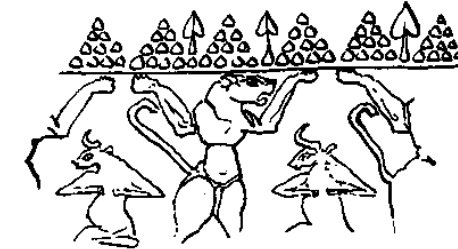
Nylander, Carl. 1974. Al-Beruni and Persepolis. *Acta Iranica* 1: 137-150.

Peirce, Charles S. 1940. *Philosophical writings of Peirce*. New York: Dover Publications, 98-120.

Porada, Edith. 1993. Why cylinder seals? Engraved cylindrical seal stones of the ancient near east, fourth to first millennium B.C. *Art bulletin* 75 (4): 563-582.

Preucel, Robert W. 2006. *Archaeological semiotics*. Oxford: Blackwell.

Root, Margaret Cool. 1979. The king and kingship in Achaemenid art: essays on the creation of an iconography of empire. No 19, Diffusion, EJ Brill.



تصویر ۱: ماده شیرها در حال حمل کوه (آمیبه، ۱۳۴۹)



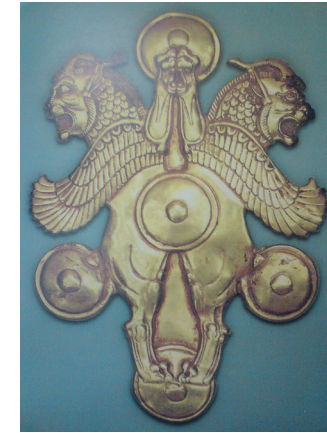
تصویر ۳: شیرهای بالدار بر روی دشنه داریوش، موزه ملی ایران (عکس از نگارنده)



تصویر ۴: نبرد شیربالدار و مرد پارسی در یک مهر هخامنشی (پاتس، ۱۳۸۵)



تصویر ۲: حلقه مصطلح به قدرت ارجان (Stronach, 2003)



تصویر ۵: نقشمایه شیر بالدار بر روی سپر هخامنشی - موزه متروپولیتن (داودی، ۱۳۸۲)



تصویر ۷: نقش شیر بالدار با سر انسان، دوره هخامنشی، تخت جمشید، موزه ملی انسان (عکس از نگارنده)



تصویر ۶: نقش شیر بالدار بر روی الواح مفرغین، دوره هخامنشی، تخت جمشید، موزه ملی ایران (عکس از نگارنده)



تصویر ۸: نبرد مرد پارسی با شیر بالدار که می‌تواند به نوعی نشان از گلاویز شدن با قدرت بوده و تأثیرات بصری مشخصی را برجای گذارد. در اینجا مبارز یک مرد پارسی است و دست و پنجه نرم کردن او با شمایل قدرت می‌تواند نشانه گونه‌ای هویت بخشی برای حاکمان پارسی باشد. (منبع عکس: Stronach, 2003)

نگاهی به وجه تسمیه و موقعیت جغرافیایی، سیاسی و نظامی شهر جندی شاپور

عبدالله فرهی^۱

دانشجوی دکتری رشته تاریخ اسلام دانشگاه تهران

از ص. ۳۹ تا ۴۷

تاریخ دریافت مقاله ۱۳۹۲/۰۳/۲۵ تاریخ پذیرش قطعی ۱۳۹۲/۰۷/۱۵

چکیده

با وجود مطالعات صورت گرفته درباره جندی شاپور، تاکنون توجه چندانی به وجه تسمیه، موقعیت جغرافیایی، سیاسی و نظامی این شهر صورت نگرفته است. از جندی شاپور در متون تاریخی با نام‌های مختلفی یاد شده است، که مهم‌ترین آنها عبارتند از جنتاشاپیرتا، بیت لاپات، وه اندیوخ شاپور، بیل آباد و جندی شاپور. این شهر یکی از شهرهای خوزستان بوده و بین شهرهای شوش، شوشتر و دزفول قرار داشته است، و موقعیت آن با روستای شاهآباد یا اسلام آباد کنونی منطبق است. زندان این شهر در زمان ساسانیان از اهمیت فراوانی برخوردار بوده و ظاهراً زندانی سیاسی محسوب می‌شده است. موقعیت سیاسی و سوق‌الجیشی این شهر نیز موجب شده است که مدتی به‌عنوان پایتخت از آن استفاده شود.

کلیدواژگان:

جندی‌شاپور، موقعیت جغرافیایی، سیاسی و نظامی، زندان، پایتخت

نام شهر جندی‌شاپور در لابه‌لای منابع و مآخذ مختلف، به اشکال و صور گوناگونی ثبت و ضبط شده است. برخی از مورخان قدمت شهر جندی‌شاپور را بسیار زیاد و مربوط به دورهٔ هخامنشی و حتی پیش از آن می‌دانند و نام اولیهٔ آن را جنتاشاپیرتا به معنای باغ‌های زیبا ذکر کرده‌اند.^۱ این واژه کهن‌ترین واژه‌های است که تاکنون مورخان در جستجوی نام اصلی این شهر یافته‌اند، هرچند که دربارهٔ صحت و سقم این ادعا هنوز تحقیقات چندانی صورت نگرفته است.

در اسناد سریانی، از جندی‌شاپور با نام بیت‌لاپات به معنای خانهٔ شکسته یاد شده است. بر اساس اسناد شورایی کلیسایی سال ۴۱۰م، ایران دارای شش ولایت مسیحینشین با یک سراسقف که سمت رهبری داشته، بوده است، که نام یکی از آنها بیت‌هوزاپه بوده که مطران‌نشین آن در بیت لاپاط یا همان جندی‌شاپور عصر ساسانی سکونت داشته است.^۲ به گفتهٔ ابوحنیفهٔ دینوری، نام شهر جندی‌شاپور «به زبان خوزی نیلاط است و اهل خوزستان به آن نیلاب می‌گویند».^۳

برخی از مورخان معتقدند که نام اصلی جندی‌شاپور «وه اندیوخ شاپور» یعنی بهتر از انطاکیه شهر شاپور [آندیو (در زبان پهلوی) = انطاکیه] بود.^۴ البته در کتاب حدودالعالم که در سال ۳۸۲ه‍.ق. تألیف شده، از این شهر با نام «وندو شاپور» یاد شده است که گویا نویسنده این تعبیر را از مردم آن عصر اقتباس کرده است، و احتمالاً مخفف همان «وه اندیوخ شاپور» میباشد. هرچند که وجه دیگری نیز برای این اسم ذکر شده است که بر اساس آن، گفته میشود «در فارسی قدیم وند، ساخته یا ساخته‌شده معنی می‌دهد و در خوزستان نیز به همین معنی استعمال می‌شود، و در جایی که قبیله زندگی می‌کند محل زندگی را با ترکیب نام قبیله و پسوند یا پیشوند وند نامگذاری می‌نمایند؛ نظیر بیرون، قلاوند، دریکوند و... و چون این شهر را شاپور بنیاد نهاده است، از این رو مردم آن سامان آنجا را وندو شاپور گفته‌اند».^۵ یاقوت حموی نیز در نقلی دیگر از آن با نام «وندیشاپور» یاد می‌کند و می‌نویسد که چون یاران شاپور، پس از مدتی جستجو پادشاه خود را در جندی‌شاپور یافتند، گفتند: «وندیشاپور» و به این نام شهرت یافت.^۶ یعقوبی، مورخ شهیر، از شهر دیگری نیز یاد میکند که در دوران خسرو انوشیروان به دنبال جنگ با رومیان و فتح رها، مَنبج، قنسرین، عواصم، حلب، انطاکیه، افامیه، حمص و... همانند انطاکیه ساخته شد. او می‌گوید «انوشیروان را از انطاکیه خوش آمد و شهری مانند آن که چیزی از آن کم نداشت ساخت، آنگاه اسیران انطاکیه را آورد و به این شهر فرستاد و چیزی را ناشناس نیافتند».^۷ اما واقعاً با وجود شهر «وه اندیوخ شاپور»، که در طی ماجرای مشابه ساخته شده بود، چه نیازی به یک شهر جدید، که آنهم باز به شکل شهر انطاکیه ساخته شده باشد، بود؟ آیا می‌توان این شهر را همان شهر دوران شاپور به شمار آورد که در طی دوران خسرو انوشیروان تکمیل شد و انوشیروان آن را به نام خود ساخت؟ با وجود تردیدهایی که وجود دارد، اکثر محققان بین این دو شهر تمایز قائل شده‌اند و از شهر ساخته شده در دوران انوشیروان با نام «وه اندیو خسرو» یا «وه جندیو خسره» یاد کرده‌اند، که در نزدیک مدائن ساخته شده بود.^۸

اما معروف‌ترین نام این شهر جندی‌شاپور بود، و امروزه هم با همین نام از آن یاد می‌شود. در باب علل نامگذاری این شهر به جندی‌شاپور اقوال گوناگونی ذکر شده است که به ترتیب به بررسی آنها می‌پردازیم: برخی از مورخان بر اساس حکایتی تاریخی، نام این شهر را ترکیبی از دو نام «جندا» و «شاپور» میدانند. گفته می‌شود شاپور بن اردشیر، بعد از فتح سوریه و انطاکیه با «فیلس» قیصر روم، صلح کرد و از دختر او خواستگاری نمود. قیصر نیز بدان رضایت داد. پس شاپور قبل از آنکه دختر را به سوی وی آورند، دستور داد شهری برشکل قسطنطنیه بنا نهادند. این شهر در اصل، قریه‌ای بود متعلق به شخصی که نام او جندا بود و چون شاپور آن موضع را برای شهر انتخاب کرد، خواست که آن قریه را با قیمتی بالا از صاحبش بخرد؛ ولی آن شخص راضی نمی‌شد، مگر آنکه در ساخت آن مشارکت داشته باشد. مردمی که از آنجا گذر می‌کردند، می‌پرسیدند که بانی این شهر کیست؟ و چون معین نشده بود، می‌گفتند: جندا و شاپور، که به تکرار همین دو کلمه نام آنجا جندی‌شاپور شد.^۹ با توجه به گزارشهای تاریخی به‌نظر میرسد که شهر جندی‌شاپور از همان ابتدا بر اساس اهدافی سیاسی، فرهنگی و نظامی در برابر امپراتوری روم شکل گرفته است، و شاپور بن اردشیر در راستای اهداف نظامی خود، به استقرار گروه کثیری از اسرای رومی و سربازان خویش^{۱۰} در این منطقه پرداخته است. شاپور پس از به اسارت گرفتن والرینوس

(والرین)، امپراتور روم، و عدهٔ کثیری از رومی‌ها به سوی خوزستان رفت تا جایی را برای سکونت اسرای رومی انتخاب کند و به همین منظور شهر جندی‌شاپور را ساخت.^{۱۱}

فرد دیگری به نام سید احمد رضوی دزفولی معتقد است که پیشوند «جند» بعدها بر نام شهر «شاهپور» اضافه شده است و «با نگاه در منابع قدیم و همچنین در شاهنامه می‌بینیم که نام شهر "شاهپور" بدون کلمهٔ جند ذکر شده است». وی در مورد چگونگی اضافه شدن پیشوند «جند» بر سر نام شهر «شاهپور» دو احتمال را بیان می‌کند: الف) زمان فتح ایران، برای حراست از خطوط ارتباطی سوق‌الجیشی بین مدینه و میادین جنگ چند لشکرگاه ترتیب داده و در هر لشکرگاه عده‌های از قبایل جنگجوی عرب را در آنها مستقر ساختند، که یکی از آنها «شاهپور» بود؛ که در منابع تاریخ اسلام به «جندالشاهپور» یا به تقدیم جزء دوم، «شاهپورالجند» معروف و مشهور می‌باشد. در این باره نمونه‌های فراوانی داریم؛ برای مثال، به بصره هم «جندالبصره» می‌گفتند. در نتیجه، هرچا جندی‌شاپور گفته شده، مقصود «لشکرگاه شاهپور» است. ب) کلمهٔ جند که در زبان تازی یعنی لشکر، در کتب مسالک و ممالک و منابع تاریخی، مترادف «کوره» (شهرستان) گرفته شده است و جندی‌شاهپور نام شهرستانی است که شهر مرکزی آن نیز به همین نام موسوم بوده است. مروزی در مسالک الممالک می‌گوید: «جندسابور... و اما اجنادها: اللور، الروناش...». بنابراین در مصادر و منابع قدیمه، هرچا جندسابور گفته‌اند، مقصد «کورهٔ شاپور» یعنی شهرستان شاپور بوده است.^{۱۲}

در مجموع، با دقت در منابع تاریخی و چگونگی ثبت و ضبط نام جندی شاپور در ادوار مختلف تاریخی می‌توان سیر تطور تاریخی نام این شهر را تا اندازه‌ای روشن ساخت و علت نامگذاری این شهر را به جندی شاپور تبیین نمود و اسامی مختلف ذکر شده برای این شهر را در چهار دسته طبقه‌بندی کرد: ۱- جنتاشاپیرتا؛ ۲- بیت لاپات؛ ۳- وه اندیوخ شاپور؛ ۴- بیل آباد و جندی شاپور.

بررسی موقعیت جغرافیایی شهر جندی‌شاپور

در روزگار ساسانیان کشور بر ۸ استان بخش می‌گردید: خوزستان، پارس، کوهستان (قهستان یا الجبال)، کردستان، آذربادگان، پدشخوارگر (طبرستان و گیلان)، خراسان و سورستان (دل ایران‌شهر، بین‌النهرین [میانرودان]). البته در تواریخ قدیم، گاهی به همهٔ ایران- از رود آمویه تا فرات- پارس گفته می‌شد و گاهی استان‌های غربی را پارس و استان شرقی را خراسان یا ایران‌شر نامیده‌اند.^{۱۳} اما خوزستان (یا به عربی، الأهواز) استانی ثروتمند و کم ارتفاع بود که دستکم به هفت کوره^{۱۴} یا شهرستان تقسیم میشد. احمد بن ابی‌یعقوب شهرستان‌های آن را چنین بر می‌شمارد: جندی‌شاپور، سوس، نهرتیری، مناذر، شوشتر، ایذج و رامهرمز. اینها را سپهبدی بود به نام سپهبد فارس.^{۱۵} اما ابن‌رسته ضمن جداکردن شهرستان‌ها از شهرهای خوزستان می‌نویسد: خوره‌های ناحیهٔ اهواز عبارتند از: سوق‌الأهواز، جندی‌سابور، رامهرمز، سرق، بیدق، ئستر، سوس، و شهرهای آن‌هم عبارتند از: مناذر بزرگ، مناذر کوچک، عسکرمکرم، روستای زط، روستای سنبلیل (بازار سنبلیل)، ایذج، کلبانیه و بنیان.^{۱۶}

اما شهرستان جندی‌شاپور در شش فرسنگی شرق شوش، هشت فرسنگی شمال‌غربی شوشتر^{۱۷} و دو فرسنگی جنوب‌شرقی پل اندامش (دزفول)^{۱۸} که محل کنونی شاه‌آباد است،^{۱۹} ساخته شد. حدود جغرافیایی آن نیز به لحاظ طول و عرض جغرافیایی به گفتهٔ حمدالله مستوفی چنین بود: «از اقالیم سیم است. طولش از جزیرهٔ خالادات «فد ه» و عرض از خط استوا «لا نه» (یا لا یه).^{۲۰} ابوالفداء نیز به نقل از اطوال، و قانون مسعودی، نوشتهٔ ابوریحان بیرونی طول و عرض آن را چنین ذکر میکنند:^{۲۱}

گفتهٔ مسعودی در مروج‌الذهب، «ابوعبیده معمر بن مثنی از عمر کسری نقل کرده که همهٔ شاهان ساسانی تا دوران پادشاهی هرمز پسر نرسی در جندیشاپور خوزستان اقامت داشته‌اند.»^{۲۷} البته شاید در مورد این دوران طولانی بتوان گفت که شاهان ساسانی به تقلید از شاهان هخامنشی در استفادهٔ از شوش به‌عنوان یکی از پایتخت‌های فصلی خود، شاهان ساسانی نیز از جندیشاپور به‌عنوان پایتختی فصلی استفاده می‌کرده‌اند.

جالب است بدانید که یعقوب لیث صفار (م. ۲۶۵ه‍.ق.)، مؤسس سلسلهٔ صفاریان، نیز در اواخر عمر می‌خواست به تقلید از شاهان ساسانی در جندیشاپور ساکن شود. او در سال ۲۶۲/۳ برای مواجهه با خلیفهٔ عباسی در خوزستان، شهر جندیشاپور استقرار یافت و بالأخره نیز در همانجا درگذشت و به خاک سپرده شد.^{۲۸}

رشد موقعیت سیاسی شهر جندیشاپور بیش از هر شخص دیگری، مدیون شاپور اول، پادشاه ساسانی است. شاپور با مرکزیت بخشیدن به شهر جندیشاپور، در قلمرو وسیع ساسانی موجب رشد سریع شهر جندیشاپور شد. شاپور شخصیتی جسور و بی‌باک بود و مسعودی در داستانی اسطوره‌مانند، چنین می‌نویسد که شاپور پس از تصرف برخی شهرهای شام، تصمیم می‌گیرد که به شکلی ناشناس به قسطنطنیه برود. ولی در آنجا یکی از خدمهٔ قیصر روم شاپور را می‌شناسد و او اسیر می‌شود. سپس، قیصر به جانب سرزمین ایران لشکرکشی می‌کند تا به شهر جندیشاپور می‌رسد «که بزرگان ایران در آنجا حصراری شده بودند». اما شب‌هنگام شاپور به کمک اسیران ایرانی موفق به فرار می‌شود و به کنار باروهای شهر جندیشاپور می‌آید. نگهبانان او را می‌شناسند و با ریسمان بالا می‌کشند. شاپور پس از تجهیز سپاه خود، به سپاه روم حمله می‌برد و قیصر را اسیر می‌کند. قیصر به‌جای نخل‌هایی که به هنگام عبور خود از عراق بریده بود، برای اولین بار در آن سرزمین، درخت زیتون می‌کارد و بند بزرگ رودخانهٔ شوشتر را می‌سازد و با سنگ و آهن و سرب محکم می‌کند. پس از این واقعه، شاپور به جزیره و دیگر سرزمین‌های تحت تصرف امپراتوری روم حمله می‌برد و بسیاری از مردم آن نواحی را به خوزستان می‌آورد و در شهرهای شوش، شوشتر و دیگر شهرهای خوزستان سکنی می‌دهد «و از آن هنگام به شوشتر دیبای شوشتری و انواع حریر و به شوش خز و به دیار نصیبین پرده و فرش بافتند و معمول شد که هنوز هم هست.»^{۲۹} شاید از همین دوران باشد که کمکم شهر شوشتر به‌عنوان یک پایگاه نظامی و تجاری جدید، در کنار شهر جندیشاپور رونق می‌گیرد، و تا آنجا پیش می‌رود که به هنگام فتح ایران توسط مسلمانان به لحاظ موقعیت نظامی نسبت به شهر جندیشاپور از جایگاه برتری برخوردار است.

به گفتهٔ یاقوت حموی «گشایش جندیشاپور به دست مسلمانان به سال گشایش نهاوند که سال ۱۹ه‍.ق. به روزگار عمر خطاب باشد رخ داد که مسلمانان آن را مدت‌ها در میان گرفتند و ناگهان روزی دیدند که دروازه‌های شهر، باز و دربانات بیرون آمدند و بازارها را بگشودند و مردم پراکنده شدند. پس مسلمانان از دژبانان پرسیدند شما را چه شد؟ ایشان پاسخ دادند که شما امان‌نامه برای ما فرستادید و ما امان شما را پذیرفتیم که گزیت [جزیه] بپردازیم و شما از ما دفاع کنید. مسلمانان گفتند ما چنین نکردیم. دژبانان گفتند ما دروغ نمی‌گوئیم. پس مسلمانان در میان خود به جستجو پرداخت تا آشکار شد که یک برده به نام مکنف که ریشه در جندیشاپور داشت امان‌نامه نوشته است. پس مسلمانان گفتند نویسندهٔ امان‌نامه برای شما یک برده است. مردم جندیشاپور گفتند ما بردگان شما را از آزادانتان باز نشناسیم که امان‌نامه از طرف شما آمده است و ما آن را پذیرفته و بر آن استوار هستیم مگر شما بخواهید آن را بشکنید. مسلمانان خموش مانده داستان را برای عمر نوشتند و او دستور پذیرفتن امان‌نامه را داد. پس مسلمانان شهر را رها کردند.» یاقوت این روایت را به نقل از سیف بن عمر نقل می‌کند، که با توجه به شخصیت سیف و دروغپردازی‌های او در نقل روایات تاریخی، به هیچ‌وجه قابل اعتماد نیست. ولی همو در روایتی دیگر، به نقل از بلاذری می‌نویسد که به دنبال فتح شوشتر «ابوموسی اشعری بهسوی جندیشاپور رفت و مردم ترسای آنجا امان خواستند و او با ایشان آشتی کرد بدین شرط که هیچ‌کس از آنها نکشد و اسیر نکند و به دارایی ایشان جز بر جنگ‌افزارشان دست نیازد. سپس گروهی از مردم آنجا در "کلتانیه" برای جنگ گرد آمدند. پس ابوموسی اشعری ربیع بن زیاد را بفرستاد تا ایشان را بکشت و کلتانیه را بگشود».^{۳۰}

با توجه به تخصص، مهارت و شهرت طبای جندیشاپوری در علم پزشکی و مهاجرت آنها به پایتخت جهان اسلام در عصر خلافت عباسی، کمکم توانستند به جایگاه مهمی در درون خلافت عباسی دست یابند. مهمترین

این پزشکان، طبایی از خاندان بختیشوع بودند. برای مثال، ارزش دیه‌هایی متعلق به جبرئیل بن بختیشوع در عهد متوکل را بیش از ده میلیون درهم برآورد کرده‌اند، که البته به گفتهٔ ابنمسکویه در سال ۳۱۷ق. آنها را به قیمتی اندک به معرض فروش نهادند: به هنگام امضای قراردادهای سپاهیان برای خرید دیه‌ها توسط وزیر ابوعلی بن مقله، «چشم علی بن عیسا به یک سند قیمتگذاری برای دیههای جبریل پدر بختیشوع افتاده دید؛ بهائی که برای فروش آن نهاده‌اند، نسبت به خرید آن ناچیز است، پس گفت: لاله‌الاله! کار به اینجا کشیده است؟! این‌مقله کار را بنهاده و رو بدو کرد که می‌گفت: پیر ما ابوالقاسم (مقصود عیسا بن داود) خدایامرز می‌گفت: هنگامی که متوکل (م.۲۴۷ق.ا] بر بختیشوع پزشک پوشاکی او لیستی یافت که بهای دیه‌های خریداری شدهٔ او در آن، ده و اند میلیون درم نوشته شده بود، اکنون شگفت‌آور است که کار بدین‌جا کشیده که بدین بهای ناچیز فروخته شود، و هر دو در شگفت ماندند».^{۳۱}

نتیجه‌گیری

همانگونه که اشاره شد در منابع مختلف با اسامی گوناگونی از این شهر یاد شده است. با ریشه‌یابی واژگانی این لغات در دوره‌های مختلف تاریخی و چگونگی ثبت و ضبط آن در منابع گوناگون، شاید بتوان آنها را در چهار دسته طبقه‌بندی نمود:

الف) دورهٔ هخامنشی و پیش از آن: جنتاشاپیرتا

ب) دورهٔ اشکانی و ساسانی و در زبان سریانی: بیت لاپات (بت لپت، بیثلاپات، بیت لاپاط، بیت لابات، و بیت رباط)
ج) دورهٔ ساسانی: وه اندیوخ شاپور (به از اندیو شاپور، وه از اندیو شافور، وه اندیو شاپور، وندوشاپور، وه انتیوخ شاپور، وه اندیوک شاپور، اندیوشاپور، ویدیوشاپور، بندیو سابارون)

د) دورهٔ ساسانی و اسلامی:

بیل‌آباد (پیل‌آباد، بیل‌آفاز، بیل‌افاز، پولیس بیلا، پولیس بیلاپاتسون)، نیلاط، نیلاب (در زبان خوزی)
این نام‌ها احتمالاً ریشه در نام سریانی این شهر دارد[

جندیشاپور (گندیشاپور، گندیشاهپوهر، گندیسابور، جندالشاهپور، جندیسابور)

۱۰در باب موقعیت جغرافیایی این شهر لازم به ذکر است که برخی از محققان تسامحاً و یا به اشتباه محل آن را در نزدیکی اهواز ذکر کرده‌اند و همین موجب اشتباه برخی از نویسندگان در بیان موقعیت جغرافیایی این شهر شده است، حال آنکه کاملاً مسلم است که این شهر در موقعیت روستای شاه‌آباد و یا اسلام آباد کنونی و در جایی بین شهرهای شوش، شوشتر و دزفول قرار داشته است. همچنین، با توجه به اهمیت این شهر در زمینهٔ پزشکی توجه چندانی به موقعیت سیاسی، نظامی و سوق‌الجیشی این شهر از سوی محققان صورت نگرفته است، و همانگونه که اشاره شد این شهر در این زمینه از اهمیت فراوان و تأثیرگذاری در طول تاریخ حیات خود برخوردار بوده است و استفادهٔ از این شهر به عنوان پایتخت و وجود زندانی سیاسی در این شهر گواه این مدعاست.

کتاب‌نگاری

- مهربان شهروینی، دانشگاه گندیشاپور در گهواره تاریخ، چاپ اول، تهران: پورشاد، ۱۳۸۱، ص۲۳۹
- احسان یارشاطر، تاریخ ایران (از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان)، ص۳۷۵
- ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، أخبارالطوال، ترجمهٔ دکتر محمود مهدوی دامغانی، چاپ سوم، تهران: نشر نی، ۱۳۶۸، ص ۷۳
- مجمع‌التواریخ والقصص، تالیف سال ۵۲۰ه‍.ق.، نسخهٔ عکسی مورخ ۷۵۱ (کتابخانهٔ دولتی برلین)، نسخه برگردانان: ایرج افشار، محمود امیدسالار، تهران: طلایه، ۱۳۷۹، ص۲۴ب؛ یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی، معجم البلدان، طهران: انتشارات اسدی، ۱۹۶۵م، ص ۱۳۰؛ ریچارد ر. ن. فرای، عصر زرّین فرهنگ ایران، ص ۱۸۰
- سید احمد رضوی دزفولی، شوشستان یا خوزستان، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص۲۵۶

- ۶- یاقوت حموی بغدادی (۵۷۴-۶۲۶ق.)، معجم‌البلدان، ترجمهٔ علینقی منزوی، چاپ اول، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه)، ۱۳۸۳، ص ۸۸
- ۷- احمد بن ابی‌یعقوب (ابن‌واضح یعقوبی)، تاریخ یعقوبی، ترجمهٔ محمدابراهیم آیتی، جلد اول، چاپ هشتم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸، ص ۲۰۳
- ۸- یاقوت حموی [ترجمهٔ علینقی منزوی]، همان، ص ۸۸
- ۹- نک. قفطی، تاریخ‌الحکماء، ترجمه‌های فارسی از قرن یازدهم، به کوشش بهین دارائی، تهران: مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، مهرماه ۱۳۷۱، صص ۱۸۳ و ۱۸۴؛ همچنین نک. احمد بن ابی‌یعقوب، همان، ص ۱۹۵
- ۱۰- یاقوت حموی [ترجمهٔ علینقی منزوی]، همان، ص ۸۸
- ۱۱- ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، همان، ترجمهٔ دکتر محمود مهدوی دامغانی، ص ۷۳
- ۱۲- سید احمد رضوی دزفولی، همان، صص ۲۵۵ و ۲۵۶
- ۱۳- نک. سید احمد رضوی دزفولی، همان، ص ۲۸۵
- ۱۴- کوره از خوره (Khora) یونانی گرفته شده است که گاهی در فارسی، «شهرستان» یا «نوشهر» خوانده می‌شد، که چندان با استان تفاوتی نداشت. کوره با استان یا بوم نیز برابر گرفته شده است.
- ۱۵- احمد بن ابی‌یعقوب، همان، ج ۱، ص ۲۱۸
- ۱۶- ابن‌رسته (احمد بن عمر بن رسته)، اطلاق‌النفیسه، ترجمه و تعلیق: دکتر حسین قره‌چانلو، چاپ دوم، تهران: مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۰، ص ۱۲۲ و ۲۱۹؛ ابن‌حوقل نیز از جندی‌شاپور در ضمن شهرستان‌های مهم خوزستان یاد میکند: اهواز (هرمزشهر)، عسکرمکرم، تستر (شوشتر)، جندی‌شاپور، شوش، رامهرمز و سرق. نک. ابن-حوقل، سفرنامهٔ ابن‌حوقل (ایران در «صورةالأرض»)، ترجمه و توضیح: دکتر جعفر شعار، چاپ دوم، تهران: مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۲۴
- ۱۷- ابن‌رسته، همان، ص ۲۲۰
- ۱۸- ابراهیم بن محمد اصطخری، قرن ۶/۵هـ.ق.، المسالك و الممالک، به کوشش ایرج افشار، چاپ سوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۱۶۳
- ۱۹- علی‌اکبر دهخدا، لغتنامه، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، تهران: مؤسسهٔ لغتنامهٔ دهخدا دانشگاه تهران، ۱۳۷۷، ج ۵، ص ۷۸۷۴
- ۲۰- حمدالله بن ابی‌بکر مستوفی قزوینی، نزهة القلوب، به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی، انتشارات طه، ۱۳۷۸، ص ۱۶۷
- ۲۱- ابوالفداء، تقویم‌البلدان، ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی، چاپخانهٔ رز، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، ص ۳۵۸
- ۲۲- علیرضا چکنگی، فرهنگ‌نامهٔ تطبیقی نام‌های قدیم و جدید مکان‌های جغرافیایی ایران و نواحی مجاور، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸، ذیل حروف «ج» و «گ»
- ۲۳- ابن‌حوقل [ترجمهٔ دکتر جعفر شعار]، همان، ص ۲۵
- ۲۴- ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، همان، ترجمهٔ دکتر محمود مهدوی دامغانی، صص ۹۸-۹۹
- ۲۵- محمد محمد ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصرساسانی به عصر اسلامی (پیوست‌ها)، چاپ نخست، تهران: انتشارات توس، نوروز ۱۳۷۹، صص ۴۳۷-۴۴۷
- ۲۶- محمد محمد ملایری، همان، ص ۴۵۰
- ۲۷- علی بن حسین مسعودی، مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، چاپ ششم، تهران: شرکت انتشارات علی و فرهنگی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۴۸
- ۲۸- علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۲۴۸ و ج ۲، ص ۶۰۰ و ۶۰۱؛ یاقوت حموی [ترجمهٔ علینقی منزوی]، همان، ص ۸۸
- ۲۹- علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۲۵۲-۲۵۴؛ علاوه بر مسعودی، ابن‌ندیم نیز در کتاب الفهرست به

این ماجرا اشاره کرده است و با تفاوت‌هایی به بیان آن پرداخته است: «... پس از آن [دستگیری شاپور]، لیولیانس به ایران تاخته، و به جندی‌شاپور که رسید بزرگان، و سرکردگان و بقایای نگهبانان سلطنتی را به حصار انداخت، چنانچه امروز هم رخنه‌ای در آنجا به نام رخنهٔ رومیان موجود است. و در پای آن حصار مدت‌ها متوقف مانده و نتوانست آن را بگشاید. شاپور در کاخ لیولیانس زندانی بود، و دختر لیولیانس برای عشقی که به او پیدا کرد وی را رها داشته، و او هم در خفا از شهرها گذشته و خود را به جندی‌شاپور رسانیده و به شهر درآمد. آمدن او موجب قوت قلب یاران و هوادارانش گردید، و آن را به فال نیک گرفتند، همه از خانه‌ها درآمدند، و به رومیان تاختند و لیولیانس را اسیر نمودند، و شاپور او را به قتل رسانید. دربارهٔ جان‌شین او میان رومیان اختلافی پیدا شد، و قسطنطین بزرگ که در اردوی رومیان بود هواداران بسیاری داشت و چون مخالفانش توانایی مقاومت با وی را نداشتند، و او هم مورد مهر و عنایت شاپور بود، شاپور وی را به جان‌شینی لیولیانس برگزید، و با این کار رومیان را منتدار خود ساخت. و به آنان راهی را نشان داد که به روم برگردند. به شرط آنکه در جای هر درخت خرمایی که از زمین حومهٔ شهر و سایر شهرها کنده شده یک درخت زیتون بکارند، و از روم کسانی را روانه دارند که خرابکاری‌های لیولیانس را ترمیم نمایند و اسباب و لوازم کار را نیز با خود داشته باشند، قسطنطین تمام آن شرط‌ها را قبول، و به آنها عمل نمود». نک. ابن‌ندیم، محمد بن اسحاق (۳۸۰ق.)، الفهرست، ترجمه و تحشیه: محمدرضا تجدد، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۱، ص ۴۴۱

۳۰- یاقوت حموی [ترجمهٔ علینقی منزوی]، همان، ص ۸۸ و ۸۹

۳۱- ابن‌مسکویه (۳۲۰-۴۲۱)، تجارب‌الأمم، جلد پنجم، ترجمهٔ دکتر علینقی منزوی، چاپ نخست، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۶، ص ۲۷۸-۲۸۰

نقش موقعیت و جغرافیای اقتصادی خراسان و ماوراءالنهر در اقتصاد عهد سامانیان

علی ممینی

کارشناس ارشد تاریخ ایران

دکتر علی بحرانی پور

عضو هیئت علمی دانشگاه شهید چمران اهواز

از ص. ۴۹ تا ۶۰

تاریخ دریافت مقاله ۱۳۹۲/۰۴/۳۱ تاریخ پذیرش قطعی ۱۳۹۲/۰۹/۰۲

چکیده

قلمرو دولت سامانی (خراسان و ماوراءالنهر) به علت وجود رودخانه‌های پرآبی همچون سیحون و جیحون و سرزمین‌های حاصلخیز و معادن مختلف و راه‌های تجاری از موقعیت اقتصادی خاصی برخوردار بود. به همین جهت دوره‌ای اقتدار آل سامان که امنیت درنواحی مختلف قلمروشان حاکم بود اقتصاد نیز در سایه این امنیت شکوفا بود و از رونق برخوردار.

این موقعیت اقتصادی ممتاز در اوج و اعتلای دولت سامانی نقش تعیین کننده‌ای داشت و سبب برخورداری مردم نیز شده بود؛ اما با رکود اقتصادی ساله‌ای پایانی دولت سامانی که حاصل بی‌توجهی حاکمان به کشاورزی و عدم تامین امنیت برای امر تجارت بود شورش و ناامنی های زیادی در سراسر قلمرو سامانیان بروز کرد که سرانجام نیز به ضعف و ناتوانی آنها منجر شد. نقش این رکود آنقدر مهم است که اکثر صاحب نظران بحران اقتصادی را یکی از عوامل اصلی سقوط دولت سامانی می دانند. هدف ما نیز در این پژوهش نشان دادن تاثیر اقتصاد در فراز و فرود دولت سامانی میباشد.

کلید واژگان:

اقتصاد، ماوراءالنهر، سامانیان، خراسان

۱. مقدمه

از آنجا که اقتصاد یکی از مهم ترین مسائل هر دولتی بوده و مسائل اقتصادی در ضعف و سقوط دولت‌ها نقش داشته‌اند در این پژوهش نیز به اقتصاد دوره سامانی پرداخته می‌شود. دولت سامانی که سرزمین‌های تحت فرمانروایی‌اش شمال ماوراءالنهر و خراسان بزرگ بودند در قرن سوم هجری بنیان یافت. خراسان و ماوراءالنهر سرزمین‌های حاصلخیز و دارای موقعیت استراتژیک و تجاری بوده‌اند. وجود رودهای پرآب در ماوراءالنهر بر اهمیت این سرزمین می‌افزود. حال با توجه به این مقدمات سوال اصلی این تحقیق این است که موقعیت جغرافیایی چه تأثیری در اقتصاد عصر ساسانی داشته است؟

فرض بر این است که با توجه به موقعیت ارتباطی خراسان و ماوراءالنهر و حاصلخیز بودن این مناطق و وجود منابع آبی متعدد بخصوص در ماوراءالنهر جغرافیا نقش اصلی در اقتصاد عصر سامانی ایفا می‌کند.

هدف از پرداختن به این تحقیق تبیین اوضاع اقتصادی دولت سامانی با استفاده از نوشته‌های نویسندگانی چون مقدسی، اصطخری، ابن حوقل و دیگران می باشد. در این تحقیق از منابع دست اول نهایت استفاده شده و سعی شده بر اساس آنها به کشاورزی، دامپروری، معادن و بازارهای دوره سامانی پرداخته شود و مورد به مورد توضیح داده شود.

سرزمین تحت فرمانروایی سامانیان که شامل خراسان و ماوراءالنهر بود سرزمینی دارای رونق و تنوع آب و هوایی و آبادان و همچنین دارای محصولات کشاورزی گوناگون، تجارت، ثروت و رفاه بوده است و بر اساس تقسیمات جغرافیایی قسمتی از شهرهای آن جز اقلیم چهارم و قسمتی جز اقلیم پنجم هستند. (اصفهانی ۱۳۶۵، ۱۱۳ و ۱۱۲)

در این تحقیق اقتصاد دوره سامانی را در چندین قسمت بررسی می‌شود. ابتدا به بخش کشاورزی پرداخته می‌شود.

۲. کشاورزی

با وجود رودهای برگ و کوچکی که در سرزمین‌های تحت فرمانروایی سامانیان وجود داشت و با وجود چاه‌های آب و قنات‌ها و سرزمین‌های حاصلخیز، این دولت به یکی از قطب‌های کشاورزی بدل شده بود. علاوه بر وجود این منابع آبی، وجود کانال‌های آب‌کشی و سیستم‌های مصنوعی آب‌رسانی و اتخاذ برنامه‌هایی برای استفاده صحیح از آب نشان اهتمام دولت سامانی به امر کشاورزی و اهمیت کشاورزی می‌باشد. در دوره سامانی کشت انواع محصولات زراعی و کاشت درختان گوناگون میوه وجود داشت. این و نیز وجود چراگاه‌ها و مراتع وسیع باعث بی‌نیازی این منطقه و تامین نیازهای دیگر مناطق شده بود.

ماوراءالنهر با قرار گرفتن میان دو رودخانه بزرگ سیحون و جیحون و اطراف آن یکی از مناطق آباد دنیا به حساب می‌آمد. رونق و آبادانی در آن به گونه‌ای بود که در آن هرگز قحطی روی ندهد. (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۱۹۳) ماوراءالنهر ناحیه‌ای بزرگ و آباد و دارای نعمت فراوان بود. ترکان آسیای میانه از این ناحیه به ایران و سرزمین‌های مسلمانان وارد می‌شدند. بازرگانان در آن ساکن هستند؛ و در کوه‌هایش معدن نقره و طلا وجود دارد. گیاهان دارویی نیز از کوه‌هایش بدست می‌آید. (ستوده، ۱۳۶۲، ۱۰۶ و ۱۰۵)

از شهرهای بزرگ ماوراءالنهر بخارا و سمرقند هستند. بخارا شهری بزرگ و باصفا است. چون بالای کهن‌دژ این شهر قرار بگیری منظره شهر چنان است که «سبزه‌ها به آسمان آبی پیوسته است. گویی آسمان آبی بر بساطی سبز خم شده». در میان همه شهرهای ماوراءالنهر بخارا به داشتن زمین‌های آباد و مزارع وسیع و سرسبز معرق بود. (ابن حوقل ۱۳۵۴، ۲۰۱) از بخارا با نام بومجکت نیز یاد می‌کردند. باغ‌ها و بوستان‌ها در آنجا فراوان بود. زمین هایش به آب نزدیک بودند. «میوه بخارا بهتر و خوشتر از میوه همه ماوراءالنهر بود.»

حاصلخیزی زمین بخارا طوری بود که اگر کسی یک جریب زمین داشته باشد برای زندگی او و اطرافیانش کافی بود. اما جمعیتش زیاد بود از دیگر شهرهای ماوراءالنهر غله و دیگر مایحتاج به این شهر آورده می‌شود. (اصطخری ۱۳۶۸، ۲۴۴ و ۲۴۳)

بخارا علاوه بر بومجکت نام‌های دیگری چون مدینه‌التجار و مدینه‌الصفیر به معنی هرستان روئین نیز داشت.

(انرشخی ۱۳۶۳، ۳۰)

در بخارا انواع درختان چون فندق و بادام و عناب و گیلاس و... به بار می‌نشست. (نرشخی. ۱۳۶۳، ۳۸) خربزه آن که به ساف نام نیز معروف بود. در بخارا رودهای فراوانی جریان داشت به طوری که نرشخی از دوازده رود یاد می‌کند. از جمله رود کرمینه، رود شاپور کام، رود خرقان و... (همان، ۴۵) که همین مطلب خود حکایتی است از آبادانی و رونق کشاورزی در این ناحیه می‌باشد. در میان بخارا و بیابان سغد تا مرز بتم روستاهایی وجود دارد که در آنها سبزه و گل فراوان یافت می‌شود و سراسر آنها باغ و چشمه‌های دائم می‌باشد. در اطراف این وادی درختان و کشت‌ها وجود دارد. رودخانه‌ای نیز در آنجا وجود داشت که در هر دو طرف آن مزارع و در پشت آن چراگاه‌ها و قصرهای شهر واقع بود. در آن جاده‌های وجود داشت که از جهت داشتن درختان و میوه‌های خوب بر سایر مکان‌ها برتری داشت. (ابن حوقل. ۱۳۴۵، ۲۰۲)

در اطراف نهر فشرده دیزه در بخارا باغ‌ها و زمین‌های فراوانی وجود داشت که با این رودخانه آبیاری می‌شدند. بیشتر رودخانه‌هایی که از رود سغد در بخارا و نواحی اطراف آن جریان دارند قابل کشتیرانی می‌باشند. در بیابان‌های بخارا درخت غضا (نوعی) درخت شبیه (کنار) و درخت گز وجود دارد. (همان، ۲۱۵ و ۲۱۴ و ۲۱۲)

از دیگر شهرهای بزرگ و آباد ماوراءالنهر سمرقند است. سمرقند از جمله شهرهای زیبا و پررونق بود که در کنار بخارا از مراکز مهم دولت سامانی به شمار بودند. این شهر نیز مانند بخارا دارای رودخانه و درختان گوناگون و کشت‌های متنوعی بود و مرکز سغد محسوب میشد. شهری کهن و زیبا و مرفه است که آب فراوان دارد. (مقدسی ۱۲۸۵، ۴۰۱) در سمرقند رودخانه‌های فراوانی وجود داشت که به امر کشاورزی کمک می‌کرد. رود برسش، رود بارمش و رود بشمین، رود برسش و رود برشمین قابل کشتیرانی هستند. (اصطخری ۱۳۶۸، ۲۴۹) این رودخانه‌ها از رودخانه سغد منشعب میشدند. در البلدان نیز آمده که سمرقند رودخانه عظیمی دارد که همانند رودخانه فرات از سرزمین‌های ترک سرچشمه می‌گیرد که باسف نام دارد. (احمد بن ابی یعقوب ۱۳۵۶، ۷۰) این شهر دارای درختان سرسبز و میدان‌هایی بود که با درختان سرو آراسته بودند. همه جایش پر از سبزه و گیاه بود. راس‌الطاق آبادترین نقطه شهر بود. (اصطخری ۱۳۶۸، ۲۲۰ و ۲۱۹) در اطراف شهر محله‌هایی وجود داشت که همه سنگ فرش بودند. باغ زیادی آنجا بود. هیچ کوچه یا خانه‌ای نبود که آب جاری نداشته باشد. کمتر خانه‌ای یافت می‌شد که باغ نداشته باشد. طوری که وقتی به کهندژ شهری نگاه می‌کنی آن را نمی‌توان دید به علت وجود درختانی که در خانه‌ها و اطراف رودخانه‌ها و بازارها بود و آن را می‌پوشانید. خاک سمرقند از سالمترین و در عین حال خشک‌ترین خاک هاست؛ اما رطوبت زیاد که حاصل وجود آبهای زیاد و نیز فراوانی درختان بید از زیان‌های این خشکی می‌کاهد. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۲۲۱) آب سمرقند از رودخانه سغد است. از این رود نهرهایی منشعب می‌شود که قابل کشتیرانی هستند. چشمه‌های زیادی که از این نهرها جدا می‌گردند موجب آبادانی روستاها و مزارع می‌شوند. (همان، ۲۲۲) از توابع سمرقند بنجکت است که پر میوه و دارای درخت گردوست. مایمرغ که پر درخت و پر برکت بود و درغم که آب و چراگاه زیاد دارد. (مقدسی ۱۳۵۸، ۴۰۳) مسافت میان سغد از ورغ سر تا بخارا دارای دهکده‌ها و باغ و رود بود و کسی که از بالای کوه به رود سغد نگاه می‌کرد همه جا سبزه میدید و به ندرت زمین بایر و خالی از سبزه به چشم می‌آمد. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۲۲۴) شاوذار (سودار) به داشتن هوای خوب و زراعت پر بار و میوه‌های خوب معروف بود. جایی سرسبز و دارای مزارع زیاد بود. درغم انگوری دارد که بر انگور جاهای دیگر برتری دارد و به نواحی دیگر برده می‌شد. ایغر نیز کشت دیم دارد و گفته می‌شود که اگر کشتش از آفت مصون بماند تمام سغد را کافی می‌بود. (همان، ۲۲۶ و ۲۲۵) اصطخری نیز می‌گوید بنجکت سیب و موز دارد. (اصطخری ۱۳۶۸، ۲۵۲) کش شهری بزرگ است و زمینش حاصلخیز. میوه‌های نوبر آن را به شهرهای دیگر برای عرضه می‌برند. (مقدسی ۱۳۸۵، ۴۰۹) این شهر از شهرهای گرمسیری است و به همین علت میوه‌های زودتر بدست می‌آید. دارای دو رود بزرگ به نام‌های (گازران) (قصارین) و اسروذ (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۲۲۸) این شهر دارای حیوانات نیز می‌باشد. (اصطخری. ۱۳۶۸، ۲۵۵) نصف که نخشب نیز نامیده می‌شود با وجود کم آبی شهری سرسبز که نهر آبی از میان آن رد می‌شود و دارای انگور و کشتزارهای دیمی می‌باشد. (مقدسی. ۱۳۸۵، ۴۱۰) زمین، دیزک و بومجکت نیز دارای باغ و تاکستان و آب می‌باشند. (ابن ۱۳۴۵، ۲۳۱ و ۲۳۰) چغانیان گوشت و نان فراوان دارد. علفزارهای زیادی دارد.

(مقدسی، ۱۳۸۵، ۴۱۱) از این ناحیه زعفران نیز بدست می‌آید. (ستوده، ۱۳۶۲، ۱۰۹) مرکز فرغانه اخیستک است که شهری پرآب، آباد و حاصل خیز و اطراف سراسر درخت می‌باشد. (مقدسی ۱۳۸۵، ۳۹۱) در کوه‌های میانه فرغانه و سرزمین‌های ترکان انواع انگور، گردو، سیب و سایر میوه‌ها و هم انواع گل‌ها وجود دارد. (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۲۰۲) از فرغانه گیاهان دارویی نیز بدست می‌آید. این ناحیه آب فراوان نیز دارد. (ستوده، ۱۳۶۲، ۱۱۲) شکت از نواخی فرغانه گردوی فراوان دارد. (مقدسی ۱۳۸۵، ۳۹۲) بنکت مرکز شاش می‌باشد که اکثر خانه‌ها در آن باغچه و تاکستان دارند. (همان، ۳۹۸) از انتهای ایلاق تا رود (چاچ) (شاش) زمین‌هایی قرار دارند که درخت و سبزه و باغ و چراگاه همه آنها را فرا گرفته است. (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۳۲۵) مرکز اشروسنه بونج کث می‌باشد که شهری حاصل خیز و پر آب است و اطراف آن سراسر باغ می‌باشد. (مقدسی ۱۳۸۵، ۴۰۰) در اشروسنه گل‌هایی وجود دارد که تا آخر پاییز دوام می‌آورند. (اصطخری ۱۳۶۸، ۲۳۲) در فرغانه و چاچ و اشروسنه واکش و لایات ماوراءالنهر درختان و باغ‌ها آنقدر فراوان اند که در سایر جاها مانند آن پیدا نمی‌شود. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۲۰۲) از نواخی واشجرد و شومان تا نواخی نزدیک چغانیان زعفران زیادی به دست می‌آید. از قبادیان نیز روناس بدست می‌آید که بیشتر آن را به هندوستان صادر می‌کنند. (همان، ۲۰۵) خوارزم سرزمینی که در کرانه رود جیحون قرار دارد نیز از نظر محصولات کشاورزی از خطه‌های بسیار غنی می‌باشد. دو مرکز دارد به نام‌های کاث و جرجانیه. سرزمین خوارزم دارای خواربار و حبوبات و میوه می‌باشد. (همان منبع، ص ۲۰۹) ختل از نواخی خوارزم می‌باشد که دارای زمینی آباد است، کشاورزی در آن رونق دارد و میوه‌های فراوان دارد. (اصطخری ۱۳۶۸، ۲۳۴) جیحون رودخانه‌ای بزرگ می‌باشد که با شاخه‌های متعدد خود اکثر نقاط خوارزم را سیراب می‌کند و به رونق کشاورزی این منطقه کمک شایانی می‌کند. همان‌طور که نشان داده شده ماوراءالنهر که قسمتی از سرزمین تحت فرمانروایی سامانیان بود بسیار حاصل خیز و آباد بود که منابع متعدد آب به رونق کشاورزی و باغ‌داری کمک می‌کرد و باعث می‌شد که سامانیان از این لحاظ تا حد زیادی تامین باشند؛ اما گذشته از ماوراءالنهر، خراسان بخش دیگری از سرزمین تحت حکمرانی دولت سامانی بود. این ناحیه اگرچه از نظر منابع آبی به ماوراءالنهر نمی‌رسد اما از لحاظ کشاورزی چیزی کم از آن منطقه ندارد. کمبود آب در نواخی خراسان با کندن کاریز تا حدی جبران می‌شد. از جمله شهرهای خراسان بلخ می‌باشد. در آن رودی جریان دارد به نام ده اس (هاس) به معنی آنچه برای گرداندن ده آسیاب کافی می‌باشد. دروازه‌های شهر را باغ و تاکستان‌ها احاطه کرده است. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۸۱) از این ناحیه ترنج و نارنج و همچنین نی‌شکر و گل نیلوفر بدست می‌آید. (ستوده ۱۳۶۲، ۹۹) از شهرهای بزرگ و آباد خراسان نیشابور است که آن را ایران شهر نیز می‌خواندند. رود آن سغارد نام داشت که برخی باغ‌های شهر را آبیاری می‌کرد. (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۱۶۸) مرو که آن را مرو شاهجان نیز می‌خواندند از شهرهای خراسان بود. این شهر چهار بخش داشت که در هر بخشی رودی جریان داشت که از رودخانه مرغاب منشعب می‌شدند. میوه‌های خوبی داشت به طوری که خربزه آن را خشک می‌کردند و به دیگر نواخی می‌فرستادند. از این شهر پنبه و ابریشم نیز بدست می‌آمد. (همان، ۱۷۱ و ۱۷۰) نان مرو نیز معروف بود. از مرو اشتر غاز (ریشه نوعی گیاه) نیز بدست می‌آمد که به مکان‌های دیگر صادر می‌شد. (اصطخری ۱۳۶۸، ۲۰۸) کرباس نیز از مرو بدست می‌آمد. (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۱۷۴ و ۱۷۳؛ ستوده ۱۳۶۲، ۹۳ و ۹۲) از نواخی هرات کרוخ و مالن بودند. از آنها کشمش و مویز طائفی بدست می‌آمد که به جاهای دیگر از جمله عراق صادر می‌شد. هر دو ناحیه دارای تاکستان و باغ و آب بودند. (اصطخری، همان منبع، ص ۲۱۱) رودی که از شهر هرات می‌گذشت آنجیر نام داشت. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۷۴) مارآباد باغ‌ها و آب فراوان دارد و از آن برنج و غله زیادی بدست می‌آمد. (همان، ۱۷۴) و شنگ آب و درخت فراوان دارد و چوب را از آن به سایر شهرها صادر می‌کنند. (مقدسی ۱۳۸۵، ۴۴۸) این چوب از درختان عرعر می‌باشد که در همه خراسان مانند آن پیدا نمی‌شد. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۷۴) (جاذوا) (جاذوی) کالوون و کابرون از شهرهای بادغیس بودند که حبوبات و کشتزار داشتند. (مقدسی ۱۳۸۵، ۴۴۹) بین و کیف از شهرهای کنج رستاق بودند که دارای آب و باغ و تاک بودند. بغشور در بیابانی واقع بود که کشتش دیمی بود. آب آنها از چاه تامین می‌شد. در آنجا نیز کشتزار و باغ و تاک وجود داشت. همه این شهرها در مسیر مروالروید بودند. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۷۶) در مسیر مروالروید که در شهر مروالروید جریان داشت باغ‌ها و تاکستان‌ها زیادی وجود داشت. قصرانحرف و دزه نیز آب و باغ و میوه و تاکستان داشتند.

(همان، ۱۷۶) از شهرهای جوزجان انبار بود که تاکستان و باغ‌های زیادی داشت. از کندرم گردو و بادام و میوه‌های خوب به دست می‌آمد. اشبورقان دارای آبهای فراوان بود و میوه آن صادر می‌شد. (همان، ۱۷۷) غرچ شار دو شهر داشت به نام‌های بشین و شورمین از بشین برنج بدست می‌آمد و آن را به نواخی اطراف صادر می‌کردند. از شورمین نیز مویز زیادی حاصل می‌شد که آن را نیز صادر می‌کردند. (همان، ۱۷۸) سرخس شهر غله خیزی بود. (مقدسی ۱۳۸۵، ۴۵۸) ریوند تاکستان‌ها و انگورهای خوبی داشت. مازل نیز دیواس خوبی داشت... (همان) ۴۶۳ شتفروش انگور و زردآلوی فراوانی داشت. (همان، ۴۶۳) بشت میوه و غلات و انگور داشت و گفته می‌شد که زیتون و انجیر نیز داشت. (همان، ۴۶۴) طبسین از نواخی گرمسیر بود که نخلستان داشت و آب آن از کاریز تامین می‌شد. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۸۰ و اصطخری ۱۳۶۸، ۱۱۶) اسفرائین مرکز انگور و کشتزارهای برنج و حبوبات بود. (مقدسی ۱۳۸۵، ۴۶۶) استوا از نواخی نسا حاصل خیز و پر غله بود. خواربار نیشابور را تامین می‌کرد. سیر زیادی نیز داشت. (همان) میان قاین و نیشابور گلی می‌رویید که خوردنی بود و صادر می‌شد. قهستان رودخانه نداشت. آب آن از چاه و قنات تامین می‌شد. از آن کرباس‌های خوب بدست می‌آمد که صادر می‌شد. (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۱۸۰) طایقان و اندارایه باغ و تاکستان داشتند. طایقان یک رود و اندارابه دو رود به نام‌های اندراب و کاسان داشت. شهرای ختل نیز اکثراً دارای نهرهای آب و درختان مختلف بودند. (همان، ۱۸۲)

در پنجپهر مزارع و باغ‌های زیادی وجود داشت. در کابل نیل فراوانی بدست می‌آمد. (همان، ۱۸۴ و ۱۸۳) از بست میوه‌های فراوان بدست می‌آید که آنها را خشک کرده و به سایر نقاط صادر کنند. از این ناحیه کرباس نیز بدست می‌آید. در سروان که از نواخی گرمسیر بود خرما به دست می‌آمد؛ و از درغش زعفران زیادی بدست می‌آمد. (ستوده ۱۳۶۲، ۱۰۳) طبس عناب که طبس مسینان نیز نامیده می‌شد دارای عناب فراوان بود. (مقدسی ۱۳۸۵، ۴۷۱) با وجود این دو ناحیه آباد و حاصل خیز دولت سامانی از نظر کشاورزی از سرآمدان روزگار خود بود. محصولات کشاورزی این دولت به حدی بود که قسمتی از آن به سایر نقاط جهان نیز صادر می‌شد.

۳.۴. دامپروری

دولت سامانی نه تنها در کشاورزی از سرآمدان عصر خود به حساب بود. بلکه در دام پروری نیز از موقعیت ممتازی برخوردار بود. دشتهای سرسبز و خرم ماوراءالنهر و خراسان زمینه را برای پرورش انواع چهارپایان مهیا کرده بود. از طریق این چارپایان گوشت و انواع محصولات لبنی فراهم می‌شد و از پشم و پوست آنها پارچه‌های مختلف و زین، کفش و کمر بند می‌ساختند؛ و به سایر نقاط صادر می‌کردند. در شهرهای کالوون و کابرون مردم به گوسفند داری مشغول بودند. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۷۵) اندخود که محل سکونت کردها بود. کردهای آنجا گوسفند و شتر داشتند. از گوزگانان پوست دباغی شده بدست می‌آمد که آن را به خراسان و ماوراءالنهر می‌فرستادند. (همان، ۱۷۷) مهمترین دارایی مردم سرخس و نواخی اطراف آن شتر و گوسفند بود. مردم طبسین به تربیت انواع ستور اشتغال داشتند. (همان، ۱۸۰ و ۱۷۹) مردمان خور ستور و گوسفند پرورش می‌دادند. (اصطخری ۱۳۶۸، ۲۱۶) مردمان خرگرد نیز صاحب چهارپایان زیادی بودند.

در کاتون نیز اسب‌های خوبی تربیت می‌شد. (ستوده، ۱۳۶۲، ۹۲) از انبیر پوست‌های گوزگانی بدست می‌آید که به سایر نقاط دنیا صادر می‌شود. (همان، ۱۰۷) در ناحیه سان گوسفندان فراوانی تربیت می‌شد. در تخارستان نیز اسب و گوسفند پرورش میدادند. (همان، ۹۹ و ۹۸) ختل به فراوانی گوسفند و چهارپایان معروف بود. در آنجا اسب و استر و رمه‌های گوسفند پرورش می‌دادند. همین‌طور در طخارستان. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۸۳) در بلخ و نواخی اطراف آن شتان کم نظیری وجود داشت که از نظر نژاد وجود چراگاه بر سایر شتران برتری داشتند. بختی (شتر بزرگ و قوی خراسانی) نیز داشتند. شهرهای سرخس و بلخ به فراوانی شتر از دیگر شهرهای خراسان ممتاز بودند. گوسفندان را بیشتر از نواخی غزو غور و خلج به خراسان می‌آوردند. چهارپا در خراسان به اندازه کافی بود و به سایر نقاط نیز صادر می‌شد. گرانبهاترین چهارپایان در بلخ پرورش می‌یافت. (همان، ۱۸۵ و ۱۸۴) بهترین و لذیذترین گوشت در ناحیه غز فراهم می‌شد. (همان، ۱۸۶) غزین گوشت فراوان داشت. (مقدسی ۱۳۸۵، ۴۴۲) خراسانیان مرکب‌هایی چست و چالاک همچون انواع اسب‌های تارتاری و الاغ و شتر داشتند. (ابوبکر) احمد بن

محمد بن اسحاق همدانی (ابن فقیه)، البلدان (بخش مربوط به ایران). ترجمه ح مسعود. ۱۳۴۹. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. ص (۱۶۳) گوسفندان سرزمین های ترک از نژاد مرغوبی بودند. در شهرهای ترک سمور فراوان و فتک (روبه خالدار) نیز وجود داشت. از سرزمین ترکان ختوی (شاخ نوعی جانور) نیز بدست می آمد. (همان ۱۷۹) ترکان بندها و طناب های خود را از پوست چهارپایان تهیه می کردند. لباسشان از نمد بود به همین علت در تهیه نمد بسیار ماهر بودند. (احمد بن ابی یعقوب. ۱۳۵۶، ۷۱) هاشمگرد شهری بود که گوسفند و چهارپای زیادی داشت. از جفانیان جامه‌های پشمی و پلاس بدست می آمد. از دار زلی نیز سفره های پشمین بدست می آمد. (ستوده ۱۳۶۲، ۱۰۹) چرغل از نواحی فرغانه بود که در آن اسب و گوسفند فراوان پرورش می دادند. (همان، ۱۱۲) در ختلان نیز اسب های خوبی پرورش می یافت. در لیوکند گوسفندان وحشی تربیت می دادند. مردمان کمیجان که در نواحی ختلان و چغانیان زندگی می کردند دارای شان گوسفند بود. (همان، ۱۲۰ و ۱۱۹) در خوارزم لباس هایی از پوست سمور، فتک (روبه خالدار)، قاقم (دارای پوستی سفید و خیلی گرم)، و شق (جانوری شبیه روبه) و سنجاب ساخته می شد. (احمد بن ابی یعقوب. ۱۳۵۶، ۵۳)

در ماوراءالنهر چهارپایان به قدر کافی وجود داشتند. اسب، شتر و گوسفند، الاغ را که مازاد بود به ناحیه خرخ و غز می فرستادند. لباس نیز در ماوراءالنهر به علت وجود پشم و ابریشم و کرباس و پارچه کتانی فراوان وجود داشت. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۹۴) در سرزمین های میان واشجرد تا چغانیان پوست سمور، سنجاب و روبه بدست می آمد. (همان، ۱۹۵) گوشت در چغانیان فراوان بود. از مراکز پرندگان و شکارگاه محسوب می شد. علف‌هایش به قدری بلند می شد که چهارپایان در آن پیدا نبودند. مردم دازنجی پشم ریس و کونی باف بودند. (مقدسی. ۱۳۸۵، ۴۱۱) در خوارزم ماهی و گوسفندان زیادی بدست می‌آمد. (همان، ۴۱۵) گفته می شد در چاچ و فرغانه ممکن بود یک فرد عادی تا دو هزار چارپا داشته باشد. (ابن حوقل. ۱۳۴۵، ۱۹۷) در نواحی اطراف اخصیکث غالباً شتر و گوسفند یافت می شد. (همان، ۲۰۶) در خوارزم پوست دله (گره صحرایی) نیز فروخته می شد. بازرگانان خوارزمی به نواحی اطراف دریای خزر برای یافتن خز و پوستین سفر می کردند. (همان، ۲۱۰) در بخارا و بازارهای آن چهارپایان نیز خرید و فروش می‌شدند. لباس های پنبه ای که به بخاری معروف بود مورد توجه اعراب بود. رختخواب های پشمی نیز به سایر نقاط صادر می شد. (همان، ۲۱۸ و ۲۱۷) در میدان جرجانیه گوسفند فروخته می شد. (مقدسی. ۱۳۸۵، ۴۱۸) در سمرقند جانورانی چون فیل و شتر و گاو و همینطور جانوران وحشی وجود داشت. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۲۱۹) سغد از نظر داشتن چارپای بی نظیر بود. (همان، ۲۲۳) دارای مردم ابغر چارپا بود. (همان، ۲۲۶) کاسان نیز دارای چارپایان بود. (همان، ۲۳۹) همانگونه که از مطالب فوق بر می‌آید سامانیان از لحاظ دامپروری نیز موقعیت خوبی داشتند و می توانستند بعضی از چارپایان و یا لوازمی که از پوست و چرم آنان بدست می آمد را به نواحی دیگر صادر کنند.

۴. تجارت

مردم ماوراءالنهر و خراسان اهل تجارت و بازرگانی بوده و با نواحی اطراف خود و مردم سایر کشورها به تجارت می پرداختند. سرزمین هایی که تحت فرمانروایی دولت سامانی بود چون در ملتقای بعضی راه های تجاری قرار داشتند و چون از نظر دامی و کشاورزی میتوانستند بعضی از نیازهای دیگر سرزمین‌ها را تامین کنند تجارت در آنها رایج بود. از جمله این راه ها بازرگانی جاده ای بود که از ده نوبه کیمیا کان و کرانه های رود ارتش ممتد بود. (گردیزی ۱۳۶۳، ۵۵۲، ۵۵۱) و جاده ای بود که در امتداد آرال (بحیره الخوارزم) به دشت بچنگ ها (بچناک) می رسید. (همان، ۵۸۰ و ۵۷۹) در ناحیه خراسان، نیشابور از لحاظ تجارت جایگاه ویژه ای داشت. از آنجا انواع لباس های پنبه ای و ابریشمی بدست می آمد که به نواحی مختلف برده می شد. حتی شاهان و بزرگان نیز از این لباس ها استفاده می کردند. همچنین از نیشابور پارچه، عمامه، مقنعه، نخ و آهن نیز صادر می شد. کرباس نیز از این شهر صادر می کردند. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۶۸) مقدسی ۱۳۸۵، ۴۷۵ و ۴۷۴ اصطخری ۱۳۶۸. ۲۰۵) از مرو نیز خریزه خشک شده، اشترغاز (ریشه نوعی گیاه) و لباس های پنبه ای صادر می‌شد. همین‌طور ملاحم (پارچه) های نیمه (ابریشمی)، گاو، پنیرو مس از آنجا به مناطق دیگر فرستاده می شد. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۷۱؛ مقدسی

۱۳۸۵، ۴۷۵) شهر مرو پیشرفت خود را علاوه بر موقعیتش که واقع در دشت حاصلخیزی بود مرهون قرار گرفتن بر سر راه کاروانی بود که غرب آسیا را به چین متصل می‌کرد. (ناجی ۱۳۸۶، ۳۱۶) هرات در بازرگانی خراسان و سیستان و فارس نقش داشت. از آنجا پارچه و دیبا و مویر طائفی، دوشاب، فولاد و پسته صادر می شد. این شهر در غرب افغانستان در ساخل هریرود بر جاده‌های تجاری که از مدیترانه به هند می رفت واقع بود. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۷۳ و مقدسی ۱۳۸۵، ۴۷۵ و ناجی ۱۳۸۶، ۳۱۶) از کروخ از شهرهای هرات کشمش و مویر طائفی بدست می آمد که به عراق و دیگر نواحی فرستاده می شد. برنج مارآباد نیز به مکان های مختلف فرستاده می شد. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۷۴ و ۱۷۳) از نسا و ابیورد ابریشم و پارچه های ابریشمی، کنجد و روغن کنجد، پوشاک و پوستین‌های روباه و از طوس دیگ سنگی و حصیر به سایر نواحی برده می شد. (مقدسی ۱۳۸۵، ۴۷۵) انبیر که در بازرگانی بلخ نقش و محل رفت و آمد بازرگانان بود پوست های گوزگانی به برخی نقاط دنیا می فرستاد. (ستوده، ۱۳۶۲، ۱۰۷) از سرخس شتر از سیستان خرما و زنبیل و طناب و حصیر، از قوهستان پوشاک و جانماز، از بلخ صابون و کنجد، برنج، بادام، مویر، روغن، انار، دانه، زاج، کبریت، سرب، اسپرک، بخور و وقایه (چادر زنانه) از غرچ شار طلا، فرش، اسب و از دو شهر نزدیک آن یعنی بشین و شورمین، برنج و مویر و از ولواج کنجد و روغن آن، بادام و پسته، برنج و پوست روباه به سایر نقاط فرستاده می شد. (مقدسی ۱۳۸۵، ۴۷۵؛ ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۷۸) شهر باستانی بلخ در شمال افغانستان در ملتقای راههای تجاری هند و چین و ترکستان و ایران قرار داشت. در این شهر هم بازرگانان رفت و آمد داشتند و پارانداز هندوستان بود. این شهر مرکز تجاری بود که کالاها از تمام نواحی به آنجا آورده می شد. (ناجی ۱۳۸۶، ۳۱۷ - ۳۱۶ و ستوده ۱۳۶۲، ۹۹؛ ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۸۲ - ۱۸۱) سامانیان در مرزهای شرقی خود با سرزمین های ترکان آسیای میانه همسایه بودند و به همین دلیل مرز دارالکفر و دارالایمان به حساب می‌آمدند. (هروی، ۱۳۸۰) سامانیان نقش واسطه را در تجارت برده ایجاد می کردند و به همین دلیل یکی از راههای کسب درآمد آنان تجارت برده بود که در آن زمان در ماوراءالنهر امری رایج بود. دولت سامانی هم خود از وجود این بردگان در امور کشاورزی و امور نظامی سود می برد و هم با فروش آنان به نقاط دیگر کسب درآمد می کرد. سامانیان از قرن چهارم روابط خود را هم با ترکان و چینی ها و هم با روسها و بلغارها آغاز کردند. (هروی ۱۳۸۰، ۳۲۵) بیشتر بردگان غور را به هرات و سیستان و نواحی اطراف آن می آوردند. برده از خراسان نیز به نقاط دیگر فرستاده می شد (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۸۵ و ۱۷۹) از دیگر نواحی خراسان که در امر تجارت سابقه ای داشت سرخس بود. این شهر مرکزی برای محصولات ماوراءالنهر و خراسان بود. کار مردم این ناحیه بیشتر بازرگانی بود. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۷۹ و اصطخری ۱۳۶۸، ۲۱۵) کابل نیز از شهرهایی بود که تجارت در آن رایج بود. نیل و انواع لباس و پارچه های پنبه ای از وسایلی بود که کابلی ها به صدور آن ها می پرداختند. این شهر در ارتباط با هند و چین موثر بود و از مبادی ورودی کالاهاى آنان محسوب میشد. امل وزم که در ساحل جیحون واقع بودند و محل اتصال راه های خراسان به ماوراءالنهر بودند در ارتباط بازرگانی این دو ناحیه نقش موثری داشتند. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۸۵ و ۱۸۴) غزنه نیز از شهرهای تجاری بود که در تجارت میان هند و خراسان بود و در میان شهرها بلخ و بامیان از نظر ثروت و تجارت ممتاز بود. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۸۳) بست نیز از شهرهای تجاری بود که در تجارت با هندوستان نقش داشت و به اصطلاح نویسنده حدودالعالم «در هندوستان» بود. برخشان نیز در امر تجارت سابقه داشته و بازرگانان در آن به کار تجارت اشتغال داشتند. (ستوده ۱۳۶۲، ۱۰۵ و ۱۰۳) گذشته از خراسان و نواحی اطراف آن، شهرهای ماوراءالنهر نیز در کار تجارت با سایر نواحی از موقعیت خوبی برخوردار بودند. این ناحیه که با وجود دو رود پرآب سیحون و جیحون از نواحی حاصلخیز بود خواربارش مازاد نیاز مردم بود. محصولات کشاورزی و پارچه های پشمی و ابریشمی آن و نیز برده و مشک، کاغذ و انواع پوست حیوانات و سایر محصولات در آن به فراوانی یافت می شد که مازاد آن را به نواحی دیگر صادر می کردند.

ماوراءالنهر از اسپجباب تا فرغانه با خرلخیه و سرزمین ترکان در ارتباط بود و از طریق ختل به هندوستان می پیوست. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۹۷ - ۱۹۶) همچنین از طریق خوارزم به اروپا متصل می شد و با روس ها و بلغارها رابطه داشت. ارتباط بازرگانی سامانیان با غرب سرزمین خودشان (بلغارها و روس ها) از زمان نصرمد بیشتر شد. (هروی ۱۳۸۰، ۳۲۵) از مراکز عمده دولت سامانی و ماوراءالنهر شهر بخارا بود که از آن ارچه های نرم، جانماز،

نیشابور) معدن قدرو البرام (دیگ) (سنگی) وجود داشت. علاوه بر آن معادن مس، آهن، نقره، فیروزه و خماین (نوعی سنگ سخت تیره و مایل به سرخ) و دهنج (زاج سبز) هم در نیشابور بود. در دیوند معدن فیروزه، در بیهق مرمر و در ایلاق نوشادر، طلا و نقره وجود داشت. (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۱۶۹ و مقدسی ۱۳۸۵، ۴۷۶) در کوه‌های طوس معدن فیروزه، مس، سرب، سمره و دیگ سنگین وجود داشت. (ستوده ۱۳۶۲، ۹۰) در ابوشاران از نواحی گوزگان معدن زر و در کوه‌های گوزگان معدن طلا و نقره و سنگ سمره و زاج گوناگون بود. (همان، ۹۶) از کوه هرات سنگ برای آسیاب و سنگ‌های مخصوص سنگ فرش بدست می‌آمد. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۷۳)

در چارپایه و پنجه‌پیر معدن نقره بود. (اصطخری ۱۳۸۶، ۲۱۹) کوه از شهرهای بادغیس بود که معدن نقره داشت. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۷۵) کوه‌های غور که تا خرخیز ادامه داشتند دارای معادن نقره و طلا بودند. (همان، ۱۷۹) برخشان معدن «جورد» بلور و سنگ فیتله داشت. (مقدسی ۱۳۸۵، ۴۴۱) کابل دارای معادن آهن بود. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۸۴) در نیشابور تپه‌ای از خاک سیاه وجود داشت که از آن برای نوشتن و مهرکردن استفاده می‌شد. (مقدسی ۱۳۸۵، ۴۸۷) در کوه بامیان که نهرهای آب نیز از آن سرچشمه نمی‌گرفت معادن مس، قلع و جیوه وجود داشت. (احمد بن ابی یعقوب ۱۳۵۶، ۶۵) میان خراسان و هند زمین‌های وجود داشت که دارای طلا بودند. (همدانی ۱۳۴۹، ۱۷۴) دروخان معدن نقره بود و در دره‌های ختل طلا و خرده طلا یافت می‌شد که همراه با سیل‌هایی که از وخان جاری می‌شد به این ناحیه آورده می‌شد. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۲۰۴) ناحیه بتم دارای معدن‌های طلا، نقره، زاج و نوشادر بود. (اصطخری ۱۳۶۸، ۲۵۹-۲۵۸) در اسبیجاب و فرغانه معدن آهن وجود داشت. (ستوده ۱۳۶۲، ۱۱۴-۱۱۲-۱۱۰) در کوه‌های اسروشنه آهن یافت می‌شد. در کوه‌های فرغانه علاوه بر آهن و معادن طلا و نقره، مس، سرب، نوشادر، چراغ سنگ (سنگی که در تاریکی اندک نوری داشت) و سنگ مغناطیس یافت می‌شد. در کوه اخسیکت معدن طلا و نقره یافت می‌شد. در بیتموخ نیز سیماب یافت می‌شد؛ و کوه کهسیم معدن نقره داشت. (همان، ۱۲۱-۱۱۹-۱۱۸) در کوه‌های ختلان معدن طلا و نقره بود و در سنگلنج معدن لعل وجود داشت. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۲۱۰ و اصطخری ۱۳۶۸، ۲۶۷) در خوارزم معدن طلا و نقره وجود داشت. در ناحیه نیسای بالا چشمه‌های قیر وجود داشت؛ و در کوه اسبره چشمه نفت می‌جوشید. کوه کوچکی که نزدیک سمرقند بود کوهک نام داشت که از آن سنگ‌های که در ساختمان‌ها به کار می‌رفت و گلی که برای درست کردن ظروف مناسب بود و همچنین سنگ آهک و شیشه بدست می‌آمد. گفته می‌شد که در آن طلا و نقره هم وجود داشت اما به آسانی قابل استخراج نبود. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۲۲۲) در نقاد و اخسیکت و سایر نواحی فرغانه معدن طلا و نقره بود. از کوه‌های سوخ جیوه از ناحیه نسای بالا چراغ سنگ، طلا، نقره، فیروزه، آهن، روی و سرب به دست می‌آمد. در اسبره زغال موجود بود؛ و نیز سنگ‌هایی وجود داشت که رنگ‌های گوناگون داشتند. (سیاه، قرمز، زرد) (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۲۴۰) با این وجود ماوراءالنهر و خراسان از نظر داشتن معادن وضعیت خوبی داشتند و علاوه بر تامین نیاز داخلی قسمتی از این مواد توسط دولت سامانی به سایر نواحی فرستاده می‌شد؛ و از این راه هم به کسب درآمد می‌پرداخت.

۶. بازارها

از جمله مکان‌هایی که در آن فعالیت اقتصادی صورت می‌گرفت بازار بود. بازار در شهرهای اسلامی همواره بخش مهمی از شهرها محسوب می‌شد. بیشتر شهر بازار خاص خود را داشتند و علاوه بر آن در بعضی از شهرها بویژه شهرهای بزرگ بازارهای فصلی نیز داشتند. در نواحی زیادی مساجد در کنار بازار ساخته می‌شد که این خود حاکی از اهمیت کسب و کار در اسلام می‌باشد. بازارها همواره مرکز فعالیت اصناف مختلف بودند و هر چه بازارها به راه‌های تجاری نزدیکتر بود فعالیت و رونق آن نیز به همان اندازه بیشتر بود. بازارهای نیشابور در ریض و بیرون شهر قرار داشتند؛ که دوتای آنها از بقیه فعالتر بودو در واقع بازارهای اصلی محسوب می‌شدند. اولی را چهار سوی بزرگ (مربعه) (الکبیره) و دومی چهار سوی کوچک (مربعه) (الصغیره) نام داشت. در این بازارها کاروان سراها و مسافرخانه‌هایی وجود داشت که محل تجارت بازرگانان بود. خانبارهایی برای خرید و فروش نیز وجود داشت. هر کاروانسرای دارای کالاهای بخصوصی بود. در این بازارها کاروان سراهای افراد توانگر و ثروتمندتر از افراد دیگر

فرش، زین اسب، پوست آهو، پیه و روغن سرصادر می‌شد. (مقدسی، ۱۳۸۵، ۴۷۶، ۴۷۵) بخارا مکان‌های تجاری متعددی داشت از جمله طوایس، اسکجکت که مردمش اهل بازرگانی بودند، زندنه که کرباس آن به زندنیچی معروف بود که به عراق، فارس، کرمان و هندوستان صادر می‌شد و نیز افشنه و ورخشه. مردم بیکنند نیز به کار تجارت مشغول بودند و با چین و نقاط دیگر هم از طریق دریا و هم از خشکی ارتباط داشتند. از جمله نام‌های بخارا مدینه التجار بود. (فرشخی ۱۳۶۲، ۱۸ تا ۳۰) لباس‌های پنبه‌ای معروف به بخاری که بافتی محکم داشت مورد توجه اعراب بود و همراه با زیلو و دیگر وسایل به عراق فرستاده می‌شد. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۲۱۸ و ۲۷) نزدیک مرزهای وحش و ختل دو ناحیه و خان و شقنیه قرار داشتند که از آنها مشک و برده صادر می‌شد. واشجرد و شومان و قبادیان از نواحی چغانیان بودند که از آنها زعفران و روناس به هندوستان و جاهای دیگر می‌فرستادند. (همان، ۲۰۵ و ۲۰۴) سمرقند نیز از دیگر مراکز بزرگ ماوراءالنهر و دولت سامانی بود. این شهر بزرگ و پرجمعیت خود مرکز تهیه بسیاری از وسایل بود. کرباس آن مورد تحسین مردم مناطقی بود که به آن صادر می‌شد. کاغذ آن را به نواحی مختلف دنیا می‌بردند. (اصطخری ۱۳۶۸، ۲۲۷ و ستوده ۱۳۶۲، ۱۰۸) بازارهای آن در محله راس الطلاق بودند. این شهر بندر تجاری ماوراءالنهر بود. این ناحیه مرکز بردگان ماوراءالنهر بود و بهترین بردگان این منطقه در سمرقند پرورش می‌یافتند. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۲۲۱ و ۲۲۰) در این شهر بازرگانی از همه جای دنیا حضور داشتند. (ستوده ۱۳۶۲، ۱۰۷) جرجانیه خوارزم محل تجارت غزان بود و کاروان‌های تجارتي از این ناحیه به سوی نواحی خزر و خراسان می‌رفتند. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۲۲۱ و ۲۲۰) از فرغانه و اسبیجاب، لباس‌های سفید رنگ و جنگ افزارهایی چون شمشیر و مس و آهن تأمین میشد (مقدسی ۱۳۸۵، ۴۷۷ و ستوده ۱۳۶۲، ۱۱۲). خوارزم از مراکز تجاری دیگری بود که در تجارت دولت سامانی نقش مهم و برجسته ای داشت. به خصوص اینکه این ناحیه در تجارت با اروپای شرقی مقام اول را داشت. خوارزمیان برای تجارت تا کشورهای اسکانندیانوی نیز پیش رفتند. آنها با تجار روسی نیز ارتباط برقرار کرده و به این نحو ارتباط تجاری میان دولت سامانی و روس را نیز فراهم می‌آوردند. بیشتر ثروت بازرگانان خوارزمی از راه تجارت با ترکان و پرورش چارپایان بود. بردگان (صقلایی)؛ (اسلاو) و خزری و نواحی نزدیک به آن و همچنین پوستینهای فتک، سمور، روباه و دله (گره صحرایی) و پوستین‌های دیگر توسط بازرگانان خوارزمی خرید و فروش می‌شد. بازرگانان خوارزمی در ناحیه خزر پوستین و خز تهیه می‌کردند و به دیگر نواحی می‌بردند. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۲۱۰) از کش نمک استخراج می‌شد که به نواحی اطراف خراسان فرستاده می‌شد. اسب‌های آن نیز به خراسان برده می‌شد. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۲۲۸) در مرسنده و مینک از که از توابع فرغانه بودند ابزار آهنی ساخته می‌شد که به خراسان و عراق صادر می‌کردند. خاصیت آهن این منطقه نرم بودن آن است. (همان، ۲۳۳-۲۳۲) غزان به هنگام صلح برای تجارت به شهر صبران هم می‌آمدند. ترکان مسلمانان نیز به همین منظور به اطراف می‌آمدند. (همان، ۲۳۶) چون محصول شهر خجند کفاف مردم آن منطقه را نمی‌کرد از فرغانه و اشروسته و دیگر نواحی با کشتی و از طریق رود چاچ غله به آنجا می‌بردند. همچنین از همین طریق غله را به سرزمین نیز انتقال می‌دادند. (اصطخری ۱۳۶۸، ۲۶۵-۲۶۴) کاژ و خشمین نیز مکان بازرگانان بودند. (ستوده ۱۳۶۲، ۱۲۲)

به این ترتیب خراسان و ماوراءالنهر از موقعیت تجاری ممتازی برخوردار بودند و درآمدهای تجاری یکی از منابع عمده درآمدهای دولت سامانی بودند؛ اما گذشته از رونق کشاورزی و دامپروری و موقعیت مناسب تجاری و درآمدهای خوب از این راه، دولت سامانی و سرزمین‌های تحت حکمرانی اش دارای مواد معدنی گوناگونی نیز بودند که این دولت را از جهت هم در موقعیت مناسبی قرار می‌داد.

۵. معادن

خراسان و ماوراءالنهر دارای مواد کانی متعددی بودند. در بسیاری از این نواحی این دو نقطه آثار به جا مانده از کوره‌های گداختن معادن و خانه‌های کارگران آنان بدست آمده است. از روی تحقیقات باستان‌شناسی می‌توان به موفقیت دولت سامانی در شناختن کانها و اصول کار در آنها پی برد. همچنین شواهدی در دست است که حاکی از استفاده از معدن کاران سامانی در روند کارشان بود. (ناجی ۱۳۸۶، ۳۵۰) در کوه نوقان (از شهرهای

جدا بود. هرقصنی حجره‌های خاص خود را داشتند. همچنین افرادی از سایر شهرها در این بازارها به فعالیت می‌پرداختند. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۱۶۸–۱۶۷) بازار مرو که ابتدا در کنار مسجد جامع واقع بود توسط ابومسلم به ماجان انتقال یافت. این بازار بسیار تمیز بود و تمام مایحتاج روزانه در آن یافت می‌شد. هرات چهار دروازه داشت که درکنار هر دروازه بازاری دایر بود. در کنار مسجد جامع نیز بازاری وجود داشت. (همان ۱۷۲–۱۷۰) وجود بازارها باعث می‌شد تا مردم آن ناحیه از وضع مالی خوبی برخوردار باشند. درطوایس بازاری سالانه وجود داشت که در تیرماه به مدت ده روز دایر بود. برده و چهارپا در آن خرید و فروش می‌شد. مردم نواحی اطراف نیز برای خرید و فروش به آنجا می‌آمدند. به علت وجود این بازار مردم طوایس (طوایس) از وضع مالی خوبی برخوردار بودند. در اسکجکت نیز هر پنجشنبه بازاری برپا بود. (نرشخی ۱۳۶۳؛ ۱۸) در زندنه جمعه هر هفته بازاری دایر می‌شد. وردانه و افشنه بازارهایی داشتند که هفته ای یک روز برگزار می‌شدند. (همان، ۲۲) در ورخشه هر پانزده روز یک بار بازاری بر پا می‌شد. بازاری نیز در اخر سال داشت که بیست روز طول می‌کشید. (همان، ۲۵) در خود بخارا بازاری به اسم ماخ روز وجود داشت که سالی دوبار و هر بار به مدت یک روز برپا میشد و گفته می‌شد که در همان یک روز چیزی در حدود پنجاه هزار درم خرید و فروش می‌شد که حاکی از بزرگی و تنوع اجناس بازار بود. (همان، ۲۹) در مرسنده روز بازاری بود که هر ماه یک بار بر پا می‌شد و نواحی دور و نزدیک برای خرید و فروش به این بازار می‌آمدند. (اصطخری ۱۳۶۸، ۲۵۹) در حدود العالم برگزاری این بازار سالی یک بار آمده و گفته شده در آن روز بیشتر از صد هزار دینار خرید و فروش می‌شد. (ستوده ۱۳۶۲، ۱۱۱) ابن حوقل نیز برگزاری آن را ماهی یک روز گفته است. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۲۳۳) شاید علاوه بر بازاری که در هر ماه بر پا می‌شد بازار دیگری وجود داشت که سالانه یک روز برپا می‌شد. برخی بازارها سنگ فرش می‌کردند برخی را هم با آجر فرش می‌کردند که بازار ترمذ از نوع اخیر بود. (همان، ۲۰۵) مرکز بازارهای سمرقند محله رأسالطاق بود. کوچه و محله‌های شهر نیز به این محل متصل بودند. کاروان سراها و بازرگانان در ریح شهر اقامت داشتند. (همان، ۲۲۱ – ۲۲۰) با وجود این بازارها هم مردم می‌توانستند به راحتی نیازهای خود را تامین کنند و هم می‌توانستند با خرید و فروش به کسب درآمد بپردازند؛ و از این راه در پو یایی اقتصاد کشور سهیم باشند.

۷. پول

اقتصاد پویایی که در دوره سامانی وجود داشت قطعاً به پول خرید و فروش راحت و وسیله مبادله کالاها نیاز داشت. همانطور که می‌دانیم در دوره اسلامی درهم و دینار مسکوکات اصلی به شمار می‌رفتند؛ اما در کنار آنها سایر مسکوکان نیز رایج بود که برخی مربوط به منطقه‌ای خاص و برخی نیز در نواحی دیگر نیز قابل قبول بودند. در دوره سامانی و در بخارا درهم هایی به نامه های غطریفی، محمدیه و مسبیه وجود داشت. غطریفی از آهن، روی، سرب و جواهرات گوناگون تهیه می‌شد؛ که تنها در بخارا و چند نقطه دیگر رایج بود. محمدیه شکل‌ها یا نوشته‌های ناخوانا داشت و از فلزات گوناگون ضرب میشد. مرد بخارا در داد و ستد از فلوس نیز استفاده می‌کردند. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۲۱۷) در سمرقند از طلا و درهم اسماعیلی در مبادلات بهره می‌گرفتند. درهم اسماعیلی فقط در سمرقند و نواحی اطراف آن مورد استفاده بود. (اصطخری ۱۳۶۸، ۲۵۳) از درهم‌های دیگری که در شهر سمرقند مورد استفاده قرار می‌گرفت مکسره عریض بود. (ابن حوقل ۱۳۴۵، ۲۲۷) سامانیان تا هنگامی که به طور اسمی تابع طاهریان بودند سکه های مسی ضرب می‌کردند. قدیمی ترین سکه مربوط به سامانیان سکه مسی بود که احمد بن اسد در سال ۲۴۴ در سمرقند ضرب کرد. (ناجی ۱۳۸۶، ۳۶۱ – ۳۶۰) ضراب خانه‌های بخارا در بخارا، سمرقند و ایلاق بودند. (ابن حوقل. ۱۳۴۵، ۲۳۵)

۸. مالیاتها

از دیگر درآمد دولت سامانی مالیات بود. البته مالیات‌های دولت سامانی بجز در کرانه‌های جیحون چندان سنگین نبود. برای هر غلام و کنیزی مقداری مالیات به عنوان جواز دریافت می‌شد. از کالاها و بارها نیز مالیات دریافت می‌شد. (مقدسی ۱۳۸۵، ۴۹۹)

با وجود منابع متعدد معدنی و رونق کشاورزی و دامپروری سامانیان از اوضاع اقتصادی خوبی بهره‌مند بودند و می‌توانستند هم نیازهای خود را برطرف کنند و هم مازاد نیاز خود را به نقاط مختلف صادر کنند و سایر مایحتاج خود را دریافت دارند؛ اما رونق اقتصادی تنها به وجود منابع متعدد ثروت بستگی ندارد. باید امنیت وجود داشته باشید تا در پناه آن بتوان به فعالیتهای اقتصادی پرداخت. دولت سامانی تا زمانی که در پناه امنیت به حکومت خود ادامه می‌داد از اوضاع و احوال اقتصادی خوبی برخوردار بود اما پس از شورش‌هایی که در دوران بعد از نوح بن نصر روی داد و شیرازه امور را از هم پاشید اقتصاد نیز همراه سایر ارکان راه تنزل را طی کرد. به نحوی که در دوره پایانی دولت سامانی اقتصاد ضعیف یکی از عوامل ضعف و سرانجام سقوط آن دولت گردید.

۸. نتیجه‌گیری

همان‌طور که از منابع بر می‌آید از اوضاع اقتصادی مطلوبی برخوردار بود. سرزمین‌های وسیع و پهناور خراسان و ماوراءالنهر موقعیت و فرصت‌های مناسبی را برای دولت سامانی به همراه آورده بود. وجود منابع معدنی متعدد در خراسان و ماوراءالنهر باعث شده بود که افراد زیادی در این بخش مشغول به کار باشند و مواد معدنی متعددی که استخراج می‌شد هم نیاز داخلی را تامین کند و هم بخشی از آن صادر گردد. در کشاورزی نیز این دو منطقه با وجود زمین‌های حاصلخیز و وجود رودخانه‌های پرآب در ماوراءالنهر و تنوع آب و هوایی این دو بخش دولت سامانی از وضعیت مطلوبی برخوردار بود. انواع غلات و محصولات باغی در این سرزمین یافت می‌شد چنان که در بعضی شهرها میوه را در تغذیه حیوانات مورد استفاده قرار می‌دادند. وجود مراتع متعدد و سرزمین‌های پهناور و همچنین چراگاه‌های فراوان هم در ماوراءالنهر و هم در خراسان دامپروری دولت سامانی را رونق بخشید. به طوریکه انواع حیوانات اهلی از اسب و گاو و گوسفند گرفته تا شتر دربسیاری از شهرها پرورش می‌یافت و حتی به سرزمین ترکان هم فرستاده می‌شد. وجود موقعیت مناسب هم در ماوراءالنهر به عنوان سرزمینی واسط و حایل میان آسیا و اروپای شرقی و هم در خراسان که دولت ساسانی را به هند و چین متصل می‌کرد و همچنین رابطی بین دولت سامانی و سرزمین ترکان محسوب میشد باعث می‌شد که این دولت از لحاظ تجارت بویژه تجارت برده که در آن زمان رایج بوده موقعیت خوبی را داشته باشد. وجود این بردگان و فراوانی غلات و لباس متنوع پشمی و پنبه‌ای و همچنین لباس‌های فاخری که از پوست حیوانات تهیه می‌شد و در بسیاری از جاها بویژه دربین اعراب خواستاران زیادی داشتند به رونق بازارهای شهرهای بزرگ و کوچک کشور سامانی افزود اما همه این رونق و بهره مندی تا زمان وجود امنیت و آرامش در پهنه دولت سامانی بود و هم اینکه امنیت بویژه با شورش پس از دوران نوح بن نصر سامانی از آن سامان رخت بست اقتصاد نیز دچار ضعف و رکود شد تا جایی که ضعف اقتصادی دوره پایانی این دولت از عوامل سقوط آن شد.

۹. کتاب نگاری

- ۱-اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. مسالک و الممالک، ترجمه ابن ساوجی و ایرج افشار. ۱۳۶۸. تهران: انتشارات علیم فرهنگی، چاپ سوم.
- ۲-اصفهان‌ی، ابوعلی احمد بن محمد بن عمر بن رسته. ترجمه و تعلیق حسین قره چانلو. ۱۳۶۵. تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ اول.
- ۳-ابن حوقل، محمد، صوره الارض. ترجمه جعفر شعار. اردیبهشت. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۴-بنابی یعقوب، احمد، ۱۳۵۶. البلدان. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم.
- ۵-ستوده، منوچهر. ۱۳۶۲. حدود العالم من المشرق الی المغرب. کتابخانه طهور. تهران.
- ۶-گردیزی، ابوسعید عبدالحی، بن ضحاک بن محمود. تاریخ گردیزی. تصحیح عبدالهی حبیبی. ۱۳۶۳. تهران: انتشارات دنیای کتاب، چاپ اول.
- ۷-مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی. ۱۳۸۵. تهران: انتشارات کومش، چاپ دوم.

- ۸- ناجی، محمدرضا. فرهنگ و تمدن در قلمرو سامانیان. ۱۳۸۶. تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ اول.
- ۹- نرشخی، ابوبکر، محمدبن جعفر. تاریخ بخارا. ترجمه القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و حواشی محمد تقی مدرس رضوی. ۱۳۶۳. تهران: انتشارات توس، چاپ دوم.
- ۱۰- هروی، جواد. تاریخ سامانیان. ۱۳۸۰. تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ اول.
- ۱۱- همدانی، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق (ابن فقیه). البدان (بخش مربوط به ایران). ترجمه ح، مسعود. ۱۳۴۹. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگی ایران.

بازتاب اوضاع اجتماعی قرون میانه‌ی هجری در ادبیات داستانی فارسی، بررسی موردی: داستان سمک عیار

دکتر علی محمد طرفداری^۱

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

از ص. ۶۱ تا ۶۷

تاریخ دریافت مقاله ۱۳۹۲/۰۴/۰۱ تاریخ پذیرش قطعی ۱۳۹۲/۰۸/۰۱

چکیده

ادبیات به طور عام و ادبیات داستانی به طور خاص یکی از مهم‌ترین نمودهای حیات اجتماعی بشر در طول تاریخ به شمار می‌روند و از این روی متون ادبی همواره به عنوان یکی از منابع تحقیقات تاریخی و به ویژه مطالعات تاریخ اجتماعی، مورد توجه مورخان و پژوهشگران قرار دارند. از سوی دیگر، یکی از عمده‌ترین عرصه‌هایی که آدمی در طول حیات پرفراز و نشیب خود اندیشه و تفکرش را در آن عرضه کرده است، عرصه‌ی مکتوبات و بخصوص عرصه ادبیات است و در این عرصه پهناور، حوزه‌ی ادبیات داستانی همواره از جایگاه برجسته‌ای برای سنجش و ارزیابی تحولات فکری و نیز اجتماعی برخوردار بوده است. در تاریخ ادبیات فارسی، تا پیش از دوران معاصر و ظهور داستان یا رمان جدید فارسی، گاه نمونه‌هایی از ادب داستانی پدید آمده که عمدتاً برای تفنن و سرگرمی توده مردم ساخته و پرداخته و نوشته شده‌اند، اما در عین حال در این داستان‌ها آثاری از فرهنگ عامیانه و حیات اجتماعی و روزانه مردم قرون گذشته نیز باقی مانده است که می‌تواند محقق امروزی ادبیات و تاریخ را با موضوعاتی همچون نوع لغات، سبک کتابت، کلمات عامیانه و نحوه زندگانی بزرگان و مردمان عادی اعصار گوناگون آشنا کند. در مقاله حاضر، داستان معروف فارسی سمک عیار از زوایای مورد اشاره مورد بازبینی قرار گرفته و کوشش می‌شود تا بازتاب اوضاع اجتماعی قرون میانه هجری در این متن داستانی و ادبی مطالعه و تبیین شود.

کلید واژگان:

ادبیات داستانی، اوضاع اجتماعی، عیاری و فتوت، سمک عیار

۱. مقدمه

امروزه استفاده‌ی گاه فراوان از ادبیات و متون ادبی در مطالعات تاریخی و به ویژه تحقیقات تاریخ اجتماعی به امری ناگزیر برای پژوهشگران تاریخ تبدیل شده است و از این رو در بررسی‌های تاریخ اجتماعی یک گروه از مهم‌ترین منابع دست اول را متون ادبی و دیوان‌های شعرا تشکیل می‌دهند و این دسته از مکتوبات قرون گذشته برای محققان تاریخ به صورت منابعی تاریخی درآمده‌اند. در عین حال، همان طور که می‌دانیم، یکی از مهم‌ترین مراحل که آدمی در طول سرگذشت پرفراز و نشیب ظهور و تداوم حیات خویش، خود را در آن نشان داده، مرحله‌ی اندیشه‌ورزی و عمده‌ترین جلوه‌گاه اندیشه، گستره‌ی مکتوبات است، یعنی همان عرصه‌ای که تاریخ با آن سروکار دارد، به ویژه مکتوباتی که حضور انسان را در حوزه‌ی تمدن و اجزای زندگانی مدنی روشن می‌کنند. در واقع مورخ با بهره‌گیری از این مکتوبات گوناگون است که به بازسازی ادوار گذشته می‌پردازد و البته پیش و بیش از این بازسازی، مورخ موظف به بررسی و شناخت اصالت هر مکتوبی است که برای او حکم سند ومدرکی تاریخی را پیدا کرده است. بدین ترتیب، برای محقق تاریخ عمدتاً آن چیزی جزو تاریخ درآمده است که مکتوب است و از آن جا که هر مکتوبی الزماً دارای نوعی سیاق کتابت است که این سیاق‌ها همان ادب و فنون ادبی هستند، بنابراین در این معنا تاریخ را نیز می‌توان در زمره‌ی علوم ادبی دانست و از این جاست که پیوند تاریخ و ادبیات معنا و مفهوم می‌یابد.

در نتیجه‌ی این پیوند، هر متن ادبی برای محقق مسائل تاریخی یک متن تاریخی نیز به شمار می‌رود، زیرا که متون نظم و نثر عموماً در هر زمینه‌ای هم که باشند، تاحدی آثاری از روح زمانه‌ی خود را نیز در خود حفظ کرده‌اند یا به نکتاتی اشاره می‌کنند که برآمده از جریانات گوناگون زمان‌های گذشته هستند و چه بسا که چنان آثاری در آثار مورخین آن دوران یافت نشوند. این نکته را ضمن مطالعه کتب و تحقیقات جدید به نحو بهتری می‌توان دریافت؛ من‌باب مثال، کلیفورد ادموند باسورث مؤلف کتاب تاریخ غزنویان، به هنگام بررسی سپاه غزنوی در دوره‌های اخیر این سلسله از قصاید مسعود سعد سلمان که در مدح ارسلان بن شاه مسعود سروده شده و طی آن ترکان سپاه سلطان مذکور مورد ستایش قرار گرفته‌اند، اطلاعاتی در مورد اسامی و القاب صاحب منصبان بلند پایه و سپاه‌سالاران ارتش غزنوی به دست می‌آورد (باسورث ۱۳۷۲، ۳۵۶). نمونه‌های فراوان دیگری از این نوع را نیز می‌توان در در تألیفات محققان جدید یافت، اما جا دارد که از آثار بزرگ نظم و نثر فارسی همچون کلیات سعدی یا دیوان حافظ هم یاد کرد که از زاویای گوناگون حامل داده‌های مختلفی از زمان خود هستند و می‌توانند روشنگر بعضی اجزای زندگی مردمان آن ادوار باشند.

در مورد نحوه و میزان استفاده از ادبیات در تاریخ لازم است به این نکته نیز اشاره شود که اگرچه ادبیات و آثار ادبی جزو اسناد و مدارک تاریخی و محل رجوع مورخ محسوب می‌شوند، ولی تمامی آثار ادبی و هر نوع ادبیاتی به یک اندازه در تحقیقات تاریخی ارزش ندارند، زیرا به طور طبیعی میزان و چگونگی بازتاب مسائل گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و دینی در آثار ادبی متفاوت است و به خصوص میزان تأثیر پذیری متون ادبی و به ویژه اشعار شعرا از خواسته‌های قدرت‌های سیاسی حاکم نقش به‌سزایی در نحوه و میزان انعکاس مسائل گوناگون ادوار گذشته در اشعار شاعران داشته است. در حقیقت آن دسته از اشعاری که صرفاً در مدح شاهان و سلاطین سروده شده‌اند، کم‌تر می‌توانند انعکاس دهنده‌ی مسائل زمانه‌ی خود باشند. از سوی دیگر، وجود سایه‌ی نسبتاً دائمی قدرت سلاطین بر قلم و زبان شعرا و سرایندگان و تسلط فراگیر حاکمیت‌های سیاسی و نظامی در طول تاریخ، همواره ادبا و همچنین مورخان را ناگزیر کرده است تا حقایقی را نمی‌توانسته‌اند به طور صریح بیان کنند، در زیر پوشش گاه سنگینی از لغات، مترادفات، استعارات و کنایات به رشته‌ی تحریر درآوردند و بدین لحاظ استفاده از دانش ادبی و پنهان کردن بعضی مطالب در قوالب ظاهری گفتار گاه از باب تفنن یا لفظ‌پردازی نبوده، بل به عنوان روشی در سخن‌پردازی استعاری به کار می‌رفته است. بدین لحاظ می‌توان گفت که مورخان قرون گذشته عموماً ادیب نیز بوده‌اند و در نوشته‌های خود از فنون ادبی پیروی می‌کردند، سخنی که در مورد ادبا مصداق ندارد و هر ادیبی الزماً مورخ نبوده است، زیرا که ادبا نیازی به دانستن تاریخ و نگارش آن نداشته‌اند، در حالی که مورخین

ناگزیر به دانستن فنون ادبی و به کار گرفتن آن بودند.

۲. بررسی متن داستان سمک عیار

دکتر پرویز ناتل خانلری، مصحح متن کتاب سمک عیار، این اثر و مؤلف آن را این گونه معرفی کرده است (خداد ۱۳۵۶، ۱۴-۳):

«کتاب سمک عیار یکی از قدیمی‌ترین نمونه‌های داستان‌پردازی در ادبیات فارسی است ... زمان تألیف کتاب را ... به یقین نمی‌توان معین کرد ... از داستان سمک عیار و مؤلف آن در هیچ کتاب دیگری ذکری نشده است و بنابراین همه‌ی اطلاعات ما در این باب باید از متن خود کتاب به دست بیاید. نام مؤلف ... در چندین جای کتاب ذکر شده و آن فرامرز خداداد است و در مقدمه‌ی جلد سوم نام او به تفصیل بیش‌تر فرامرز بن خداداد بن عبدالله کاتب الارجانی آمده است. اما این فرامرز خداداد در موارد متعدد راوی اصل قصه را صدقهٔ بن ابی‌القاسم معرفی کرده است که در مقدمه‌ی جلد سوم نسبت او شیرازی آمده است. زمان تألیف اصل قصه و جمع و تدوین این روایت هیچ یک معلوم نیست ... [اما] از نام‌های خاص ترکی که در متن کتاب آمده است ... گمان می‌توان برد که تاریخ تدوین قصه پیش از اواخر دوره‌ی سلجوقی نیست. از شیوه‌ی انشای کتاب پیداست که برای سخنوری پرداخته شده و شاید کاتب عین عبارت‌های قصه‌گو را ثبت کرده است ... با آن که صدقه ابوالقاسم منسوب به شیراز و فرامرز خداداد منسوب به ارجان فارس است، از شیوه‌ی انشای کتاب و نکات متعدد مربوط به قصه احتمال نزدیک به یقین آنست که این روایت در خراسان تدوین شده باشد ... داستان سمک عیار ... از چند جهت اهمیت بسیار دارد. نخست از جهت عبارات و لغات و اصطلاحات که گنجینه‌ای گران‌بهاست و اگر از کتاب‌های تفسیر و تاریخ بگذریم، مفصل‌ترین و بزرگ‌ترین متنی است که از قرن‌های ششم و هفتم در دست مانده است. ارزش این کتاب شاید از این جهت بیش‌تر باشد که انشای ادیبانه نیست و زبان معمول و رایج زمان را بهتر از نوشته‌های مصنوع و متکلف و منشیانه نشان می‌دهد. متن کتاب شامل لغات فراوانی است که یا در کتاب‌های دیگر این زمان دیده نمی‌شود یا این جا در معنی اصطلاحی خاص آمده است. تعبیرات و اصطلاحات فراوان نیز در این متن وجود دارد که شایان دقت است و از مطالعه‌ی آن‌ها فواید بسیار می‌توان برد. اما فایده‌ی مهم‌تر اطلاعاتی است که از روی این کتاب درباره‌ی اوضاع اجتماعی و فرهنگی ایران در قرون ششم و هفتم به دست می‌توان آورد و از این حیث شاید از صد دیوان شعر به این اندازه استفاده نتوان کرد. از جمله‌ی این اطلاعات اجتماعی در مرحله‌ی اول وضع عیاران یا جوانمردان در جامعه‌ی آن روزگارست و شرایط و اوصاف اخلاقی این طبقه که جای جای در کتاب به تفصیل می‌آید، و از مجموع کتاب هم که قهرمان نخستین آن یکی از عیاران است در این باب نکته‌های فراوان می‌توان دریافت. دیگر امور اجتماعی، از ساختمان خانه‌ها و کوچه و برزن و بازار و سرای و وضع شهر و جامه و زینت زنان و لباس طبقات مختلف مردان و وضع آرایش ایشان و سلاح جنگیان و طرز آراستن صف جنگ و آداب پیکار و ساختمان کاخ شاه و خانه‌ی طبقات مختلف و ائاه و زینت‌های هر یک و آداب دربار و مراسم فرستادن رسول و طرز پذیرفتن او و نوشیدنی‌ها و خوردنی‌ها و آلات موسیقی و آداب اجتماعی و بسیاری از نکته‌های دیگر ...»

همچنین در کتاب تاریخ ادبیات در ایران دکتر ذبیح‌الله صفا، به عنوان یکی از عمده ترین مراجع تاریخ ادبیات ایران نیز کتاب سمک عیار چنین معرفی شده است (صفا ۱۳۷۳، ۹۹۱-۹۸۸):

«سمک عیار یکی از بهترین رمان های زبان پارسی در قرن ششم است ... جمع‌کننده‌ی این حکایت فرامرز خداداد بن عبدالله کاتب الارجانی است که گویا آن را از زبان یکی از قصاصین زمان به نام صدقه ابوالقاسم فراهم آورده و تحریر نموده است ... نسخه‌ی موجود کتاب مسلماً متعلق به عهد مغول است و انشای آن بی‌تردید از اواخر سده‌ی ششم متأخر نیست. صحنه‌های این داستان در ایران و ممالک مجاور از حلب تا چین ترتیب داده شده ... پهلوان نام آور این داستان که در شجاعت و تدبیر و نیرنگ سرآمد همه‌ی قهرمانان‌ست سمک نام دارد ... سمک مردی عیار پیشه و دارای تمام خصایص اخلاقی و روحی عیاران است. موضوع داستان‌های توپرتوی این کتاب که

نکته‌ی دیگری که بر اهمیت آن در طول این داستان تأکید می‌شود سپاه و نقش سپاه در رسیدن به اهداف مورد نظر حکمران است که البته به لحاظ بیان داستانی این اثر، این اهداف نه مقاصد اقتصادی در جنگ‌های میان سلاطین، بلکه اهدافی در جهت احقاق حق از سوی قهرمانان داستان هستند. همچنین اطلاعاتی نیز در باب شیوه‌های نبرد سپاهیان در داستان سمک عیار نمود یافته است. از جمله‌ی این شیوه‌ها این است که به هنگام نبرد دو سپاه ابتدا پهلوانان هر یک از طرفین به مصاف یکدیگر می‌رفتند و ضمن رجزخوانی و برتر نشان دادن خود به نبردی قاعده‌وار می‌پرداختند. بدین صورت که در هر مرحله از نبرد تن به تن با یک سلاح خاص می‌جنگیدند و در مورد استفاده از نوع سلاح و رفع خستگی و مسائلی از این دست رعایت حال یکدیگر را می‌کردند. همچنین نبرد سپاهیان تنها در ساعات روز انجام می‌شد و به هنگام غروب خورشید «طبل آسایش» می‌زدند و هر دو سپاه تا هنگام آمادگی بعدی طرفین در روزه یا روزهای بعد از نبرد خودداری می‌کردند. در زمان شروع نبرد نیز طبل مخصوصی زده می‌شد و هر یک از طرفین بدین وسیله طرف دیگر را از شروع مصاف خبر می‌کرد.

این مطلب هم در این زمینه قابل ذکر است که نبرد، طبیعتاً مناسب‌ترین عرصه برای عرضه و نمایش دلیری است و از این رو در داستان سمک عیار نیز اگر کسی بخواهد شایستگی و شجاعت خود را نشان دهد، جایی مناسب‌تر از میدان جنگ نخواهد یافت. این موضوع در این داستان بیش از هر کجا در نبردهای تن به تن پهلوانان جنگ‌جو رخ می‌نماید. افزون بر آن، تمام رجزخوانی‌ها به گونه‌ای مشابه تدوین و بیان می‌شوند و در مجموع بر اثر آن‌ها حریف وادار می‌شود تا ارزش و ماهیت خود را در مقام مرد اثبات کند (گیبیار ۱۳۸۲، ۲۹-۲۸).

همچنین صحنه‌های نبرد ترسیم شده در داستان سمک عیار دارای مشابهت بسیار با موارد نظیر در دیگر داستان‌های حماسی است. به تعبیر خانلری (۱۳۶۴، ۱۸-۱۷):

«صحنه‌های جنگ که در این کتاب مکرر می‌آید، شباهت فراوان به صحنه‌های شاه‌نامه دارد. جنگ‌های پهلوانی است و مبارزه تن به تن. البته سپاه دو طرف با عددهای بزرگ ذکر می‌شود. هفتاد و هفتصد هزار عددهای عادی و جاری است. اما این سپاه‌های بی‌شمار که در میدان‌های جنگ در صف‌های مرتب حاضرند، در موارد معدودی به کار می‌آیند و به شبیخون و جنگ‌های همگروه می‌پردازند. کار اصلی را پهلوانان انجام می‌دهند. پهلوانان نخست نزد شاه که در میدان همیشه حاضر است می‌روند و اجازه‌ی میدان‌داری می‌گیرند. پهلوان همیشه، جز در موارد معدود، سوار بر اسب است و به اصطلاح نویسنده‌ی کتاب غرق در آهن است. غالباً چهارده پاره سلاح می‌پوشد.»

نوع دیگر اطلاعات موجود در داستان سمک عیار، وضعیت اندورنی‌های شاهی و نحوه‌ی خورد و خوراک و طرز رفتار خانواده‌ی پادشاه است. در این راستا در یک جای داستان اشاره می‌شود که لالاهای اندرون شاهی را از ولایت بربر که احتمالاً منظور از آن منطقه‌ی شمال آفریقا است، می‌آوردند (خداداد ۱۳۵۶، ۳۶۰). در مورد همین اندرون‌های شاهی یک نکته‌ی بسیار جالب توجه که در این داستان و به طور کلی داستان‌های نظیر آن وجود دارد این است که در این قبیل حکایات (که بقایای آن در فرهنگ عامیانه امروز ایران‌زمین هم باقی مانده است) هیچ‌گاه صحبتی از حرمسراها و زنان متعدد شاهان به میان نمی‌آید و به رغم این که سلاطین و یا اشراف و افراد متمول همواره دارای حرمسراهایی با زنان متعدد بوده‌اند، اما در داستان‌ها و به ویژه حکایات مربوط به شاهان (برخلاف کتب تاریخی) اغلب تنها صحبت از خانواده‌ی شاهی و یگانه همسر پادشاه در میان است و اصولاً کم‌تر اشاره‌ای به وجود چنین ساختاری در دربار شاهی به میان نمی‌شود. این مسئله احتمالاً می‌تواند بیانگر این امر باشد که در آن ادوار هم چنین وضعیتی صورت چندان خوشی در اذهان عامه‌ی مردم نداشته است.

اما از نظر محتوای داستان، کتاب سمک عیار نکات چندان بیش‌تری از جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی و وضعیت اقتصادی توده‌ی مردم را در خود جای نداده است. حتی می‌توان به عدم همخوانی ساخت اصلی داستان با نحوه‌ی پرداخت محتوای آن نیز انگشت گذارد. یعنی با توجه به این که بار اصلی داستان بر روی محور اندیشه‌های

البته اتصال کلی در همه‌ی آنها رعایت شده، در کمال گیرایی و دلچسپی است و به سبب اشتغال بر بسیاری از مسائل گوناگون حیاتی و اجتماعی و وصف دربارها و خانه‌ها و اشخاص مختلف از زن و مرد و سلاح‌ها و جز آنها، اگر در آن دقت و تحقیقی وافی شود، بسیاری از اطلاعات اجتماعی پیش از مغول را میتوان از آن کسب کرد و فراچنگ آورد ... این کتاب را باید از بدایع آثار پارسی و از جمله‌ی بهترین آنها در [قرون میانه هجری] دانست. عادهٔ همه‌ی کتب داستانی این مزیت را دارند که زبان عمومی و مورد تکلم عهد خود را نشان می‌دهند، خاصه داستان‌هایی که نقالان و قصاصین در یاد داشته و برای مردم روایت می‌کردند. داستان سمک عیار هم یکی از آنهاست و به همین علت هم ساده و روان، ولی از حیث همهی قواعد لغوی و دستوری در نهایت اتقان و استحکام است و چون داستان مفصل و مربوط به مسائل مختلف حیاتی است، از حیث کلمات بسیار غنی است و بسی از ترکیبات زبان پارسی تازه که در سایر کتب کمتر به نظر می‌آید، در آن میتوان یافت.»

اما داستان سمک عیار اگرچه همچون بسیاری از داستان‌های گذشته‌های دور و نزدیک که آثاری از آن‌ها در فرهنگ عامیانه و ادبی ایران‌زمین برجای مانده، برای تفنن و سرگرمی توده‌ی مردم ساخته و پرداخته شده است، لیکن چنان که در مقدمه‌ی مقاله هم به آن اشاره شد، وجود یک نوشته یا مکتوب از سده‌های پیشین برای محققان امروزی ارزش بسیار دارد و حتی اگر آن نوشته یک داستان باشد که به هر حال در اصل برآمده از تخیلات ذهن آدمی است، وجود مکتوبی از قرن‌های گذشته می‌تواند محقق امروزی را به بسیاری از مسائل ادبی همچون نوع لغات، سبک کتابت کلمات عامیانه و غیرعامیانه، شیوه‌های جمله‌پردازی و بسیاری از نکات کوچک و بزرگ دیگر آشنا کند، اما آن چه که در این بررسی حائز اهمیت است و مورد توجه قرار می‌گیرد، نه ارزش ادبی، بلکه ارزش تاریخی و اجتماعی این داستان و داستان‌هایی نظیر آن است. در ابتدا لازم است به عصر و زمان این داستان و پیام و اثر زمانه‌ی آن توجه کرد که مهم‌ترین آن در عنوان این اثر یعنی «عیار» و زمان رواج اندیشه و فرهنگ عیاری منعکس است. چنان که می‌دانیم، دوران حاکمیت مغولان در ایران دوره‌ی رواج اندیشه‌های فتوت و عیاری و جوانمردی است و لذا داستان سمک عیار را می‌توان تبلور این اندیشه‌ها از دوران مذکور دانست. به بیان کامل‌تر، سمک عیار که الگوی آرمانی اندیشه‌ی عیاری در دوره‌ی مغول است، در این داستان به صورت قهرمان اصلی ماجراهای گوناگون درمی‌آید و قسمت اعظم ماجراها و رخداد‌های اتفاق افتاده حول شخصیت او می‌گردد و مطابق با ویژگی‌های اندیشه‌ی عیاری، طی این داستان سمک به عنوان یک جوانمرد برجسته و الگوی تمام عیاران و جوانمردان معرفی و ترسیم می‌شود و در واقع به نوعی این اندیشه در قالب شخصیت سمک ستایش شده و نقاط مثبت و نحوه‌ی عملکرد واقعی آن به تصویر درمی‌آید. بدین شکل یکی از ویژگی‌های اساسی داستان سمک عیار که دارای ارزش تاریخی و اجتماعی نیز است، به تصویر کشیدن چهره‌ی عیاری و نحوه‌ی عمل واقعی عیاران و آداب و رسوم و اخلاق رایج در بین عیاران و فتیان و جوانمردان است و از همین روی از نکات مثبت و ارزشمند این داستان و داستان‌های نظیر آن این است که با مطالعه‌ی آن‌ها می‌توان تا حدودی به اوضاع و احوال اجتماعی توده‌ی مردم در سده‌های ششم تا نهم هجری پی برد.

اما از اندیشه‌ی عیاری و چهره یافتن آن در این داستان که بگذریم، نکات دیگری هم باقی می‌ماند که از طریق آن‌ها می‌توان به بعضی مسائل و تحولات روزگار وقوع داستان سمک عیار پی برد که لازم است به تعدادی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره شود. از نکات قابل توجهی که در این داستان به کرات به چشم می‌خورد اهمیت دستگاه وزارت برای بقای حاکمیت پادشاه است؛ در طول این داستان به دفعات متعدد اهمیت دستگاه وزارت مورد تأکید قرار می‌گیرد و این که وزیر کاردان و با تدبیر تا چه اندازه در اتخاذ بهترین تصمیمات در موقعیت‌های خاص پیش آمده و به ویژه در زمان وقوع جنگ و آمدن رسولان بیگانه، نقشی مهم و سازنده دارد و در صورتی که وزیر شخصی باتدبیر نباشد و یا به دلایل مختلف علیه پادشاه عمل کند، چه زیان‌ها و خطراتی برای بقای حاکمیت پادشاهی ممکن است رخ دهد. مسئله‌ی دیگری که در رابطه با وزرات در این داستان دائماً مطرح است این است که وزرا عموماً نقش دبیر اصلی و خواندن و نوشتن کلیه مرسولات دوست و بیگانه را بر عهده دارند.

عیّاری و فتوت می‌چرخد، قاعدتاً عیّار و عیّاران و قهرمانان این داستان می‌باید در خدمت توده‌ی مردم و مظلومان جامعه‌ی خود می‌بودند، اما در این داستان طیف قهرمانان آن عمدتاً در خدمت خواسته‌های سلطان هستند و برای همخوان کردن این نوع خدمت با اهداف فرهنگ عیّاری، سلطان داستان فردی مظلوم و نیازمند یاری به تصویر کشیده شده است و بخش عمده‌ای از تلاش قهرمانان داستان در این جهت است که پادشاه متبوع و عادل خود را به خواسته‌ی برحقش که طبق تمامی داستان‌های نظیر آن به دست آوردن شاه‌زاده خانم محبوبش است، برسانند! البته لازم به ذکر است که با توجه به شرایط فکری و اجتماعی محیط آن روز و وجود حاکمیت فراگیر و مطلقه قدرت‌های سیاسی آن دوران، چندان نمی‌توان انتظار داشت که داستان‌های آن دوران هم همانند روزگار معاصر به این جنبه از زندگانی مردم بپردازند و یا اصولاً این مسائل جایی در آثار ادبی و غیرادبی آن دوران داشته باشند، ولی به هر حال این نکات نیز از جمله موضوعاتی هستند که جای آن‌ها در داستان‌ها و حکایات آن ادوار تقریباً خالی است.

داستان سمک عیّار همچنین به عنوان یکی از نمونه‌های برجسته‌ی نمایش صحنه‌های حماسی نیز مورد توجه محققان تاریخ ادبیات نمایشی قرار گرفته است. از این زاویه، داستان سمک در ساختار قصه‌گویی، شیوایی زبان و غنای آئین‌ها و آداب کهن، به خصوص در ترسیم قهرمانی زنده و رنگین چون سمک، ستاره‌ی راه‌نمای مطالعه‌ی ماجراهای نمایشی در پیچ و خم‌های نه چندان روشن این بخش از فرهنگ مردم گذشته است. در داستان مذکور، سمک عیّار قهرمان همه فن حریف قصه است که هر لحظه به شکلی درمی‌آید و واقعه‌ای شگفت می‌آفریند. این داستان به دور از ابتذال، از شوخی و عشق و رزم و رنگ و موسیقی سرشار است و شگفت آن که به رغم مسلمان بودن قصه‌گو، داستان به دین نمی‌پردازد و از این رو دین قهرمانان داستان تا آخر نامعلوم می‌ماند. لیکن بدون تردید، سمک در زمره‌ی ظریف‌ترین و دلپذیرترین قهرمان شوخ طبع در قصه‌های عیّاری است و به همین دلیل قهرمانان دیگر در برابر سمک رنگ و جلوه‌ی چندانی ندارند. به علاوه سمک، با وجود عدم پرداختن داستان به موضوع دین، به گونه‌ای با پیامبران ارتباط دارد و مورد حمایت آنان است. حتی مقام معنوی سمک در داستان از این هم فراتر می‌رود و این قهرمان داستان به گونه‌ای رازآمیز دور کننده‌ی زیان و بدبختی از بارگاه شاهی و بخشنده‌ی برکت و شادی و خرمی به این بارگاه است (کیا ۱۳۷۵، ۹۳-۹۲، ۸۲-۸۱).

۳. نتیجه

به طور کلی در تمام داستان‌ها و حکایات تاریخی که در آثار و کتب گوناگون ادبی، تاریخی، داستانی، اندرزنامه‌ای، سیر صوفیه و غیره ذکر شده‌اند، رگه‌هایی از حقیقت نمود یافته است و تقریباً هیچ داستانی برای مورخ و محقق امروزی خالی از فایده نیست. به عنوان نمونه، می‌توان از حکایات سیاست‌نامه خواجه نظام الملک طوسی یاد کرد که الگوی دولت متمرکز مورد توصیه‌ی او به خداوندان خام و بی‌تجربه‌اش، در اصل بر نمونه‌ی دولت محمود غزنوی استوار است، دولتی که در بسیاری از حکایات و ماجراهای ساختگی او ظاهر می‌شود و از این رو محمود غزنوی بی‌تردید یکی از قهرمانان سیاست‌نامه وزیر سلطان ملک‌شاه سلجوقی است. بدین لحاظ می‌توان دریافت که حکایت‌های سیاست‌نامه از یک جنبه برای ارائه‌ی نمونه‌ای از یک حکومت تمرکز یافته ساخته و پرداخته شده‌اند. به نوشته باسورث، همچنین است داستان‌ها و حکایات کتب دیگری همچون قابوس‌نامه، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، مجمل التواریخ و القصص، کلیله و دمنه و بسیاری آثار تاریخی و ادبی دیگر.

دکتر عبدالحسین زرین‌کوب در مورد اهمیت استفاده از این قبیل متون و نیز مشخصات و نحوه‌ی بهره‌گیری از آن‌ها می‌نویسد:

«در باب طبقات جامعه‌ی اسلامی، از خواص و عوام، کتب قصص و اخلاق و سیاحتنامه‌ها محتوی نکات مفیدست. احوال بعضی طبقات مثل عیّاران و اهل فتوت و لوطیان گاه در بعضی کتابها بیشتر منعکس شده است. چنان که راجع به عیّاران، گذشته از آن چه در تواریخ راجع به آنها آمده است، بعضی داستان‌ها مثل حکایت سمک

عیّار و داستان داراب‌نامه و اسکندرنامه قدیم و امثال آنها متضمن معلومات مهم است. همچنین در باب جوانمردان یا اهل فتوت غیر از آن چه به مناسبت در تواریخ و کتب ادب آمده است، از فتوتنامه‌ها که باقیست، می‌توان استفاده کرد ... چنان که در ادوار بعد نیز نه فقط کتاب‌هایی مانند جوامع الحکایات و زینة المجالس و زهر الربیع و جامع التمثیل درین باب محتوی نکات جالب است، بلکه از کتب ادب و اخلاق و از دواوین مختلف نیز درین باره اطلاعات خوب به دست می‌آید.»

در انتهای این گفتار جا دارد به یک نکته‌ی دیگر هم اشاره شود و آن تفاوت میان داستان‌نویسی دوران گذشته با دوران کنونی، و تفاوت میان رویکرد قصه‌پردازان و قصه‌گویان ادوار قدیم با نویسندگان ادبیات داستانی امروزی است؛ در سده‌های گذشته و حتی تا همین قرون اخیر، رویکرد داستان نویسی عمدتاً در جهت سرگرمی مردم و احیاناً عبرت‌آموزی و دادن پند و اندرز بوده است و به کارگیری ابزار داستان و حکایت در جهت پند و اندرز دادن تا بدان جا بوده که در کتب اندرزنامه‌ای دنیای شرق از همان ادوار تاریخی نخستین، از داستان و قصه برای نصیحت کردن و انتقال تجارب مختلف استفاده می‌شده است. اما داستان‌نویسی دوران معاصر جنبه‌های واقع‌گرایانه‌تری به خود گرفته است، تا حدی که می‌توان گفت به صورت عرصه‌ای برای ابراز و بیان عقاید، آراء، ایدئولوژی‌های گوناگون و یا نقد آرا و افکار و شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جوامع مختلف و بسیاری از موضوعات دیگر درآمده است. البته تنها گستره‌ی ادبیات داستانی در شمول این موضوع قرار نمی‌گیرد و تقریباً تمامی عرصه‌های هنری دیگر دوره‌ی معاصر مانند شعر، موسیقی، تئاتر و سینما نیز در این عرصه جای می‌گیرند. بر مبنای همین تفاوت می‌توان تاریخ ادبیات داستانی ایران را به دو دوره‌ی ادبیات کلاسیک و ادبیات مدرن و نو همچون شعر نو و رمان نو تقسیم کرد. البته بحث تفصیلی درباره‌ی ویژگی‌ها و خصوصیات هر کدام از این دوره‌ها در حدود مقاله‌ی حاضر نمی‌گنجد، ولی آن چه که می‌تواند در این جا مورد تأکید واقع شود این است که در مطالعه‌ی ادبیات داستانی کلاسیک، به طور کلی نمی‌توان انتظار پیام‌ها و رویکردهای گسترده‌ی ادبیات داستانی معاصر را داشت و در عین حال نمی‌توان آن‌ها را به صرف این که مثنی قصه و داستان تخیلی هستند، کاملاً بی‌ارزش تلقی کرده و به یک سو نهاد. از این رو شایسته است که داستان‌های قدیمی نسبت به زمان خودشان ارزیابی شوند تا از این طریق اطلاعات زمان آن‌ها از لابه‌لای قهرمان‌پردازی‌ها و بخت‌های ایزدی قهرمانان‌شان قابل دریافت باشد.

۴. کتاب‌نگاری

۱. باسورث، ادموند کلیفورد. ۱۳۷۲. تاریخ غزنویان. جلد ۲، ترجمهٔ حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
۲. خداداد، فرامرز. ۱۳۵۶. سمک عیّار. با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۳. زرین کوب، عبدالحسین زرین کوب. ۱۳۴۳. تاریخ ایران بعد از اسلام. تهران: اداره کل نگارش وزارت آموزش.
۴. صفاء ذبیح‌ا... ۱۳۷۳. تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۲، تهران: فردوس.
۵. کیا، خجسته. ۱۳۷۵. قهرمانان بادپا در قصه‌ها و نمایش‌های ایرانی. تهران: نشر مرکز.
۶. گیبیار، مارینا. ۱۳۸۲. سمک عیّار: ساختار و مرام آرمانی در داستان فارسی قرون وسطی. ترجمهٔ ع. روح‌بخشان، تهران: آرین‌خو.
۷. ناتل خانلری، پرویز. ۱۳۶۴. شهر سمک، تهران: آگاه.

نقش تنش‌های درون‌ساختاری در بحران‌های سیاسی عهد سلجوقی

سهیلا نعیمی

دانشجوی دوره دکتری دانشگاه خوارزمی

از ص. ۶۹ تا ۸۸

تاریخ دریافت مقاله ۱۳۹۲/۰۵/۳۰ تاریخ پذیرش قطعی ۱۳۹۲/۱۰/۱۰

چکیده

در سده‌های چهارم و پنجم هجری قبایلی از ترکمانان در ایران قدرت را بدست گرفتند. غزنویان اولین گروه از این ترکان بودند که بر حکومت دست یافتند. در اواخر حکومت آنان خاندان سلجوق توانستند با مهاجرت خود از آسیای مرکزی به سوی ایران، به تدریج قدرت را بدست گیرند و یکی از قدرتمندترین حکومت‌های ایران را تأسیس کنند. آنها با بهره‌گیری از عناصر نظامی ترک و دیوانسالاری ایرانی، نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نوینی در جامعه تحت امر خود با الگوی ایرانی اسلامی ایجاد کردند. حاکمیت سلجوقیان با قتل نظام الملک و مرگ ملکشاه روبه افول نهاد و دوره ای از بی‌ثباتی سیاسی آغاز گردید که با قتل طغرل سوم به دست خوارزمشاهیان به اتمام رسید.

سقوط آنها تنها ناشی از ضربه خارجی نبود، بلکه عوامل مهم دیگری نظیر ضعف و اختلافات درونی حکومت در اثر رقابت بین امرای نظامی و دیوانسالاران و پیدایش نهادهای اتابکی و اقطاع داری، تیره شدن روابط بین سلجوقیان و نهاد خلافت، درگیری با اسماعیلیان در آن نقش بسزایی داشت. این پژوهش بر آن است تا با تکیه بر نقش بزرگان عوامل بی‌ثباتی سیاسی در عهد سلجوقی را مورد بررسی قرار دهد. روش کار، روش تاریخی متکی بر توصیف و تحلیل منابع با تکیه بر منابع کتابخانه ای است.

کلید واژگان:

سلجوقیان، امرای نظامی، اقطاع، اتابکان، بی‌ثباتی سیاسی

۱. مقدمه

یکی از دوره‌های با اهمیت در تاریخ ایران دوره ی سلجوقی است. ورود گروهی از ترکان آسیای مرکزی در سده ی چهارم هجری به ایران موجب تجزیه و از بین رفتن حکومت های مستقل و نیمه مستقل و ایجاد یکی از قدرتمند ترین حکومت ها در ایران گردید. طغرل بیک اولین شخص قدرتمند سلجوقی بود که در سال ۴۲۹ هجری در نیشابور حکومت خود را آغاز کرد. در دوران زمامداری او که تا سال ۴۵۵ هجری طول کشید سلجوقیان موفق شدند ضمن از بین بردن دولت غزنوی بر نواحی جیحون و ماوراءالنهر، مناطق قهستان و گرگان و سر انجام هرات، پوشنگ، سیستان و غور را به تصرف خود درآورند. طغرل با از بین بردن حکومت آل بویه و سرنگونی آخرین امیر آن ملک رحیم، قلمرو خود را تا نواحی ری و همدان و اصفهان گسترش داد و سرانجام بر بغداد در سال ۴۴۷ هجری تسلط یافت.

طغرل برای تحکیم اساس حکومت سلجوقی با تلفیق حکومت سیاسی و نظامی با عنصر معنوی و مذهبی و با شناسایی خلیفه به عنوان رییس روحانی، موفق به جلب رضایت و پشتیبانی او و دریافت لقب سلطان شرف و غرب ممالک اسلامی گردید.

دولت سلجوقی بعد از طغرل، در دوران آلب ارسلان توسعه ی بیشتری یافت. بدین معنی که از غرب و شمال غربی نواحی ارمنستان و گرجستان تا نواحی سوریه و سواحل شرقی مدیترانه نیز به قلمرو آنان اضافه شد. باید اضافه نمود به وجود آمدن حکومتی با چنین قدرت و قلمروی معلول عواملی چون تجزیه و ضعف قدرت سیاسی و مذهبی خلافت اسلامی و انحطاط حکومت‌های ایرانی بوده است. علاوه بر این موارد، پیدایش فرق و دسته‌های مذهبی نوین، همچون اسماعیلیان و شیعیان را نیز باید افزود.

به طور کلی عصر سلجوقی را در ایران که از سال ۴۲۹ هجری شروع می شود، می‌توان به دو دوره تقسیم کرد. دوره‌ی نخست با آمدن آنها به ایران تا مقارن حکومت سلطان سنجر (سال ۵۵۱ هجری) ادامه داشت که پایان دوره‌ی سلجوقیان بزرگ نیز خوانده می شود. دوره دوم سلاجقه، آغاز دوره‌ی اتابکان است. در این دوره اقطاعات رواج بیشتری پیدا می‌کند و سیاست‌های متمرکز دولتی فراموش می‌شود و واحد های سیاسی و اقتصادی مستقلی در ایران پدیدار می‌گردد.

پیدایش اتابکان فارس، آذر بایجان، لرستان و دولت‌های کوچک سلجوقی در نواحی عراق مرکزی و کرمان و یزد و علاوه بر این‌ها رشد دولت غوریان در شرق هرات و خوارزمشاهیان در نواحی خوارزم و اعلام استقلال از خلافت و حکومت سلجوقی یکی از بزرگترین تجزیه های دولتی و بی ثباتی سیاسی در طول تاریخ ایران را رقم زدند. پژوهش حاضر در تلاش پاسخگویی به این پرسش است که بزرگان و سران خاندان سلجوقی چه نقشی در بی ثباتی و سقوط حکومت سلجوقی داشتند؟

با توجه به سؤال فوق فرضیه ای که می‌توان ارائه داد این است که اختلاف بین سران و بزرگان که بطور مشخص بعد از مرگ ملک‌شاه و نظام الملک رخ داد با بهره گیری از دخالت امرای نظامی بر سر کسب قدرت مشکلاتی برای سلجوقیان ایجاد کرد و در نهایت به سقوط حکومت انجامید.

۲. درگیری‌های داخلی و اختلاف بین سران و بزرگان در بی‌ثباتی سیاسی

برخی از عواملی که منجر به بی‌ثباتی در حکومت سلجوقیان گردید را باید در اختلافات بین بزرگان و شاهزادگان و درباریان و سایر رقبای سیاسی دانست. اغلب این اختلافات بر سر مسأله جانشینی صورت می‌گرفت. عمده این اختلافات پس از مرگ سلطان رخ می‌داد و شاید برجسته ترین نمونه آن را بتوان بعد از مرگ ملک‌شاه مشاهده نمود.

این اختلافات معمولاً از سوی خاندان اصلی سلجوقی و از درون دربار هدایت می‌شد. در این بین نقش وزراء در حمایت از گروهی به نفع دیگر گروه‌ها را نباید از نظر دور داشت. گاه در این اختلاف امراء نیز نقش داشتند. غیر از موارد ذکر شده، به اختلافاتی که سلطان جدید با دیگر مدعیان داخلی همچون عمو، برادران یا رقبای سیاسی و امرای نظامی و جنگ با فرماندهان و حاکمان مرزی و یا برخی از شهرها داشت بایستی اشاره شود.

جنگ در نواحی دیگر به ویژه نواحی مسیحی نشین، هرچند می‌توانست مشروعیت حکومت سلاطین سلجوقی را از سوی خلیفه به همراه داشته باشد و نشان از قدرت نظامی سلجوقیان داشت، اما اغلب این جنگ‌های بی‌حاصل در عمل بدون آنکه به نتیجه‌ای قابل توجه برای مردم ختم شود، باعث قحطی، کاهش نفوس و منابع اقتصادی و کشاورزی می‌شد، اگرچه در منابع به واکنش مردم در مقابل این مشکلات اشاره‌ای نشده است، اما می‌توان دریافت که این جنگ‌ها به هر بهانه‌ای که صورت گرفته باشد، خساراتی بر مردم تحمیل می‌کرده است. کشمش بر سر کسب قدرت سیاسی، شناخته شده‌ترین اختلافات درون درباری بوده است. چنانکه ذکر شد بیشتر این اختلافات از سوی اعضای جاه طلب خاندان سلجوقی و زنان دربار به جهت جانشینی فرزند خود پس از مرگ پادشاه هدایت می‌شده است.

طغرل سلجوقی (۴۳۱-۴۵۵ هـ ق) پایه گذار حکومت سلجوقی، در منابع به عنوان فردی خردمند و صبور مطرح است. در مورد او ذکر شده که برخی از نزدیکان و از خواص او به ابی‌کالیجار پنهان از چشم او نامه می‌نوشتند اما وی با آنکه از این مطلب خبر داشت، به روی خود نمی‌آورد «...مردی بیدادگر، ستمکار و سنگدل بود. سپاهیانش اموال مردم غصب می‌کردند و دست آنها شبانه روز بر هستی مردم آزاد بود...». (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج.۱۶: ۳۷۹) طغرل در سال ۴۳۳ وارد گرگان شد و برای برقراری صلح صد هزار دینار بر مردم تعیین کرد و پس از آن شهر را به مرداویج سپرده بود. (همان، ۲۰۴)

وی از سوی خلیفه رکن‌الدین لقب گرفته بود. از جمله مسائلی که منجر به بروز بی‌ثباتی در حکومت وی شد، شورش برادر بزرگتر او مسعودبن محمد بود. وی سه سال و دو ماه سلطنت کرد و سرانجام در سال ۵۲۹ هـ ق در حالی که بیست و پنج سال از عمرش سپری شده بود، فوت کرد. (مستوفی ۱۳۶۴، ۴۵۵-۴۵۴)

ابراهیم ینال در سال ۴۴۰ هـ ق به هدف جهاد به روم حمله کرده بود. ابن اثیر سبب این شورش را چنین بیان می‌کند «گروه» بسیاری از غزاها از ماوراءالنهر بر ینال وارد شدند. ینال به آنها گفت بلاد من برای جای دادن شما و رفع نیازمندی‌هایتان تنگ است و رأی من اینست که به غزا به روم بروید و در راه خدا جهد کنید و غنیمت بیاپید. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج.۱۶: ۲۵۰) این مورخ همچنین اشاره می‌کند که یکسال بعد از این ماجرا، ابراهیم علیه برادرش شورش نمود.

علت این شورش آن بود که طغرل از وی خواسته بود که همدان و برخی از قلاعی که در آن نواحی گرفته تسلیم او کند، اما ابراهیم ینال امتناع ورزید و وزیر خود ابا علی را به تلاش در اختلاف بین او و برادرش متهم کرد. ابراهیم با پناهنده شدن به دژ سرماج از اطاعت برادرش سرباز زد. این اختلاف به جنگ چهار روزه ای بین طغرل و ابراهیم ینال و در نهایت با پیروزی طغرل خاتمه یافت. (۴۵۰ هـ ق) (همان، ۲۶۰: ۳۲۵). ج.۴: ۳۲۵) چنانچه در مبحث قبلی اشاره شد، طغرل در این زمان با درخواست کمک خلیفه القائم و شورش بساسیری علیه او روبرو بود. این شورش مشکلاتی برای خلیفه در بغداد به وجود آورد و باعث فرار رئیس الرؤسا از دارالخلافه شده بود. (نخجوانی ۱۳۵۷، ۲۵۴)

شورش ابراهیم ینال منجر شد تا ابتدا، طغرل از شر اعضای جاه طلب خاندان سلطنتی رها شود. در این زمان چغری بیک در خراسان فوت شده بود و فرزندش الب ارسلان جای او را گرفته بود. الب ارسلان با اطلاع از شورش ابراهیم ینال به کمک عمویش طغرل شتافت و در نواحی ری به او پیوست. آنها توانستند در نزدیکی همدان به جنگ با ابراهیم رفته و با او بجنگند. به فرمان طغرل «به زه کمان مقتول گشت». (میرخواند ۱۳۸۰، ج.۴: ۳۲۵۲-۳۱۵۲) نخجوانی پیروزی طغرل بر ابراهیم را نتیجه ی کمک های الب ارسلان می‌داند. (نخجوانی، ۱۳۵۷، ۲۵۵)

مرگ طغرل در سال ۴۵۵ هـ ق و در سن هفتاد سالگی رخ داد. بدون اینکه فرزندی از خود باقی بگذارد. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج.۱۶: ۳۷۷؛ حسینی ۱۳۸۲، ۵۱) مرگ او در جیرفت از توابع کرمان اتفاق افتاد. با مرگ او بی‌ثباتی و هرج و مرج همه جا را فرا گرفت. «...علامات قیامت پدید آمد و ترکان در شهر افتادند و چهار پای اهل قلم و رعیت را بغارت بردند و معارف خواجهگان را در کوی برهنه می‌کردند...». (ابوحامد کرمانی ۲۵۳۵، ۶۵)

چنانچه ذکر شد پس از مرگ طغرل بنا به تأکید طغرل، الب ارسلان (حک ۴۶۵-۴۵۵ هـ ق)، برادرزاده‌ی وی به سلطنت رسید. وی فرزند چغری بیک بود. مرگ او در سال ۴۵۱ هـ ق اتفاق افتاد و پس از او پسرش

البارسلان حاکم خراسان شد، فرزندان دیگر او غیر از الب ارسلان، یاقوتی، سلیمان و قاورت بیک بودند. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۶: ۳۵۸)

الب ارسلان همچون عمویش طغرل درگیر مسایل داخلی و شورش بزرگان علیه حکومت بود. الب ارسلان در سال ۴۲۰ هـ ق به دنیا آمد. (همان، ۱۸۳) منابع در سال وفات او اختلافی ندارند اما برخی از آنان سال تولد الب ارسلان را در ۴۲۱ هـ ق می‌دانند. (میرخواند ۱۳۸۰، ج. ۴: ۳۱۷۱) مدت حکومتش دوازده سال بود و دو سال در زمان عموی خود طغرل، به عنوان نماینده او حکومت کرد. (مستوفی ۱۳۶۴، ۴۳۳؛ میرخواند ۱۳۸۰، ج. ۴: ۳۱۷۱) در منابع در مورد خصوصیات الب ارسلان مطالب چندی گفته شده است.

«الب ارسلان تاریخ ملوک و آداب آنان را بسیار می‌خواند و چون حسن سیرت او بین ملوک شهرت یافت و حفظ عهد و پیمان او زبانزد همگان شد به اطاعت از او، پس از امتناع، اذعان نموده و گردن نهادند و از اقصای ماوراءالنهر تا اقصای شام به حضور او رسیدند» (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۵۱)

الب ارسلان نسبت به حال رعیت بسیار توجه داشت. زمانی مطلع شد یکی از غلامان وی مالی را از مردی روستایی ربوده است. آن غلام را دستگیر و به دار آویخت. با دیدن این رفتار از الب ارسلان «...مردم به خود لرزیدند و از تجاوز به دارائی دیگران دست بکشیدند». (همان، ۵۱) ناگفته پیداست که این امر تا چه اندازه می‌توانست منجر به برقراری امنیت و ثبات سیاسی در این عهد گردد.

در ۴۵۶ هـ ق الب ارسلان در کنار وزیر خود نظام الملک به شهر آنی حمله کرد. در این نبرد وی ملکشاه را به جای خود به عنوان فرماندهی سپاه تعیین و نظام الملک را نیز به وزارت وی انتخاب کرد. آن‌ها تمام عبادتگاه‌ها را خراب و به جای آن مسجد بنا کردند. (همان، ۱۲-۱۱)

وی در طول سلطنت خود توانست در سال ۴۵۹ هـ ق بر فارس مسلط شود و با تصرف قلعه‌ی آنجا حکمران آن معروف به فضلون را به اسارت بگیرد (همان، ۲۸ - ۴۷) و بر شبانکاره حمله و «خلقی بسیار از ایشان بکشت». (راوندی ۱۳۶۴، ۱۱۸) علت تسلیم قلعه‌ی فارس این بود که ناگهان تمامی چاه‌های آبی که در قلعه وجود داشتند خشک شد. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۴۷)

در فتح استخر با اعزام نظام الملک به آن سو، وی مقامی بلند در نزد سلطان یافت و منزلت او در دید سلطان افزایش یافت. (همان، ۲۸) در سال ۴۶۳ هـ ق بود که آوازه‌ی نفوذ و قدرت سلطان باعث شد که محمود بن صالح بن مرداس به جهت ترس از قدرت او، در حلب به نام خلیفه القائم بالله و الب ارسلان خطبه بخواند. (همان: ۳۸) در همین سال بود که جنگ الب ارسلان با روم منجر به دستگیری و اسارت رومانوس دیوجانوس شد و الب ارسلان فرزند خود ملکشاه را به جانشینی خود انتخاب کرد. (آقسرایی ۱۹۴۳، ۱۷؛ ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۴۰؛ ابن العبری ۱۳۷۷، ۲۵۹-۲۵۸)

علاوه بر اینکه وی فردی خردمند بود تا جایی که امکان داشت به «گفته‌های سخن چینان گوش نمی‌داد... در تمام بلادش نه جنایتی و نه مصادره اموالی وجود نداشت. از رعایا قانع بر گرفتن خراج اصلی بود و محض ارفاق به احوال آنان خراج را در سال دوبار در دو قسط می‌گرفت». (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۵۱-۵۰)

الب ارسلان پس از مرگ طغرل گرفتار شورش‌های داخلی برای کسب قدرت بود. شورش قتلش علیه او نمونه‌ای از آن درگیری‌ها بود. با مرگ طغرل او ادعا کرده بود که برای رسیدن به سلطنت شایسته تر از الب ارسلان است و لذا به شهر ری آمد و آنجا را محاصره کرد. در نواحی اسفراین مبادرت به جنگ با الب ارسلان کرد. در این میان جمعیت زیادی از مردم کشته شدند. (آقسرایی ۱۹۴۳، ۱۶)

الب ارسلان مطلع شد که شهاب‌الدوله قتلش علیه او دست به شورش زده است. قتلش نیز با اصرار بر حق پادشاهی خود، از پادشاهان قونیه و ملطیه درخواست کمک کرده بود و الب ارسلان بعد از اینکه از این امر اطلاع یافت سپاهی بزرگ ترتیب داد و علیه او به جنگ برخاست. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۸)

الب ارسلان از نیشابور به ری رفت و زمانی که به دامغان رسید به او پیام داد که از شورش علیه او منصرف شده و از عصیان خود دست برداشته است. الب ارسلان به او حق خویشاوندی را یادآور شده بود؛ اما این مطلب تأثیری در اقدامات بعدی قتلش نداشت. (همان، ۹-۸) این نکته نشان می‌دهد که الب ارسلان تلاش داشت با

هر طریق ممکن از برخورد و درگیری‌های داخلی خاندان سلجوقی جلوگیری نماید و ثبات سیاسی حکومت را با تدبیر حفظ نماید.

الب ارسلان خود شخصاً جنگ را فرماندهی و هدایت می‌کرد و این امر بیانگر ثبات سیاسی در این زمان است. چرا که سلاطین اولیه‌ی سلجوقی کار جنگ را به فرماندهان واگذار نمی‌کردند و مستقیم در جریان امور بودند و در لشکرکشی‌ها شرکت داشتند. در این جنگ نظام الملک هم در کنار الب ارسلان حضور داشت و این حضور البته به نفع قتلش بود چراکه، قتلش فرار کرد و به قلعه‌ی گردکوه پناه برد. این قلعه از جمله پناهگاه‌های او بود. وقتی به دست الب ارسلان اسیر شد «...سلطان خواست او را بکشد، نظام الملک او را از این کار باز داشت، پس آنها را بخشید و آزاد کرد». (همان، ۹)

نظام الملک به سلطان یاآور شده بود که در این جنگ لشکری از خراسان مهیا دیده که «تو» را یاری کرده و شکست تو نخواهند و بدون تو تیرهایی رها کنند که خطا نکنند و آنان علماء و زهادند که با احسان بدان‌ها از بزرگترین یاران تو می‌باشند. (همان، ۹)

در سال ۴۵۶ الب ارسلان گرفتار شورش دیگری از ناحیه‌ی بزرگان علیه خود بود. این شورش را عموی الب ارسلان فخرالملک بیغو بن میکائیل در هرات هدایت می‌کرد. الب ارسلان وی را در هرات محاصره کرد. «لب ارسلان او را به جانش ابقاء کرد و مورد تکریم قرار داد و در مصاحبت بوی نیکی روا داشت». (همان، ۷) حضور شخص سلطان در جنگ و دفع شورش‌ها و از طرفی بخشیدن فرد یاغی، به جهت جلوگیری از کشتارهای خانوادگی و تلاش در جهت خاتمه دادن به اختلافات و ستیزه‌های خانوادگی از سوی الب ارسلان جلب نظر می‌کند.

شورشی که الب ارسلان از سوی بیغو و قتلش دید نقطه‌ی شروعی در روابط بین سلطان و خانواده‌اش بود. وی به خوبی دریافت که باید نظارت خود را بر اعضای جاه طلب خاندانش از طریق ایجاد ارتشی ثابت اعمال کند. (لمبتون ۱۳۶۳، ۲۶)

در سال ۴۵۹ هـ ق الب ارسلان گرفتار شورش دیگری از جانب یکی از اعضای خاندان سلجوقی برای کسب قدرت شد. این شورش از سوی قرا ارسلان حاکم کرمان ایجاد شده بود. (فسایی، ۱۳۶۷، ۲۳۳) به همین سبب الب ارسلان به سمت اصفهان حرکت کرد. علت شورش این بود که پادشاه کرمان قرا ارسلان به تشویق وزیر «نادان» خویش «در» برابر سلطان نافرمانی آغاز کرد. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۲۷؛ حسینی ۱۳۸۲، ۶۸) الب ارسلان در این نبرد موفق بود و توانست حریف را شکست دهد.

آنچه در برخورد الب ارسلان با والی کرمان جلب نظر می‌کند این است که الب ارسلان سرزمین کرمان را دوباره به او پس داد و «...چیزی از حال او را دگرگون نساخت...». (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۲۸) نکته‌ای که در این رویداد به عنوان ثبات سیاسی جلب نظر می‌کند، حضور سلطان در جنگ و رفتار سیاسی اوست. قرا ارسلان در برابر الب ارسلان گریخت و به جیرفت پناه برد؛ و نماینده‌ای نزد سلطان فرستاد و از وی طلب بخشش کرد. سلطان او را بخشید و جنگ خاتمه پیدا کرد. (همان، ۲۷) بدون اینکه ادامه‌ی جنگ تلفات انسانی دیگری به همراه داشته باشد. وی با سپردن آن نواحی به حاکم و بخشیدن اقطاعاتی به فرزندان حاکم، دل حاکم کرمان را به دست آورد و مانع از ایجاد شورشی مجدد علیه خود شد.

شورش قاورد برادر الب ارسلان نمونه‌ای دیگر از شورش‌هایی بود که در حکومت الب ارسلان رخ داد. الب ارسلان برادرش قاورد بن جغری بک را به فارس و به جنگ با فضلوپه شبانکاره فرستاد. وی توانست آن مناطق را تصرف کند اما پس از مدتی بر برادر عاصی شد. الب ارسلان با او جنگید. هرچند پس از شکست بر این عنصر یاغی هم رحم کرد و او را بخشید. (میرخواند ۱۳۸۰، ج. ۴: ۳۱۶۳-۳۱۶۲؛ مستوفی ۱۳۶۴، ۴۳۳)

در سال ۴۵۶ هـ ق این سلطان سلجوقی شورش دیگری را شاهد بود. این شورش، شورش صغانیان بود که فردی به نام موسی آن را رهبری می‌کرد. سلطان به صغانیان رفت. موسی در برابر سلطان فرار کرد و به دژی در کوه پناهنده شد. الب ارسلان دژ را تصرف کرد، موسی را به اسارت گرفت و فرمان قتل او را صادر کرد. تلاش موسی برای رهایی از مرگ نتیجه نداد و با اینکه مال بسیار زیادی در قبال بخشش خود به الب ارسلان پیشنهاد کرده بود، این امر تأثیری در تصمیم سلطان نداشت. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۷) این نکته در زندگی وی بسیار حائز

اهمیت بود و عبرتی برای دیگران شد. چرا که وی در طی این سال‌ها بر اعضای خاندان سلطنتی بخشیده بود و همچنان آنان را برای خود حفظ کرده بود.

جنگ‌های بی حاصل در ایام سلطنت او را می‌توان در ایجاد بی ثباتی سیاسی این عهد دخیل دانست که تنها نکته‌ی مثبت آن حضور پادشاه در کنار سپاه در جنگ بود. در سال ۴۵۶ هـ ق وی به روم حمله کرد. کشتار وسیعی از مردم مسیحی صورت گرفت و به تبع آن اموال فراوانی به دست مسلمانان افتاد. شهرهای آنان در آتش خشم سلطان سوخت و هستی آنان غارت شد. (همان، ۱۳-۱۲) خواند میر از ازدواج دختر قیصر روم با فرزند الب ارسلان موسوم به ملک ارسلان اشاره می‌کند این در حالی است که ابن اثیر به این موضوع در اثر خود اشاره نکرده است. (میرخواند ۱۳۸۰، ج. ۴: ۳۱۶۰) نمونه‌ای از این اقدامات در زمان حکومت ملکشاه و در مورد تصرف یمن هم رخ داده بود. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۱۸۱)

الب ارسلان در آخرین سال سلطنت خود نیز از این شورش‌ها بی نصیب نماند. در واقع می‌توان ادعا کرد بیشتر ایام سلطنت او همچون ملکشاه صرف شکست دادن اعضای جاه طلب خاندان سلجوقی شد. سال ۴۶۵ هـ ق از چند جنبه در حکومت او دارای اهمیت بود. آخرین جنگ او در حقیقت طومار زندگی او را در هم پیچید. منابع عصر سلجوقی از شورش دیگری در این سال از جانب حاکم ماوراءالنهر یاد می‌کنند. الب ارسلان به ماوراءالنهر به قصد جنگ با شمس الدین تکین بن طمقاج رفت. بنا بر روال معمول سلطان شخصاً در این نبرد حضور داشت و لشکریان سلطان توانستند نهبان قلعه موسوم به یوسف برزمی را اسیر کرده و او را نزد سلطان آورند. (راوندی ۱۳۶۴، ۱۲۱-۱۲۰) همو بود که با فرصت پیش آمده توانست زخمی کاری بر الب ارسلان بزند و او را بکشد. هر چند با دادن زندگی خود نیز مجازات شد. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۴۹؛ ابن العبری ۱۳۷۷، ۲۶۰-۲۵۹؛ میرخواند ۱۳۸۰، ج. ۴: ۳۱۷۰-۳۱۶۹؛ فسایی ۱۳۶۷، ج. ۱: ۲۳۴-۲۳۳؛ منشی کرمانی ۱۳۶۴، ۲۴)

زمانی که سلطان مجروح شد وصیت کرد که فرزندش ملکشاه پس از وی به سلطنت بنشیند. (ابن العبری ۱۳۷۷، ۲۶۰) جنازه‌ی سلطان را به مرو بردند و در کنار جنازه‌ی پدرش به خاک سپردند. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۵۰) فرزندان او غیر از ملکشاه عبارت بودند از ایاز و تکش و بوری برس و تتش و ارسلان ارغو و ساره و عایشه و یک دختر دیگر. (همان، ۵۲-۵۱) راوندی قید می‌کند او از بین ده پسری که داشت ولیعهدی خود را به ملکشاه سپرده بود. (راوندی ۱۳۶۴، ۱۲۳) ملکشاه اگرچه بزرگترین فرزند نبود اما با سعی و تلاش نظام‌الملک به سلطنت رسید. (مستوفی ۱۳۶۴، ۴۳۴) الب ارسلان قبل از مرگش قلمرو را بین فرزندان خود تقسیم کرده بود و ملکشاه را که ولیعهد بود نواحی فارس و اصفهان بدو سپرد. به فرزند دیگرش حکومت مرو و خوارزم را داد و از آنجا که رفتار یبغو عمومی طغرل و حاکم هرات با مردم این شهر خوب نبود وی را از سمت خود برکنار کرد و این شهر را به یکی دیگر از فرزندان خود سپرد. (میرخواند ۱۳۸۰، ج. ۴: ۳۱۶۵) این اقدام الب ارسلان در حفظ ثبات سیاسی بی تأثیر نبود. از سویی اداره‌ی قلمروهای سلجوقی به دست افرادی مورد اعتماد سپرد و از جانبی تلاش داشت تا مردم از عملکرد والیان رضایت داشته باشند و از شورش‌های مردمی علیه سلجوقیان جلوگیری نماید.

ملکشاه (حک ۴۶۵-۴۸۵) نیز از درگیری‌های داخلی بی نصیب نماند. می‌توان گفت این اختلافات به ویژه بر سر جانشینی او پس از مرگ او نیز شدت داشت. تا زمانی که او زنده بود با قدرت و در کنار وزیر مدبری چون نظام‌الملک توانست بر آنها غلبه کند؛ اما پس از مرگ رفته رفته عناصر سقوط سلجوقی در کنار یکدیگر، زمینه‌های بحران و سرانجام سقوط حکومت را آماده کرد. بخشی از این مطالب در مباحث قبلی اشاره شده است اما لازم است به دلیل فاصله نگرفتن از موضوع پژوهش، به شورش‌ها و اختلافاتی پرداخته شود که در این عصر مشکلاتی برای حکومت سلجوقی فراهم آورد.

ملکشاه در سال ۴۴۵ هـ ق متولد شد و سی و هشت سال عمر کرد و بیست سال حکومت کرد. (راوندی ۱۳۶۴، ۱۲۵-۱۲۴) در برخی از منابع ولادت او در سال ۴۴۷ هـ ق ذکر شده است. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۱۸۸) برخی از منابع مدت سلطنت وی را هفده سال دانسته‌اند. (حسینی ۱۳۸۲، ۹۵) وی پادشاهی عادل بود. رعایت حال رعیت می‌کرد و قدر علما و دانشمندان را می‌دانست. در گاه او مأمّن علما و دانشمندان بود و هر یک از آنان بهره‌ای از صلّه و انعام وی می‌بردند. (آقسرایبی ۱۹۴۳، ۲۱)

منابع بر عدل او تأکید بسیار دارند و اشاره کردند که در روزگار حکومت او هیچ کس فرصتی برای ظلم به کسی نمی‌یافت چرا که «...اگر از کسی خلافی ظاهر شدی مستوجب سیاست و غرامت گشتی» «...و قاعده او چنان بود که به هر شکاری که بزدی یک دینار مغربی به درویشان به صدقه دادی...». (همدانی ۱۳۸۶، ۳۵-۳۴) «...و عدل و سیاست سلطان ملکشاه تا حدی بود که در عهد او هیچ متظلم نبودی و اگر متظلم بیامدی او را حجاب نبودی با سلطان مشافهه سخن گفتی و داد خواستی...». (راوندی ۱۳۶۴، ۱۳۱)

همچنین در ذکر حکومت ملکشاه ذکر می‌کند که: «پدران» سلطان ملکشاه جهانگیری کردند و او جهانداری... (همان، ۱۲۶)» در منابع به نمونه‌هایی دیگر از عدالت و توجه به حال رعیت از سوی وی اشاره شده است. زمانی که تکش برادرش علیه او سر به شورش برداشت، در جنگ با او از مشاهد عبور می‌کرد، به زیارت مقبره‌ی امام رضا (ع) رفت. به نظام‌الملک گفت از خدا خواستم که «...خداوند» آنکس که برای مسلمانان اصلح و برای رعیت انفع است همو را یاری کند «(ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۱۸۹-۱۸۸)

وی از خلیفه لقب جلال الدوله معزالدین لقب گرفته بود. (مستوفی ۱۳۶۴، ۴۳۹) ملکشاه اگر چه رسماً به عنوان ولیعهد الب ارسلان انتخاب شده بود، اما «طلبان ملک بسیار بودند». (همدانی ۱۳۸۶، ۳۲) اولین درگیری‌ها از سوی خاندان خود را زمانی مشاهده کرد که بعد از مرگ پدرش از خراسان به عراق آمد. در این زمان با شورش عموی خود قاورد روبرو شد که با سپاهی بزرگ از کرمان به عراق آمد. در سال ۴۶۶ هـ ق وی در راه بسیاری از سپاهیان خود را از دست داد و به سلطان ملکشاه نوشت که: «من برادر بزرگم و تو فرزند کوچکی. بدین علت به میراث برادرم، سلطان الب ارسلان از تو سزاوارترم». (حسینی ۱۳۸۲، ۸۲) این جنگ سه شبانه روز طول کشید. سرانجام قاورد به اسارت افتاد و اموال و خزائن و دارایی‌های فراوان او و لشکرش همه به دست ملکشاه افتاد. (راوندی ۱۳۶۴، ۱۲۶؛ همدانی ۱۳۸۶، ۳۲؛ مستوفی ۱۳۶۴، ۴۳۴) «گویند او را چهل دختر بود و نه پسر و چون مدت ملکش به سی و نه سال رسید او را هوای مملکت عراق خواست و لشکر کشید...». (شبانکاره ای ۱۳۶۳، ۱۸۹)

ضمن این که درگیری‌های این چنین سلطان را از امور اساسی اداری و حکومت باز می‌داشت، آنچه در این جریان بیشتر جلب توجه می‌کند اقدامات خود سرانه‌ی سپاهیان با قاورد است. قاورد را بعد از اسارت در چادر امیر سوتکین باز داشت کردند. وی پیشنهاد کرد تا رهایش کنند تا به عمان بازگردد و نسبت به سلطان عمومی فرمانبردار و پدري مهربان گردد؛ اما سپاهیان از ترس آزادی او این پیام را به سلطان نرساندند و او را خفه کرده و کشتند. (حسینی ۱۳۸۲، ۸۳) در برخی از منابع آمده او را با زهر مسموم کردند و دو پسرش را زیر پای فیل انداختند. (همدانی ۱۳۸۶، ۳۳)

این دو پسر که در جنگ با ملکشاه در کنار پدرشان قاورد بودند، توران شاه و سلطان شاه نام داشتند. هر دو را میل کشیده بودند اما کور نشدند. برخی از منابع بر خلاف سخن همدانی ذکر می‌کنند که ترکمانان سلطان شاه را دزدیدند و به کرمان آوردند و بر تخت سلطنت نشانند. ملکشاه به کرمان آمد و سلطان شاه با ندامت و خضوع پیش آمد، ملکشاه از خون او و خاندانش گذشت. وی که سوگند خورده بود کرمان را ویران کند به جهت حرمت سوگند خود تنها دستور داد تا «قدری از برج و بارو بکنند صدق سوگند را». (شبانکاره ای ۱۳۶۳، ۱۸۹) سلطان شاه تا سال ۴۴۷ هـ ق زنده بود. (همان، ۱۸۹)

نزاع‌های درون‌خاندان سلجوقی به شورش‌های مذکور ختم نشد. در سال ۴۷۱ هـ ق ملکشاه با شورش یکی دیگر از برادرانش به نام تتش که حاکم شام بود مواجه شد. در این سال تاج الدوله تتش بن الب ارسلان دمشق را تصرف کرد و یکسال بعد از آن توانست شهر حلب را نیز به تصرف خود در آورد. ملکشاه شام را محاصره کرد و مردم در این زمان دچار گرسنگی سختی شدند. بسیاری از ترکمانان با تتش همراه بودند و اتسز حکمران دمشق برای وی پیام فرستاد و کمک خواست. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۹۲-۸۸)

در سال ۴۷۳ هـ ق ملکشاه گرفتار شورش دیگری از سوی یکی از اعضای خاندان سلطنتی علیه خود بود. (حسینی ۱۳۸۲، ۹۸) این شورش از جانب برادرش تکش صورت گرفته بود. قبل از آن باید یاد آور شد زمانی که ملکشاه در ری بود خبر یافت که برادرش ایاز در بلخ در گذشته است. در این هنگام وی شهاب الدوله ملک

تکش را خلعت بخشید و حکومت بلخ و طخارستان را به وی سپرد. بعدها ولایت خراسان را نیز به آن اضافه کرد. (همان، ۸۴) در بازگشت ملکشاه به حلب «شاهزاده شهاب الدوله تکش را خذلان فرا گرفت و شیطان او را بفریفت و سرکشی آغازید و دشمنی پیشه کرد». (همان، ۸۸)

شاید بتوان گفت زمینه‌های این شورش را خود ملکشاه مهیا کرده بود. زمانی که ملکشاه عازم ری بود و از سپاهیان سان دید، هفت هزار نفر از سپاهیان که وضعیت رضایتمندی از نگاه سلطان نداشتند اخراج شدند. مشکلات ناشی از این تصمیم را نظام الملک به شاه گوشزد کرده بود. با این وجود سپاهیان اخراجی که حرفه‌ی دیگری جز سپاهیگری نداشتند دور تکش جمع شدند. وی که منتظر فرصتی برای عصیان بود این فرصت را غنیمت شمرد و علیه ملکشاه دست به شورش زد و به طمع دستیابی بر خراسان عازم نیشابور شد. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۹۵) تحریک اطرافیان وی نیز در ترک اطاعت از برادر در این شورش بی‌تأثیر نبود. (همان، ۱۱۳)

وقتی اخبار این ماجرا به گوش ملکشاه رسید، عازم خراسان شد و در این هنگام تکش از تصرف نیشابور بازماند. همین‌که تکش از نزدیک شدن سلطان آگاه شد از نیشابور عازم ری شد و در قلعه‌ی ترمذ متحصن شد. وی به جهت آزادی خود تعدادی از سپاهیان سلطان را که به اسارت گرفته بود آزاد کرد و پس از آن صلحی بین هر دو بسته شد. ملکشاه به همین اندازه در تنبیه او رضایت داد. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۹۶) این در حالی است که در منبعی دیگر می‌خوانیم سلطان «... او را بگرفت و میل کشید». (همان، ۱۱۴؛ مستوفی ۱۳۶۴، ۴۳۴)

نزاع‌های درون خاندان سلجوقی همچنان ادامه داشت. در سال ۴۷۴ هـ ق ملکشاه با شورش یکی دیگر از برادرانش به نام تتش که حاکم شام بود مواجه شد. در این سال تتش، بعد از بازگشت شرف الدوله از دمشق قصد تصرف کرانه‌های شام را داشت. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۹۹) در جنگ با تتش ملکشاه دو تن از امرای برجسته‌ی نظامی به نام‌های بزاق و قسیم الدوله آق سنقر را از دست داد. (حسینی ۱۳۸۲، ۱۰۰)

اختلافات بر سر جانشینی به زمان سلطنت و حیات ملکشاه محدود نشد. این اختلافات با مرگ ملکشاه وارد مرحله‌ی جدیدی شد که در آن غیر از امرای نظامی و شاهزادگان درباریان دیگری چون وزراء و خاتونان درباری نیز نقش داشتند. فرزندان ملکشاه عبارت بودند از رکن الدین برکیارق، غیاث الدین محمد، ابوالحارث سنجر و محمود که از همه کوچکتر بود. (همان، ۹۸) باید یا آور شد که بخشی از این بی‌ثباتی در دوران حکومت وی اتفاق افتاد. هر چند وی موفق به سرکوب یاعیان و متمردان شد با این وجود برخی از سیاست‌های او در برابر سپاه و همچنین اختلاف سیاسی با نظام الملک در این امر بی‌تأثیر نبودند. به ویژه آنکه وی پس از نظام الملک اعضای دیوان را تغییر داد «... و آن نیز بر او مبارک نیامد. نشاید پادشاه را به هیچ وجه بندگان قدیم خود را آزردن و از مرتبه و درجه بینداختن». (همدانی ۱۳۸۶، ۳۶)

محمود در سال ۴۸۰ هـ ق متولد شد. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۱۳۸) مادر وی ترکان خاتون نقش زیادی در درگیری‌های دربار و کسب قدرت برای فرزند کوچک خود برآمد. وی فرزند دیگری بنام احمد داشت که در سال ۴۸۰ هـ ق وی را به عنوان ولیعهد پذیرفته بود و خلیفه‌ی عباسی نیز آن را تأیید کرده بود اما در سن یازده سالگی و در سال ۴۸۱ هـ ق وی را از دست داده بود. (همان، ۱۴۵-۱۳۹)

اختلاف بر سر جانشینی اولین مساله‌ای بود که حکومت سلجوقی را بعد از مرگ ملکشاه تهدید می‌کرد. سلطان ملکشاه در بغداد مرد، منابع خوردن گوشت شکار را علت مرگ او می‌دانند. همسرش ترکان خاتون معروف به خاتون جلالی جنازه‌ی او را پنهانی از بغداد خارج کرد. (همان، ۱۸۷) ترکان خاتون دختر طمغاج خان و از نسل افراسیاب ترک بود. (راوندی ۱۳۶۴، ۱۳۳)

ترکان خاتون خبر مرگ سلطان را از دیگران پنهان کرد. اموال بسیاری را در بین امرای نظامی پخش کرد تا آن‌ها را با خود همراه کند. این اقدامات با تشویق وزیر او تاج الملک ابوالغنائم صورت می‌گرفت. (همان، ۱۳۳) ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۱۸۸؛ ابن العبری ۱۳۷۷، ۲۷۱)

ترکان خاتون قبل از آن تلاش کرده بود تا روابط نظام الملک با ملکشاه را تیره کند و سلطان را نسبت به وی بدبین سازد. این اقدام به جهت کسب قدرت برای فرزندش محمود صورت گرفت. نظام الملک که چندان تمایلی با سلطنت محمود نداشت، سلطان را به سلطنت برکیارق متمایل می‌کرد. (مستوفی ۱۳۶۴، ۴۳۸-۴۳۷) به همین

واسطه ترکان خاتون با او دشمن بود و سلطان را نسبت به او و ثروت و نفوذ فرزندان او نگران می‌کرد. همو بود که تلاش زیادی در برکناری نظام الملک و روی کار آوردن ابوالغنائم داشت. (همدانی ۱۳۸۶، ۳۵)

از مرگ نظام الملک مدت زیادی نگذشته بود؛ اما غلامان نظام الملک همچنان مخالف ترکان خاتون در دربار بودند. آن‌ها دریافتند که قصد ترکان خاتون چیست لذا سر به شورش برداشتند و به ری آمدند و توانستند سپاه بزرگی را با خواسته‌های خود همراه و دور خود جمع کنند. (حسینی ۱۳۸۲، ۹۹-۹۸)

همسر سلطان نیز مانند تمامی سلاطین سلجوقی به نقش و اهمیت خلیفه در مناسبات قدرت و مشروعیت بخشیدن به حکومت واقف بود. لذا نزد خلیفه‌المقتدی مأموری فرستاد و از وی خواست تا سلطنت محمود چهار ساله را تأیید کند. خلیفه ابتدا به این کار رضایت نمی‌داد و کوچک بودن سن محمود را دلیل آورد (راوندی ۱۳۶۴، ۱۳۹) اما سرانجام ترکان خاتون مال بسیاری خرج کرد و التماس و درخواست او و وعده‌هایی که به خلیفه در امر حکومت داد، در خلیفه مؤثر واقع شد و پذیرفت. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۱۹۱؛ همدانی ۱۳۸۶، ۴۱-۴۰) خلیفه به این کودک لقب ناصرالدین و الدنیا داد. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۱۹۱)

ناگفته پیداست که در نابسامانی‌های سیاسی ساختار درونی سلجوقیان خلیفه نیز نقش داشت. چرا که از طرفی وی می‌دانست که محمود تنها وارث حکومت سلجوقی نیست و حکومت مدعیان دیگری دارد و از سویی دیگر از درگیری‌های ناشی از این تأیید نیز بی‌اطلاع نبود.

از مدعیان قدرت در این زمان برکیارق (۴۷۱-۴۹۸ هـ ق) بود که با اطرافیان و سپاهیان خود علیه ترکان خاتون دست به واکنش زد. برکیارق فرزند زبیده خاتون دختر امیریاقوتی و از بزرگترین فرزندان سلطان ملکشاه بود. (راوندی ۱۳۹۴، ۱۳۹) او تلاش داشت برکیارق را به حکومت انتخاب کند و البته ملکشاه نیز بی‌میل به این انتصاب نبود. (همان، ۱۳۴)

ترکان خاتون در تلاش برای جنگ با برکیارق، امیر کربوقا را مأمور کرد تا مانع اقدامات او شود. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۱۸۸؛ همدانی ۱۳۸۶، ۴۱) اما پیوستن بخشی از لشکر او به برکیارق منجر به افزایش قدرت برکیارق شد. ترکان خاتون از بغداد به اصفهان آمد و شهر را تصرف کرد و سعی داشت با پخش کردن پول در بین سپاهیان مانع از موفقیت برکیارق شود. (راوندی ۱۳۶۴، ۱۴۲-۱۴۳)

«امرا و مقرران را زر بی دریغ می‌داد و تاج الملک ابوالغنائم و مجدالملک قمی هر دو مدبر ملک و پیشکار بودند و امراء چون اثر و بلکابک سرمز در میانه افتادند و قرار دادند که ترکان پانصد هزار دینار نقد از خزانه به برکیارق دهد از میراث پدرش تا از در شهر برخیزد». (همدانی ۱۳۶۶، ۴۱)

تاج الملک در این جنگ قربانی سیاست‌های خود و همراهی با ترکان خاتون شد و در حالی که تنها دو ماه از وزارت وی گذشته بود به دست لشکریان برکیارق افتاد و غلامان نظامیه او را کشتند. (هندوشاه نججوانی ۱۳۵۷، ۲۸۲؛ ابن العبری ۱۳۷۷، ۲۷۱) آنچه باعث تمایل هواداران نظام الملک با برکیارق شده بود، تنفر از ابوالغنائم بود. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۱۹۲)

ترکان خاتون در این راه صرف نظر از هزینه و صرف مال، «ملک اسمعیل را که خال برکیارق بود به اتابکی پسر و شوهری خویش به اصفهان وعده داد که خزاین بدو بسپارد به شرط آنکه او برکیارق را بکشد» (راوندی ۱۳۶۴، ۱۴۱-۱۴۲؛ ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۲۰۱؛ همدانی ۱۳۸۶، ۴۱؛ مستوفی ۱۳۶۴، ۴۴۰) این واقعه در سال ۴۸۶ هـ ق اتفاق افتاد و به درخواست ترکان خاتون ملک اسمعیل به جنگ با برکیارق رفت.

از دیگر اقداماتی که ترکان خاتون علیه برکیارق انجام داده بود این بود که سلطان ملکشاه در سال ۴۸۲ هـ ق ابراهیم قریش بن بدران امیر بنی عقیل را احضار کرده بود. سلطان از عملکرد او ناراضی بود. هنگامی که وی به خدمت سلطان رسید، سلطان دستور داد او را دستگیر کنند و فخرالدوله ابن جهیر را به جای وی به موصل فرستاد تا آن نواحی را تصرف کند. پس از مرگ ملکشاه ترکان خاتون در سال ۴۸۶ هـ ق او را آزاد کرد تا به موصل بازگردد. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۱۹۸-۱۹۷)

مرگ ترکان خاتون در ۴۸۷ هـ ق رخ داد. در هنگام مرگ به امیر اثر و امیر سرمز شحنه‌ی اصفهان وصیت کرد تا از سلطنت فرزندش حمایت کنند. از مال و ثروتی که همه را در راه سلطنت فرزندش بر باد داد تنها اصفهان

و ده‌هزار سوار ترک برایش باقی‌ماند. (همان، ۲۱۶) با مرگ ترکان خاتون برکیارق عازم اصفهان شد و ملاقات او با برادرش محمود منتهی به جنگ نشد. (همدانی ۱۳۸۶، ۴۲) امرای نظامی، انر و بلکابک برکیارق را دستگیر کردند، اما با مرگ محمود در سال ۴۸۷ هـ ق (راوندی ۱۳۶۴، ۱۴۲؛ ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۲۰۹-۲۱۰؛ همدانی ۱۳۸۶، ۴۲)، سلطنت به برکیارق رسید. (مستوفی ۱۳۶۴، ۴۴۱)

در ۴۸۶ هـ ق برکیارق امیر یلبرد را به قتل رساند. یلبرد که از بزرگترین امرای نظامی عهد ملکشاه بود، صاحب اقطاعات زیادی شده بود ولی با بیان سخنانی زشت در مورد مادر برکیارق، سبب ساز مرگ خود شد. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۲۰۳)

مشکل دیگری که در زمان قدرت‌گیری برکیارق رخ داد، اقدامات ارسلان ارغون برادر ملکشاه در سال ۴۸۸ هـ ق بود که پس از مرگ ملکشاه جهت کسب قدرت تلاش کرد. (همان، ۲۳۸-۲۳۹) ارسلان ارغون (متوفی ۴۹۰)، نواحی بلخ، ترمذ و نیشابور و خراسان را تصرف کرد و به سلطان برکیارق و وزیرش مؤیدالملک نامه نوشت که حکومت وی را بر خراسان ببذیرد. برکیارق که درگیر مسأله محمود و عمویش تتش بود، ابتدا پاسخی به وی نداد؛ اما به محض اینکه برکیارق مؤیدالملک را از وزارت برکنار کرد و مجدالملک بلاسانی (متوفی ۴۹۲) را به جای او انتخاب و برای مذاکره مامور کرد، ارسلان ارغون نامه نگاری با برکیارق را با این بهانه که نمی‌تواند با بلاسانی وارد گفتگو شود، قطع کرد. در نتیجه برکیارق آماده نبرد با وی گشت. (همان، ۲۳۹)

چنانکه گذشت بعد از مرگ سلطان بین فرزندان او برکیارق و محمود بر سر جانشینی اختلاف ایجاد شد. ارسلان ارغون برادر ملکشاه در زمان حیات سلطان اقطاعاتی در نواحی همدان و ساوه در قبال پرداخت هفت هزار دینار از وی دریافت کرده بود. در این زمان وی با بهره‌گیری از مرگ ملکشاه و اختلاف برادران بر سر کسب قدرت توانست، به نیشابور حمله کند و در صدد تصرف آن ناحیه بود؛ اما اهالی شهر مانع تصرف شهر شدند وی محاصره‌ی نیشابور را خاتمه داد و به مرو رفت. درست در زمانی که سلطنت بر برکیارق تعلق گرفت او توانسته بود خراسان را تحت سلطه ی خود درآورد. (حسینی ۱۳۸۲، ۱۰۸)

زمانی که برکیارق از شورش او مطلع شد، خراسان را به سنجر واگذار کرد، (افضل کرمانی ۱۳۷۳، ۲۶۱) اما با شنیدن خبر مرگ ارسلان ارغون، به خراسان بازگشت و اقطاعاتی برای فرزندان وی بر جای گذاشت. (حسینی ۱۳۸۲، ۱۱۰)

از دیگر مدعیان قدرت در عهد برکیارق عمویش تتش فرزند الپ ارسلان بود. (راوندی ۱۳۶۴، ۱۴۳؛ شبانکاره‌ای ۱۳۶۳، ۱۰۶؛ افضل کرمانی ۱۳۷۳، ۲۶۰-۲۶۱) وی در ۴۸۶ هـ ق شورش علیه ابراهیم، همسر عمه‌ی ملکشاه براه انداخته بود، شام و دمشق را در اقطاع خود داشت (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۱۹۷-۱۹۹) پس از مرگ ملکشاه، ادعای سلطنت کرد. (راوندی ۱۳۶۴، ۱۴۳) در این نبرد امرای نظامی چون قسیم الدوله و بوزان با برکیارق همراه شدند. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۱۹۹) این ادعا با مرگ تتش در ۴۸۸ هـ ق و پیروزی برکیارق خاتمه یافت. (ابن العبری ۱۳۷۷، ۲۷۳؛ ابن اثیر، ج ۱۷: ۲۲۱-۲۲۲ همدانی ۱۳۸۶، ۴۲)

برخورد برکیارق با این شورش در ابتدا حکایت از بی‌تدبیری وی نسبت به این امر داشت. بزآن فرمانروای شهر الرها و قسیم الدوله آقسنقر فرمانروای حلب که غلامان ملکشاه بودند با ارسال نامه ای به برکیارق شورش تاج الدوله تتش را به وی متذکر شده و از وی در برابر خطر او یاری خواسته بودند اما «میگساری سلطان و سرگرمی اتابک (اسفهلار کمشتگین) با زبیده خاتون، مادر سلطان که با او سر و سری داشت» (حسینی ۱۳۸۲، ۹۹) مانع اقدامات جدی امرای نظامی علیه تتش شده بود.

تتش در این زمان برای خود وزیری برگزیده بود. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۱۹۷) تاج الدوله تتش به یاران خود وصیت کرده بود که پس از وی فرزندش ملک رضوان را به جانشینی او برگزینند. (همان، ۲۲۳) در همین سال بود که برکیارق توسط فردی ناشناس مجروح شد. (راوندی ۱۳۶۴، ۱۴۳) و با اینکه او را تهدید کردند که وی را زیر پای فیل می‌اندازند، با این وجود اعتراف نکرد که این سوءقصد را چه کسی علیه برکیارق طراحی کرده است. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۲۲۹)

در سال ۴۸۷ هـ ق برکیارق با یکی دیگر از اعضای جاه طلب خاندان سلجوقی درافتاد. این شخص کسی

جز عمویش تکش نبود. برکیارق به نامه‌هایی دست یافت که نشان می‌داد او و تتش هر دو قصد توطئه علیه او را داشتند. (همان، ۲۱۵) در ۴۹۰ جنگ بزرگی بین اهالی سبزووار و خسروگرد در خراسان اتفاق افتاد و طی این درگیری بسیاری از افراد کشته شدند (همان، ۲۴۶) در همین سال برکیارق شاهد طغیان این بود که این طغیان از سوی مؤیدالملک هدایت می‌شد. (راوندی ۱۳۶۴، ۱۴۴-۱۴۵)

در سال ۴۹۳ هـ ق برکیارق درگیر جنگ با برادرش محمد (۴۷۴-۵۲۱) شد. راوندی اشاره می‌کند که این دو برادر پنج نوبت با یکدیگر جنگ کردند. اولین نبرد آن دو در همین سال بود و آخرین نبرد آنان در سال ۴۹۶ هـ ق (همان، ۱۴۸) وقوع پنج جنگ در سه سال نشان دهنده‌ی اوضاع و شرایط بد اقتصادی و اجتماعی ناشی از نبرد در این سال‌ها است. هر چند در منابع به ندرت به این نکته اشاره شده است.

محمد در این جنگ شکست خورده و صلح کرد (حسینی ۱۳۸۲، ۱۱۰) بعد از اتمام جنگ برکیارق به سمت اسفراین و نیشابور رفت. پس از صلح با برادرش محمد، به جنگ با سنجر رفت. سنجر در هنگام جنگ محمد و برکیارق در بلخ حضور داشت (همان، ۱۱۰) این نبرد نیز به صلح انجامید و مادر سنجر که در اسارت برکیارق درآمده بود آزاد گشت. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۲۷۰-۲۷۱) در ۴۹۴ هـ ق برکیارق درگیر جنگی دیگر با برادرش محمد شد. سبب این درگیری اقدامات مؤیدالملک بود. (راوندی ۱۳۶۴، ۱۴۷)

سلطان محمد در پی شکستی که از برکیارق خورد به خراسان رفت تا از برادر مادری خود سنجر کمک بخواهد. آن دو به دامغان رفتند. حضور سپاهیان آن دو در این نواحی اثرات زیانباری برای مردم داشت. سپاهیان تمام آبادیها را خراب کردند و با اقدامات آن‌ها قحطی در منطقه رواج یافت و منابع اذعان می‌کنند که مردم به خوردن گوشت مردار روی آوردند. (ابن العبری ۱۳۷۷، ۲۷۵)

برکیارق نه تنها شاهد درگیری‌ها و منازعات خانوادگی بر سر قدرت بود، بلکه شاهد سرپیچی امرای نظامی نیز بود. در سال ۴۹۴ هـ ق امیر صدقه بن منصور بن دبیس بن مزید، حاکم حله، از اطاعت برکیارق سرباز زد و به نام سلطان محمد خطبه خواند. علت این سرپیچی اقدامات خود سرانه وزیر برکیارق، ابوالمحاسن دهستانی بود که برای وی نامه نوشته بود و از وی طلب مالیات سال‌های گذشته را نموده بود. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۲۸۲) صدقه بن مزید به هیچ عنوان راضی به اطاعت نسبت به برکیارق نمی‌شد و شرط اطاعت خود را از سلطان، تحویل وزیر برکیارق به وی عنوان کرد. هر چند خواسته او مورد قبول برکیارق قرار نگرفت. (همان، ۲۸۲-۲۸۳)

در سال ۴۹۵ هـ ق سومین نبرد سلطان برکیارق با برادرش محمد شکل گرفت. جنگ دو برادر به صلح ختم شد و قرار شد که برکیارق به عنوان سلطان شناخته شود و محمد به عنوان پادشاه باشد و در هنگام لزوم برکیارق محمد را با لشکر کمک کند و همچنین قرار شد که آذربایجان و دیار بکر و جزیره موصل و توابع آن در اقطاع محمد باشد. (همان، ۳۰۵-۳۰۲) اما این نبرد آخرین نبرد بین این دو نفر نبود. چرا که در همان سال، چهارمین جنگ برکیارق و محمد نیز انجام شد.

علت این جنگ آن بود که پس از اینکه محمد بعد از آخرین نبرد خود با برکیارق به قزوین بازگشت، امرای نظامی را که در صلح او با برکیارق نقش داشتند، متهم به کارشکنی و سستی کرد و بطور ناگهانی برخی از امرا را کشت. در جنگ او با برکیارق، «...خزائن محمد غارت شد و خود او با عده کمی رو به اصفهان رفت...سلطان برکیارق هواخواهان برادرش محمد را دنبال کرد و اموال آن‌ها را بگرفت». (همان، ۳۰۵-۳۰۶)

محمد به سمت اصفهان رفت. در زمان حضور او در اصفهان بسیاری از مردم و مساکین شهر از اصفهان رانده شدند. قحطی پدید آمد. مردم به خوردن گوشت اسب و شتر روی آوردند و از لحاظ اقتصادی به اندازه‌ای وضعیت اصفهان آشفته شد که محمد ناچار شد از اعیان و ثروتمندان شهر وام بگیرد. لشکریان او سر از اطاعت برداشتند و محمد عوارضی بر مردم شهر بست و به اقساط و زور آن را از مردم اخذ کرد. شرایط اقتصادی اصفهان به حدی خراب بود که یکباره قیمت گوشت و گندم بالا رفت و تقاضا برای این کالاها کم شد. شرایط اقتصادی شهر برای محمد قابل تحمل نبود و به ناچار شهر را ترک کرد. (همان، ۳۰۷-۳۰۸)

در کنار بحران شرایط اقتصادی اصفهان، آسیب‌های اجتماعی نیز مردم را دچار زیان کرد. زمانی که محمد اصفهان را ترک کرد.

«گروهی از مفسدین و مردم سواد شهر (حومه) و کسانی که قصدشان غارتگری بود زیاده بر یکصد هزار نفر گرد آمدند و بوسیله نردبان و گردونه‌ها بشهر یورش بردند و خندق را با کاه پر کردند و بحصار شهر پیوستند و از نردبان‌ها بالا رفتند و مردم... با مهاجمین جنگیدند و آنها بناکامی بازگشتند در این هنگام بود امراء به برکیارق مشورت دادند از آنجا کوچ کنند...» (همان، ۳۰۸)

پنجمین جنگ بین محمد و برکیارق در ۴۹۶ هـ ق رخ داد. این نبرد در نزدیک شهر خوی از شهرهای آذربایجان اتفاق افتاد. در سال ۴۹۷ هـ ق جنگ بین دو برادر به صلح انجامید چرا که برکیارق دریافت که برای ادامه ی نبرد مالی در دست ندارد، لذا با اعزام سفیرانی نزد محمد درخواست صلح کرد و هر دو طرف به یکدیگر قول دادند تا متعرض هم نشوند. (ابن العبری ۱۳۷۷، ۲۷۵) در قرارداد صلحی که بین دو برادر تنظیم شد قرار بر این شد که نواحی شام، دیار بکر، آذربایجان، موغان، ارمستان و گرجستان متعلق به سلطان محمد باشد و باقی ممالک در سلطه و نفوذ سلطان برکیارق. برکیارق تا آخر عمر خود «... در مبانی مصالحت مؤکد...» بود. (میرخواند ۱۳۸۰، ج. ۴: ۳۲۰۶-۳۲۰۷)

می‌توان گفت دوران دوازده ساله ی حکومت برکیارق (راوندی ۱۳۶۴، ۱۳۸؛ همدانی ۱۳۸۶، ۴۷) بیشتر صرف از بین بردن مدعیان داخلی و شکست دادن اعضای جاه طلب خاندان سلجوقی شد. وفات او در سال ۴۹۸ هـ ق در اثر بیماری سل اتفاق افتاد و قبل از مرگ فرزند چهار ساله اش ملکشاه را به جانشینی خود انتخاب کرده و امیر ایاز را به عنوان اتابک او انتخاب کرد. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۳۵۳؛ ابن العبری ۱۳۷۷، ۲۷۵-۲۷۶؛ میرخواند ۱۳۸۰، ج. ۴: ۳۲۰۷) در برخی از منابع سال وفات وی ۴۹۷ هـ ق ذکر شده است. (افضل کرمانی ۱۳۷۳، ۲۶۵) خواند میر مدت حکومت وی را سیزده سال می‌داند. (میرخواند ۱۳۸۰، ج. ۴: ۳۲۰۷)

او در طی عمر بیست و پنج ساله‌ی خود، (راوندی ۱۳۶۴، ۱۳۸) ثبات سیاسی کمتری را نسبت به ملکشاه تجربه کرد چرا که در این مدت گرفتار مسائل جدی و مهمی بود. دوران کوتاه حکومت او همچنین فرصتی برای انجام اقداماتی جدی برای برقراری ثبات سیاسی پیش نیاورد. بیشتر نبردهای او با «برادران و اعمام» بود. (قزوینی ۱۳۶۳، ۱۷۷)

«...از جنگ‌ها و اختلاف و ستیزه جوئی‌ها آنقدر متحمل رنج شد که قیاس با احدی نتوان کرد... در این موقع که کارش قوتی یافت و مخالفان اطاعتش را گردن نهادند و منقاد او شدند مرگش فرا رسید. در جنگ‌ها جز یکبار منهنز نگردید. امیرانش به سبب اختلافات موجوده بوی طمع ورزیدند تا جائیکه نواب او را طلب می‌کردند که بکشند و امکاناتی برای دفع شر آنان نداشت... هر زمان که در بغداد خطبه بنام او خوانده می‌شد، گرانی پدیدار می‌گردید و امور معاش و داد و ستد متوقف می‌شد...» (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۳۵۴)

در منابع از او به عنوان فردی بردبار و با گذشت یاد شده که در کیفر دادن افراط نمی‌کرد و «عفو وی بیش از عقوبت» وی بود. (همان، ۳۵۵) شاید یکی از دلایلی که دوران او مملو از سرکشی و طغیان شاهزادگان و امرای نظامی بود، همین نکته باشد.

با مرگ سلطان برکیارق، پادشاهی سلطان محمد آغاز شد و مدت سیزده سال سلطنت کرد و در هنگام مرگ سی و هفت سال داشت. (راوندی ۱۳۶۴، ۱۵۲) زمانی که برکیارق وفات یافت، اهالی اصفهان او را به پادشاهی برگزیدند. (شبانکاره ای ۱۳۶۳، ۱۰۸)

سلطان محمد و سنجر هر دو برادر تنی و از یک پدر و مادر بودند. زمانی که ملکشاه در بغداد وفات یافت، محمد با او بود. او به همراه ترکان خاتون به اصفهان رفت و در زمان محاصره ی اصفهان به وسیله ی برکیارق از این شهر خارج شد و به اردوی برکیارق که مادرش در آن بسر می برد رفت. بعدها در سال ۴۸۶ به همراه برکیارق به بغداد رفت و برکیارق گنجه و نواحی آن را به وی واگذار کرد و امیر قتلغ تکین را به عنوان اتابک با او همراه کرد. با افزایش قدرت خود، قتلغ را کشت و بر تمامی نواحی اران نیز مسلط شد و از آن به بعد به شهامت مشهور شد. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۲۶۲-۲۶۳)

در مباحث گذشته به برخی از درگیری های او با برادرش برکیارق اشاره شد. بعد از مرگ برکیارق او نیز

همچنان درگیر مشکلاتی بود که از سوی نزدیکان و وابستگان خاندان سلجوقی به وجود می‌آمد. در منابع از وی به عنوان سلطانی عادل و دیندار یاد شده است (شبانکاره ای ۱۳۶۳، ۱۰۸) شاید به خاطر آن بود که در دفع و قلع اسماعیلیه تلاش بسیار نمود. (قزوینی ۱۳۶۳، ۱۷۸)

در دوران سلطنت محمد، شورش یکی از عموهای او موسوم به سلیمان‌شاه آغاز شد. سلیمان‌شاه به همراهی برخی از امرای نظامی شورش را علیه سلطان محمد بر پا کرد. وی سرانجام گرفتار توطئه ی امیران شده و به خلیفه‌ی عباسی پناه برد. در این جنگ که بر کنار ارس اتفاق افتاد سلطان محمد بر عموی خود پیروز شد. (مستوفی ۱۳۶۴، ۴۵۹)

سلطان محمد یکسال پس از سلطنت رسمی خود در سال ۴۹۹ هـ ق با شورش یکی دیگر از اعضای خاندان سلطنتی مواجه شد. وی منکبرس پسر ملک بوربرس بن الب ارسلان، پسر عموی سلطان محمد بود که با شورش خود مدعی سلطنت شد، به همین جهت «... بنام خود خطبه خواند و با امراء و خاندان برسق نامه نوشت و آنان را به اطاعت و یاری خود فرا خواند...». (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۳۷۱) سلطان محمد زنگی بن برسق را دستگیر کرد و زنگی با ارسال نامه‌ای به برادرانش آنان را از اطاعت منکوبرس بازداشت.

در همان سال شورش دیگری سلطان محمد را به خود مشغول کرد. این شورش را جگرمیش فرمانروای موصل هدایت می‌کرد. سلطان محمد از آذربایجان به موصل رفت و آنجا را در محاصره گرفت. او که از خبر مرگ برکیارق بی‌اطلاع بود، بعد از آگاهی از مرگ برکیارق، فرستاده‌ای را نزد سلطان محمد فرستاد و اظهار اطاعت و فرمانبرداری کرد و با حضور خود به نزد سلطان مورد احترام قرار گرفت و با احترام به قبیله‌ی خود باز گردانده شد. (ابن العبری ۱۳۷۷، ۲۷۶)

حادثه‌ی دیگری در همین سال و در دوران حکومت سلطان محمد رخ داد. شخصی در نهاوند ادعای پیامبری کرد. نفوذ او در بین مردم به اندازه‌ای بود که بسیاری از مردم املاک خود را فروختند و پول آن را به وی دادند. وی چهار تن از یاران خود را به نام‌های ابابکر، عمر، عثمان و علی نامگذاری کرد و سرانجام نیز در همین شهر کشته شد. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۳۷۲)

در سال ۵۰۳ هـ ق در شهر گنجه، گرجی‌ها سر به شورش برداشتند. بلافاصله سلطان محمد به منظور سرکوب آنان سپاهی را به منطقه اعزام کرد. (حسینی ۱۳۸۲، ۱۰۵)

سلطان محمد سپس به بغداد به جنگ صدقه و ایاز که از غلامان پدرش بودند و در کنار برکیارق علیه وی جنگیده بودند رفت و آن‌ها را کشت. ضمن اینکه فرزند خردسال برکیارق، ملکشاه را نیز محبوس کرد و مورد استقبال خلیفه ی عباسی مستظهر قرار گرفت و خلیفه به او لقب «غیاث الدین محمد قسیم امیرالمومنین» لقب داد. (مستوفی ۱۳۶۴، ۴۴۴)

این وقایع نشان می‌دهد که دوران حکومت او اگرچه نسبت به برکیارق از تنش کمتری برخوردار بود اما خالی از هرج و مرج و بی‌ثباتی نبود. مرگ او در سال ۵۱۱ هـ ق اتفاق افتاد. در هنگام مرگ فرزندش محمود را به جانشینی خود انتخاب و او را به دادگری و عدالت نصیحت کرد. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۸: ۲۱۰-۲۱۱؛ ابن العبری ۱۳۷۷، ۲۷۸؛ مستوفی ۱۳۶۴، ۴۴۷) در برخی از منابع سال وفات او با تفاوت فاحشی سال ۵۲۱ هـ ق ذکر شده است. (افضل کرمانی ۱۳۷۳، ۲۶۸) فرزندان دیگر او عبارتند بودند از: مسعود، سلیمان، سلجوق و طغرلبک. (همان، ۲۶۸)

سلطان سنجر (حک ۴۷۷-۵۵۲) نسبت به برادران خود از عمر و سلطنت بیشتری برخوردار بود. بخش عمده‌ای از دوران سلطنت وی نیز به ناآرامی‌های سیاسی گذشت. در هنگام مرگ هفتاد و دو سال داشت و شصت و یک سال سلطنت کرد. (راوندی ۱۳۶۴، ۱۸۵؛ رشیدی ۱۳۸۶، ۷۲؛ حسینی ۱۳۸۲، ۱۴۵؛ افضل کرمانی ۱۳۷۳، ۲۸۴) نام وی احمد بود و به دلیل تولدش در شهر سنجر از توابع جزیره نزدیک موصل، به این نام معروف شد. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۱۱۷؛ قزوینی ۱۳۶۳، ۱۸۱) بعد از سنجر، دست سلاجقه بر ماوراءالنهر و بغداد کوتاه شد و خوارزمشاهیان بر ایران مسلط شدند (حسینی ۱۳۸۲، ۱۴۷) و تنها عراق و آذربایجان در سیطره ی سلجوقیان باقی ماند. (افضل کرمانی ۱۳۷۳، ۲۸۵) پس از مرگ سنجر امپراتوری سلجوقیان بزرگ به دولت‌های تجزیه شده ای

تبدیل شد که هر کدام یک واحد اقتصادی و سیاسی را تشکیل می‌داد. (لمبتون ۱۶۱، ۱۳۷۷)

در سال ۵۱۰ هـ ق سنجر به جهت تصرف شهرهای ماوراءالنهر به آن سو لشکر کشید. علت این لشکر کشی درخواست کمک بهرام شاه غزنوی از سنجر علیه برادر خود بود. سلطان محمد طبر وی را از این دخالت منع کرده بود اما این توصیه تأثیری در تصمیم سنجر نداشت. نتیجه ی این لشکر کشی جز ائتلاف انرژوی و از بین بردن لشکریان سنجر حاصل دیگری نداشت. هر چند به پیروزی بزرگی در این نبرد دست یافت. بعدها بهرامشاه به وعده‌هایی که به سنجر داده بود پایبند نماند و به همین جهت سنجر به فکر حمله به سمرقند افتاد. (حسینی ۱۳۸۲، ۱۱۴-۱۱۵)

در ابتدای حکومت برادرزاده‌اش محمود در سال ۵۱۳ هـ ق نبرد سختی بین آن دو اتفاق افتاد. (ابن العبری ۱۳۷۷، ۲۸۰) این نبرد که به تحریک امرای محمود رخ داد، منجر به شکست محمود از عمویش سنجر شد. محمود با مشورت و پادرمیانی بزرگان، سلطان محمود شرف‌الدین انوشیروان بن خالد و فخرالدین طغایرک بن یزن را همراه با هدایایی از مازندران به نزد عمویش سنجر فرستاد و متعهد شد که سالیانه دویست هزار دینار به وی بپردازد. سنجر که نمی خواست این وساطت را قبول کند (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۸: ۲۷۱) به قصد جنگ با محمود به سمت ری حرکت کرد. (حسینی ۱۳۸۲، ۱۱۱)

مقابله دو سپاه نزدیک ساوه رخ داد، مقادیر قابل توجهی از لشکر و تجهیزات سنجر در این نبرد تلف شد اما وی در این جنگ از فیل استفاده کرد و در نتیجه جنگ با پیروزی سنجر تمام شد. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۸: ۲۷۳-۲۷۶) وی محمود را مورد بخشش قرار داد. محمود بعد از این ماجرا به اصفهان رفت (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۶۹-۱۷۰؛ آقسرای ۱۹۴۳، ۲۲؛ افضل کرمانی ۱۳۷۳، ۲۸۶-۲۸۷-۲۷۱) و دختر خود مهملک خاتون را به همسری سنجر داد. (راوندی ۱۳۶۴، ۲۰۵) خیر مرگ سلطان محمود، اندوه فراوان سنجر را به همراه داشت و پس از مرگ وی سنجر نواحی جبال و عراق و آنچه در دست محمود بود را تصرف کرد. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۸: ۲۶۹)

سنجر از زمانی که از سوی برکیارق به حکومت خراسان برگزیده شد تا چهل سال، نوزده جنگ داشت که در هیچ یک شکست نخورد. (راوندی ۱۳۶۴، ۱۶۸؛ شبانکاره ای ۱۳۶۳، ۱۰۹)

شاید بتوان گفت که بعد از مرگ ملکشاه تنها در عهد سنجر بود که حکومت سلجوقی توانست کمی ثبات سیاسی و اجتماعی از دست رفته را باز یابد. شاید او به واقع «...آیین جهاننداری و قوانین شهریاری و قواعد پادشاهی و ناموس ملک نیکو دانستی...». (راوندی ۱۳۶۴، ۱۶۸) در زمان او خراسان به اوج شهرت رسید و «...خطبه ی او از حد کاشغر تا اقصی بلاد یمن و مکه و طایف و مکران و عمان و آذربایجان تا حد روم برسید...». (همان، ۱۷۱؛ افضل کرمانی ۱۳۷۳، ۲۷۰-۲۷۱)

با این وجود دوران طولانی حکومت وی نیز خالی از مشکلات سیاسی و اجتماعی نبود. او نیز مانند اسلاف خود با شورش بزرگان و ارکان دولت روبرو شد. امرای نظامی و برخی از درباریان در زمان او شروع به ستم به مردم کردند و علیه سنجر دست به شورش زدند. (راوندی ۱۳۶۴، ۱۱۸)

در سال ۵۲۰ هـ ق حاکم سمرقند علیه سنجر دست به شورش زد و از پرداخت خراج به سلطان سرباز زد. در نتیجه سلطان به مقابله وی شتافت؛ اما از سلطان امان خواست و پس از مدتی به حکومت سمرقند بازگشت. (افضل کرمانی ۱۳۷۳، ۲۷۱ و مستوفی ۱۳۶۴، ۴۴۸-۴۴۹؛ شبانکاره ای ۱۳۶۳، ۱۰۹)

از دیگر مسائلی که در زمان حکومت سنجر رخ داد، حمله به قرل‌ها (اقوام خطایی) در سال ۵۳۵ هـ ق بود. آنان در ابتدا قصد داشتند تا با مذاکره با سلطان مشکل خود را حل کنند؛ اما برخورد سلطان با آنان باعث شد تا آنان با حضور نزد اوزخان، فرمانروای خطای و اعلام ناتوانی سلطان سنجر، وی را تشویق به حمله به ماوراءالنهر نمایند. (حسینی ۱۳۸۲، ۱۱۶) آنان با اقدامات خود ماوراءالنهر را دچار آسیب‌های فراوانی کرده بودند. (راوندی ۱۳۶۴، ۱۷۲) در این حمله سنجر بسیاری از لشکر و اموال خود را از دست داد و با فرار از صحنه ی جنگ به سمت بلخ آمده و به ترمذ پناهنده شد. (همان، ۱۷۳؛ افضل کرمانی ۱۳۷۳، ۲۷۴)

شورش ملک غور حسین و شورش امیر علی چتری در ۵۴۳ هـ ق دیگر شورش‌هایی بود که علیه سنجر صورت گرفت. این شورش برای سنجر خیلی گران بود چرا که سنجر در حق علی چتری لطف زیادی کرده بود و او را بدین

مقام رسانده بود و هرات را به اقطاع او داده بود، لذا بعد از دستگیری دستور داد تا وی را به دو نیم کنند. (راوندی ۱۳۶۴، ۱۷۶؛ همدانی ۱۳۸۶، ۶۳؛ افضل کرمانی ۱۳۷۳، ۲۷۶؛ شبانکاره‌ای ۱۳۶۳، ۱۱۱)

ماجرای حمله‌ی غزان زیان فراوانی به حکومت سنجر وارد کرد...بروز این جریان حاکی از ناکارآمدی دیوانیان سلطان بود که با اقدامات خود مسیبات شورش آنان را در سال ۵۴۸ هـ ق فراهم کرد. (راوندی ۱۳۶۴، ۱۷۷) شورش غزا باعث تصرف مرو شد. آنان دست به غارت وسیعی در این شهر زدند. بعد از اسارت مردم شهر و قصب اموال آنان، به سمت نیشابور رفتند و کشتار وسیعی در این شهر انجام دادند و مسجد بزرگ شهر را به آتش کشیدند. (همان، ۱۸۰؛ افضل کرمانی ۱۳۷۳، ۲۷۷)

«...اسیران را شکنجه می‌کردند و خاک در دهان می‌آکندند تا اگر چیزی دافین کرده بودند می‌نمودند اگر نه می‌مردند. مردم بروز در چاه‌ها و آهون‌ها و کاریزهای کهن می ریختند...شیخ محمد آکاف که مقتدا و پیشوای مشایخ عالم و خلف سلف صالحین بود مثل محمد یحیی که سرور ائمه عراق و خوراسان بود و پیشوای علما ایشانرا بشکنجه بکشتند...». (راوندی ۱۳۶۴، ۱۸۱)

سنجر دو سال در بین آنان به اسارت گرفته شد تا سرانجام برخی از کسانی که برای دیدار او رفته بودند، با فریب غزان او را به قلعه ی ترمذ فراری دادند. (افضل کرمانی ۱۳۷۳، ۲۸۳-۲۸۴) «چون دو سه ماه برآمد فکر بینوایی بر او غالب شد چه خزاین و دفاین خالی می دید و ممالک از رونق عمارت عاری و صحیفه ی سلطنت منتشر...». (همان، ۲۸۴)

هنگامی که سنجر به جنگ خطا رفته بود، علاءالدین اتسز بن محمد بن انوشنگین، با استفاده از فرصتی که از نبود سلطان پیش آمده بود به زور وارد مرو شد، بزرگان شهر را کشت و بر تخت سنجر نشست. (حسینی ۱۳۸۲، ۱۱۸؛ شبانکاره ای ۱۳۶۳، ۱۱۱)

در ۴۹۵ هـ ق قدر خان حاکم ماوراءالنهر تصمیم به تصرف خراسان گرفت. تشویق وزیر او در این تصمیم بی‌تأثیر نبود. (حسینی ۱۳۸۲، ۱۱۳) سنجر به وی پیام داد و او را از این اقدام نهی کرد، با این وجود این هشدار در وی مؤثر نشد و لشکر کشی او به خراسان منجر به اسارت وی گشت، قدر خان در هنگام اسارت درخواست بخشش کرد اما سنجر با این جمله که «...تو چه خدمت کرده باشی چه نکرده باشی تو جز شمشیر نخواهد بود...» (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۳۲۲) فرمان قتل وی را صادر کرد. با قتل وی لشکریانش پراکنده شدند و این حمله بی‌نتیجه ماند.

دوران نه چندان طولانی محمود بن محمد بن ملکشاه (۵۲۵-۵۱۱) نیز خالی از ناآرامی‌های سیاسی نبود. در زمان او «کشور» ضعیف و اموال کم شد. (حسینی ۱۳۸۲، ۱۲۰) وی در ۴۹۷ هـ ق متولد شد و پس از چهارده سال سلطنت در همدان وفات کرد. (راوندی ۱۳۶۴، ۲۰۳؛ افضل کرمانی ۱۳۷۳، ۲۸۸-۲۸۷؛ ابن العبری ۱۳۷۷، ۲۸۳)

«...با زنان انسی داشتی و بدین سبب خادمان او به درجه‌ی امراء رسیدند». (مستوفی ۱۳۶۴، ۴۵۴) وی پس از برادرش سنجر در عراق سلطنت کرد. از مهم‌ترین رویدادهای زمان او شورش غزان و اختلاف او با برادرانش بود. اتابک ایلدگز در آذربایجان و اتابک پهلوان در عراق در زمان او مستولی شدند و همچنین سلغریان در همین زمان بر علیه او قیام کردند. (آقسرای ۱۹۴۳، ۲۴-۲۳)

حاجب او علی بار و کاتب او ابوالقاسم درگزینی وی را علیه عمویش سنجر تحریک و به جنگ وادار کرده بودند و او را مجبور کردند تا با ارسال نامه‌ای به اسماعیل طغرل یلی دستور دهد تا به خان سمرقند بنویسد و جنگ محمود با سنجر را اعلام کند؛ اما نتیجه‌ای از این اقدام حاصل نشد. (حسینی ۱۳۸۲، ۱۱۱) سنجر دستور داد تا پس از برقراری صلح دیار بکر، فارس و اران و گرجستان را به وی بسپارند. (مستوفی ۱۳۶۴، ۴۵۵-۴۵۴)

در ۵۱۳ هـ ق جنگی بین وی و برادرش ملک طغرل در گرفت که نتیجه‌ای در پی نداشت. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۸: ۲۶۶) از جمله بی‌ثباتی‌های دیگر سیاسی زمان سلطنت وی شورش برادرش مسعود در سال ۵۱۴ هـ ق علیه وی بود، محمود برای این نبرد لشکری از آذربایجان اعزام کرد و نبردی بین دو برادر در نزدیکی اسدآباد رخ داد. سپاه محمود در این جنگ پیروز شد و زمانی که مسعود را به اسارت نزد وی آوردند، با بخشش او به جنگ

خاتمه داد. (مستوفی ۱۳۶۴، ۴۵۴؛ همدانی ۱۳۸۶، ۷۴) در این نبرد سلطان محمود فرمان قتل وزیر مسعود، ابو اسماعیل را صادر کرد. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج.۱۸: ۲۹۹)

در اواخر عمر تلاش داشت تا فرزندش داود (۵۲۵) را به جانشینی خود برگزیند، اما این تلاش به جایی نرسید و پس از وی، سنجر برادرش طغرل (۵۲۹-۵۲۵) را به سلطنت انتخاب کرد. (مستوفی ۱۳۶۴، ۴۵۴) «عدل و سیاست و حیا و حمیت و کرم و شجاعت بر اخلاق او غالب بود و از هزل و خواهش دور...». (راوندی ۱۳۶۴، ۲۰۸) در منابع از اختلافات و درگیری های سیاسی بین طغرل و ملک داود گزارش‌هایی می‌توان به‌دست آورد. (حسینی ۱۳۸۲، ۱۲۴) با این وجود دوران سلطنت طغرل چندی نپایید و به جای وی مسعود بن محمد بن ملک‌شاه (۵۴۷-۵۲۹) حکومت عراق را به دست گرفت. (راوندی ۱۳۶۴، ۲۴۵-۲۵۹؛ افضل کرمانی ۱۳۷۳، ۲۹۱-۲۹۲؛ قزوینی ۱۳۶۳، ۱۸۳)

«درعهد مبارک او خلائق آسوده بودند و در نعمت بر جهان گشوده سپاهی با ساز و عدت و رعیت در امن و راحت». (راوندی ۱۳۶۴، ۲۲۵) مدت سلطنت وی هجده سال و نیم بود. (افضل کرمانی ۱۳۷۳، ۱۳۹۷)

منابع از او به عنوان شجاع ترین فرد سلجوقی یاد کرده اند (قزوینی ۱۳۶۳، ۱۸۳) «سلطان» مسعود... سخن چینی را نمی پذیرفت و افراد سخن چین را بر نمی کشید اما به افراد پست مقام و منزلت می داد و به قضا و قدر سخت معتقد بود. (راوندی ۱۳۶۴، ۲۱۷؛ حسینی ۱۳۸۲، ۱۴۳) وی تلاشی برای جمع آوری مال نداشت و همین امر باعث می شد که خزانه ی او خالی از وجوهات باشد از طرفی «...حمل ها که از اطراف می‌رسیدی در بارگاه ببخشیدی و با غایت شکوه سلطنت به صحبت فقراء و مساکین بسیار نشست و با دیوانگان و مجاذیب خوش داشتی». (افضل کرمانی ۱۳۷۳، ۲۹۱) از رویدادهای برجسته حکومت مسعود درگیری و اختلاف وی با برادرش طغرل بود. (افضل کرمانی ۱۳۷۳، ۲۹۲-۲۹۱؛ قزوینی ۱۳۶۳، ۱۸۴)

در سال ۵۲۷ هـ ق اختلاف بر سر مسائل سیاسی، منجر به بروز جنگی بین خاندان سلطنتی سلجوقی، یعنی ملک مسعود و طغرل گردید. توطئه درباریان در این درگیری نقش زیادی داشت و مسعود را به جنگ با برادر تحریک می کرد. (راوندی ۱۳۶۴، ۲۲۶-۲۲۷) مسعود در این نبرد به خلیفه المسترشد پناهنده شد و از آنجا که در این زمان «نظر خلیفه المسترشد نسبت به طغرل به تباهی گراییده بود...» خلیفه منشور سلطنت را برای مسعود منعقد کرد و بطور رسمی در این درگیری جانب مسعود را گرفت و برای وی خطبه خواند. (حسینی ۱۳۸۲، ۱۲۴) در این جنگ طغرل شکست خورد و خواجه قوام الدین وزیر را کشت چرا که «سرگردانی خود را از وی می‌دید». (راوندی ۱۳۶۴، ۲۰۸-۲۰۹؛ شبانکاره ای ۱۳۶۳، ۱۱۴) وی «...به عدل و سیاست مشهور بود و از فحش و هزل دور بودی...». (شبانکاره ای ۱۳۶۳، ۱۱۳)

سلطنت سلطان مسعود صرف نظر از اختلاف با خاندان سلطنتی، مشکلات دیگر نیز داشت. این مشکلات ناشی از دخالت درباریان و به ویژه همسر سلطان در امور سیاسی بود. زبیده خاتون، همسر سلطان مسعود با نفوذی که در سلطان داشت، منجر به قدرت گیری قراسنقر در دستگاه سلطان شد. نتیجه‌ی این امر واکنش تند یرنقش و شروع نافرمانی علیه مسعود بود. (حسینی ۱۳۸۲، ۱۲۸-۱۲۹)

با مرگ سلطان مسعود، یکبار دیگر اختلافات بر سر جانشینی منجر به بروز منازعات سیاسی در این عهد شد. به دنبال مرگ سلطان مسعود، اطرافیان او با حضور به نزد سنجر در صدد کسب قدرت سیاسی برای خود بودند. (همان، ۱۴۴)

سلاطین متأخر سلجوقی بر خلاف سلاطین متقدم سلجوقی از قدرت و سیاست و درایت چندانی بر خوردار نبودند. نبود وزرایی ناکارآمد در کنار آنان و کوتاه بودن مدت زمان سلطنت آنان، همچنین دخالت امرای نظامی و قدرت‌گیری آنان در امور سیاسی و اتابکان، بی‌ثباتی سیاسی را آشکارتر می کرد. سلطان سلیمان بن محمد بن ملک‌شاه که پس از سلطان محمد بن محمود بن ملک‌شاه قدرت را در دست داشت، مدت ملکش شش ماه بود «معاشر طبع بود اما ثبات نداشت و اقبال مساعد نبود، چند نوبت بر تخت نشست و بخت یاری نداد». (راوندی ۱۳۶۴، ۲۷۴) «امرا بدو راه نمی یافتند ازو نومید شدند که او خود نمی‌دیدند و چون می‌دیدند می‌رنجیدند که احترام کس نمی‌کرد و بزبانشان می‌آزرد...». (همان، ۲۷۸)

فخرالدین کاشانی، شرف الدین خراسانی و شهاب الدین محمود ثقه به ترتیب وزرای وی بودند. قدرت یابی او بیش از هر چیز مدیون دخالت و نفوذ رأی امرای نظامی بود.

«او مردی شراب دوست بود و از مداومت شراب چنان شد که از مردم وحش ماند. امرا از نشاندن او نادم گشتند و اتفاق کردند بر آن که مرد فرستند به تبریز و پس سلطان طغرل را نام او ارسلان بیاورند...». (شبانکاره‌ای ۱۳۶۳، ۱۱۸)

بزرگترین خصوصیت ارسلان بن طغرل (۵۵۵-۵۷۱) سخاوت بود اما «از کار دخل و خرج و ضبط احوال خزانه و پایگاه و غیر آن متغافل و در تفتیش و تفحص آن مسامح و مساهل، تنعم دوست و ترفه جوی بود...». (راوندی ۱۳۶۴، ۲۸۲) مدت پادشاهی او پانزده سال و هفت ماه گزارش شده است. (افضل کرمانی ۱۳۷۳، ۳۱۳) در ابتدای پادشاهی خود به ترکستان لشکر کشید و آذربایجان و ایخاز را شکست داد. (شبانکاره ای ۱۳۶۳، ۱۱۹) از اتفاقات سیاسی دوران سلطنت او شورش ملک ایخاز بود. (افضل کرمانی ۱۳۷۳، ۳۱۲-۳۱۳)

از دیگر شورش‌هایی که در این زمان پدید آمد شورش امیر اینانج بود که سرانجامش مرگی مشکوک بود. (همان، ۳۱۳) یکی دیگر از مشکلات سیاسی وی مخالفت قراسنقر حاکم مراغه با وی بود. (مستوفی ۱۳۶۴، ۴۶۲) شورش والی اصفهان نیز از دیگر مشکلات سلطان بود. در نهایت سلطان نزدیک قلعه ی فرزین با والی اصفهان جنگید و بر او پیروز شد. (همان، ۴۶۱)

آخرین فرد از سلجوقیان عراق سلطان طغرل بن ارسلان بن محمد بن ملک‌شاه (۵۹۰-۵۷۱) بود. به دستور وی قتلغ تشت‌دار که در برابر سلطان سخنان توهین آمیز گفته بود و جمعی از افراد، کشته شدند. (راوندی ۱۳۶۴، ۳۵۱) در سال ۵۸۵ هـ ق زمانی که سلطان در حوالی همدان بود خبر شورش یکی از عموزادگانش به نام قزل‌ارسلان از آذربایجان به وی رسید. قزل‌ارسلان در این شورش بسیاری از اموال را غارت کرد. (همان، ۳۵۶) در همین زمان بود که راوندی همراه با دایی خود به مازندران سفر کرد و در اثر معروف خود از این زمان یاد می کند. (همان، ۳۵۷)

وی تأسف خود بر سلطان طغرل بن ارسلان می گوید و در وصف حال او می گوید:

«...از خصمان ناهموار و بندگان نابکار شداید بسیار و مکاید بی شمار دیده و شکست‌ها و آزارها کشیده، تخت سلطنت وداع کرده و روی با‌خرت آورده اسباب پادشاهی بگذاشته و دل از خدم و حشم برداشته، فرزند دل‌بند را بدارالخلافة فرستاده...» (همان، ۳۶۱)

نتیجه:

ترکان سلجوقی که ابتدا در ماوراءالنهر زندگی می‌کردند پس از قبول اسلام با فاصله گرفتن از شیوه ی معیشت اولیه‌ی خود که مبتنی بر ته‌اجم بود، توانستند دولتی نیرومند تشکیل دهند. سلطان محمود و به خصوص سلطان مسعود نتوانست از هجوم آنان جلوگیری کند و در نهایت نبر دندانقان با پایان دادن به حاکمیت غزنویان، فصل تازه‌ای در عرصه ی سیاسی ایران ایجاد کرد.

پیروزی در دندانقان و افزایش قدرت سلجوقیان منجر شد که نیروهای نظامی پراکنده از خراسان به سلجوقیان بپیوندند. تشکیل حکومت سلجوقیان قبل از هر چیز مدیون نیروی نظامی و اقدامات امرای نظامی بود. آنان ضمن پشتیبانی از حاکمیت سیاسی و انتظام امور، با نفوذ در ارکان قدرت به عامل مهمی در سقوط سلجوقیان تبدیل شدند.

با روی کار آمدن ملک‌شاه دوران تازه‌ای از ثبات و قدرت در این عهد آغاز شد. در این نظام نظام الملک با دوران طولانی وزارت خود توانست نفوذ بسیار زیادی بر نظامیان اعمال کند و ضمن ایجاد قشونی کارآمد، از این گروه در راه ثبات حاکمیت سیاسی و اعمال قدرت سلجوقیان ایجاد کند؛ اما پس از ملک‌شاه و وزیر قدرتمند وی نظام الملک، سلطه ی سیاسی سلجوقیان بر نظامیان کاهش یافت. این امر منجر به افزایش قدرت طلبی در بین امرای نظامی گردید. اگرچه باید گفت، دخالت امرای نظامی با استناد به منابع این عصر بالا‌فاصله پس از مرگ ملک‌شاه یا نظام الملک اتفاق نیفتاد.

با این وجود نظامیان با در دست داشتن اقطاعات وسیع گاه به قدری قدرت می‌یافتند که علیه سلطان دست به شورش می‌زدند و با دخالت در مسائل سیاسی چون انتخاب جانشین برای سلطان باعث بی‌ثباتی می‌شدند. ترمذ سپاهیان با قدرت اقتصادی و بنیه‌ی مالی امرای نظامی ارتباط نزدیکی داشت. به ویژه افزایش نظام اقطاع رفته رفته از وسعت مناطق تحت نظارت حکومت کم کرد و نتیجه‌ی این امر کاهش عایدات خزانه بود.

نظام الملک با اعمال قدرت در بین امرای نظامی و به کارگیری سیاست‌هایی توانست از اقدامات خودسرانه‌ی آنان جلوگیری کند اما وزرای پس از وی توانایی این امر را نداشتند و گاه خود در معرض توطئه‌های آنان قرار می‌گرفتند. نائل شدن امرای نظامی به مقام اتابکی نیز رفته رفته دست آنان را در افزایش قدرت بیشتر کرد. عملکرد دولت سلجوقی به خصوص پس از امرای نظامی را به قشری ثروتمند و قدرت‌گیز و در عین حال قدرتمند تبدیل کرد.

از سیاست‌های دیگری که منجر به بی‌ثباتی سیاسی در عهد سلجوقیان شد، اقطاع و نقش اقطاع داران در این دوره بود. البته شکل‌گیری این رسم ربطی به حکومت سلجوقیان نداشت و در ادوار مختلف تاریخ ایران به تناسب شرایط و مقتضیات اقتصادی و زمانی تغییرات بسیاری کرده بود. فقدان بودجه به جهت ایجاد یک دیوانسالاری و پرداخت حقوق و مستمری به مأموران دولتی از مشکلاتی بود که سلجوقیان با آن مواجه بودند. حتی گاه حقوق وزراء با این روش پرداخت می‌شد. ضمن اینکه حقوق نظامیان این گونه پرداخت می‌شد و حتی امرای کوچک در قبال خدمات نظامی خود اقطاع دریافت می‌کردند.

تا زمانی که حکومت مرکزی قدرت خود را بر نظام اقطاع داری نهاده بود، نیروهای نظامی زیادی را توانست جذب کند. ابتدا رابطه‌ی مقطوع با حکومت مرکزی رابطه‌ی مالی بود اما به تدریج این تعد مالی جای خود را به تعهد نظامی داد. تلاش‌های نظام الملک در رسیدگی وضعیت مقطعان بیانگر اهمیت موضوع است.

اقطاع در عهد سلجوقیان گسترش یافت و زمین‌های زیادی با عناوین مختلف به اقطاع داده شد. این روند پس از مرگ ملک‌شاه افزایش یافت تا جایی که به مرور نظامیان و بزرگان حکومتی تمایل به موروثی کردن اقطاع خود داشتند و کاهش نظارت حکومت سلجوقی بر مقطعان، منجر به افزایش سلطه‌ی آنان بر رعایا و گسترش ستم در بین آنان شد.

زمانی که وزیر قدرتمندی تصدی امور را بر عهده می‌گرفت اقدامات او می‌توانست ثبات سیاسی به‌وجود آورد. در دوره‌ی سلجوقیان وزیر به عنوان نماینده سلطان اداره تمامی تشکیلات کشوری را بر عهده داشت. دوره‌ی نظام الملک را می‌توان از جنبه‌ی اقداماتی که در جهت ثبات حکومت سلجوقی داشت دوران طلایی حکومت سلجوقی دانست، اما وزرای که پس از نظام الملک روی کار آمدند با اقدامات خود منجر به بی‌ثباتی حکومت سلجوقی شدند. اغلب آنان دوره طولانی وزارت را تجربه نکردند. تاج الملک ابوالغنائیم پس از نظام الملک تنها دو ماه بر مسند وزارت باقی ماند.

بسیاری از آنان قربانی توطئه‌های درباری و اعمال قدرت نظامیان می‌شدند و گاه افراد ناکارآمدی بودند که بر سلطان تحمیل می‌شدند و تدبیر لازم در امور سیاسی نداشتند. در اواخر حکومت سلجوقی در نهاد وزارت تباهی بزرگ رخ داد. از سلطنت مسعود بن محمد به بعد امرای نظامی قدرتمندی وجود داشتند که دست نشانندگان خود را به مقام وزارت انتخاب می‌کردند. به همین جهت این مسأله یکی از علل تباهی و قام وزارت در این دوره محسوب می‌شد. قراسنقر و خاصبک از جمله افرادی بودند که تلاش داشتند تا وزیر مورد نظر خود را به سلاطین سلجوقی تحمیل کنند.

درگیری‌های داخلی و اختلافات بین بزرگان دیگر عواملی بود که در بررسی بی‌ثباتی حکومت سلجوقی مورد بررسی قرار گرفت و عمده این اختلافات پس از مرگ سلطان رخ می‌داد در برجسته‌ترین نمونه آن پس از مرگ ملک‌شاه رخ داد.

این اختلافات معمولاً از سوی خاندان سلجوقی و از درون دربار هدایت می‌شد. هرچند وزرا در حمایت از یک گروه در برابر گروه دیگر نقش مهمی داشتند و امرای نظامی نیز در این میان تأثیر گذار بودند. این اختلافات اغلب به منازعات وسیعی ختم می‌شد که نتیجه‌ی آن جز غارت و قحطی برای مردم باقی نمی‌گذاشت.

کتاب نگاری:

۱- آقسرایبی، محمودبن محمد. ۱۳۶۲. مسامره الاخبار و مسایره الاخیار. تصحیح عثمان توران. تهران: انتشارات اساطیر.

۲- ابن اثیر، عز الدین علی ابی الکریم شیبانی. ۱۳۵۱. تاریخ بزرگ ایران و اسلام. ترجمه علی هاشمی حائری. تهران: انتشارات کتب ایران.

۳- ابن عبری، گریگوریوس. ۱۳۷۷. مختصر التاریخ الدول. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۴- بنداری اصفهانی. ۱۳۵۶. زبده النصره و نخبه العصر (تاریخ سلسله سلجوقی). ترجمه محمد حسین جلیلی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۵- حسینی، صدر الدین ابوالحسن علی بن ابی الفوارس ناصر بن علی. ۱۳۸۲. اخبار الدوله السلجوقیه (زبده التواریخ). ترجمه جلیل نظری. فیروزآباد: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.

۶- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان. ۱۳۶۴. راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق. تصحیح محمد اقبال. تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر.

۷- رشید الدین فضل الله، همدانی. ۱۳۸۶. جامع التواریخ (تاریخ آل سلجوق). تصحیح و تحشیه محمد روشن. تهران: نشر میراث مکتوب.

۸- شبانکاره‌ای، محمدبن علی بن محمد. ۱۳۶۳. مجمع الانساب. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.

۹- فسایی، حاج میرزا حسن. ۱۳۶۷. فارسنامه ناصری. تصحیح منصور رستگار فسایی. تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر. قزوینی، یحیی بن عبداللطیف. ۱۳۶۳. لب التواریخ. تهران: انتشارات گویا.

۱۰- کرمانی، افضل الدین ابو حامد. ۱۳۷۳. سلجوقیان و غز در کرمان. تصحیح باستانی پاریزی. تهران: انتشارات کورش.

۱۱- ۲۵۳۶. عقد العلی للموقف الاعلی. تصحیح علیمحمد عامری نایینی. تهران: انتشارات روزبهان.

۱۲- مستوفی، حمدالله. ۱۳۶۴. تاریخ گزیده. باهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر.

۱۳- میرخواند، محمد بن خاوند شاه. ۱۳۸۰. تاریخ روضه الصفا فی سیره الانبیا و الملوک و الخلفا. تصحیح جمشید کیان فر. تهران: انتشارات اساطیر.

۱۴- منشی کرمانی، ناصر الدین. ۱۳۶۴. نسائم الاسحار من لطائف الاخبار. تصحیح جلال الدین حسینی ارموی (محدث). تهران: انتشارات اطلاعات.

۱۵- نخجوانی، هندوشاه. ۱۳۵۷. تجارب السلف در تاریخ خلفا و وزرای ایشان. تصحیح عباس اقبال و به اهتمام توفیق سبحانی. تهران: کتابخانه طهوری.

۱۶- لمبتون، آن. ک.س. ۱۳۸۲. تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نشر نی.

۱۷-.....۱۳۶۶. ساختار درونی امپراطوری سلجوقی تاریخ ایران کمبریج. ترجمه حسن انوشه. تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر.

۱۸-.....۱۳۷۷. مالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر امیری. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

اسماعیلیه و نقش آنان در بی‌ثباتی سیاسی حکومت سلجوقی

دکتر قربانعلی کنارودی^۱

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تنکابن

از ص. ۸۹ تا ۹۸

تاریخ دریافت مقاله ۱۳۹۲/۰۳/۲۰ تاریخ پذیرش قطعی ۱۳۹۲/۰۸/۱۵

چکیده

نیمه دوم سده پنجم هجری دوره تثبیت و اقتدار حکومت سلجوقیان در ایران و جان گرفتن دوباره‌ی خلافت عباسی در بغداد و همچنین از مشخصه‌های بارز این دوره تبیین و تکوین مباحث فقهی و اندیشه‌های سیاسی در راستای سلطنت و خلافت از سوی افرادی چون امام محمد غزالی و خواجه نظام الملک، زوال و انحطاط علوم عقلی و گسترش تضادهای مذهبی میان فرقه‌های اسلامی است.

بی‌تردید یکی از عواملی که منجر به بی‌ثباتی در سراسر حکومت سلجوقی گردید، اقدامات اسماعیلیان در این زمان بوده است. اقدامات اسماعیلیه در ایران عصر سلجوقی بیشتر در قالب ایجاد نظمی درونی در تشکیلات و دعوت جدید اسماعیلی در نواحی مختلف ایران و ترور شخصیت‌های مختلف سیاسی و فقهی و فکری و نظامی به دست فدائیان اسماعیلی خود را نشان داد، از همان ابتدای حکومت سلجوقی تا پایان این حکومت مشکلات زیادی ایجاد کرد. تلاش بسیاری از سلاطین سلجوقی صرف مبارزه و درگیری با این فرقه شد و این امر منجر به بروز بی‌ثباتی و هرج و مرج سیاسی، نا امنی اجتماعی و ... گردید.

کلید واژگان:

سلجوقیان، اسماعیلیه، ترور، بی‌ثباتی سیاسی، فرق مذهبی

۱. مقدمه

در سده‌های چهارم و پنجم هجری قبایلی از ترکمانان در ایران قدرت را به دست گرفتند. اولین گروه از ترکان، غزنویان بودند که بر این دیار مسلط شدند. در اواخر حکومت آنان با توجه به مشکلات داخلی و لشکرکشی‌های بی‌ثمر به هند که منجر به خالی شدن خزانه کشور شد و ضعف و اختلافات درونی، گروه دیگری از ترکان به نام سلجوقیان توانستند آنها را از صحنه سیاسی عقب زده و خود قدرت را به دست گیرند.

پیروزی طغرل سلجوقی بر سلطان مسعود در دندانقان را باید پایان قدرت غزنویان دانست. طغرل که به خوبی از نقش و اهمیت خلیفه عباسی در تأیید مشروعیت حکومت خود آگاه بود، از همان ابتدا با ارسال نامه‌ای به دربار خلیفه القائم سعی در ایجاد ارتباط با خلافت نمود. سلجوقیان سنی مذهب از همان ابتدا در صدد اجرای چهار هدف بودند، تحکیم تسلط دنیایی سلاطین سلجوقی، پیوند دین و سیاست، نظارت بر سیستم آموزشی، اهمیت دادن به تشکیلات کشوری که از اواخر حکومت آل‌بویه از بین رفته بود. البته باید اضافه کرد هدف عمده آنان تحکیم قدرت و ایجاد ثبات سیاسی بود و مواردی که یاد شد صرفاً راه‌هایی برای نیل به این مقصود بوده است.

همزمان با تشکیل حکومت سلجوقیان در ایران، امور سیاسی، نظامی و اجتماعی دستخوش تحولات زیادی شد. در خارج از جامعه‌ی ایران، نهاد خلافت کارکردهای سابق خود را از دست داده بود و تشکیل حکومت سلجوقی و گسترش سریع آن منجر به ادغام شدن قلمروهای پراکنده ی سیاسی و همچنین جان گرفتن دوباره خلافت شد. تشکیل این حکوت پیامدهای دیگری نیز در ابعاد اجتماعی داشت که از آن جمله می‌توان به تغییر در ترکیب و بافت نژادی برخی مناطق، افزایش شمار کوچ روان در برابر شهر نشینان و روستانشینان اشاره کرد.

حاکمیت سلجوقیان با قتل طغرل سوم به دست خوارزمشاهیان به اتمام رسید. پایان حاکمیت آنها تنها ناشی از این ضربه‌ی خارجی نبود، تلاش‌های هدفدار اسماعیلیه در ایران بر علیه خلفای عباسی و سلاطین سلجوقی و وزراء و طرفداران آنها از بین سیاستمداران و فقها و علمای آنان از علل مهم بی‌ثباتی سیاسی و در نهایت سقوط آن حکومت بوده است. نوشتار حاضر به دنبال بازشناسی اسماعیلیه و ابعاد شخصیتی حسن صباح نیست که هر یک فرصتی دیگر می‌طلبد، بلکه بر آن است تا با مطالعه منابع تاریخی و بررسی و تحلیل آنها به یکی از عوامل تأثیرگذار در بی‌ثباتی سیاسی حکومت سلجوقیان یعنی اسماعیلیان ایران بپردازد. سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که، شکل‌گیری و اقدامات اسماعیلیه در ایران چگونه منجر به بی‌ثباتی سیاسی در دوره‌ی سلجوقی شده است؟

فرض ما این است که حسن صباح با آگاهی کامل از اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی عصر خود و با سفرهای طولانی و تجربه‌های گرانی که بدست آورده بود، تلاش خود را معطوف به ایجاد نظمی درونی در تشکیلات و دعوت جدید اسماعیلی در نواحی مختلف ایران کرد. با آغاز این تلاش‌ها خلفای عباسی و سلاطین سلجوقی و وزراء و طرفداران آنها از بین سیاستمداران و فقها و علمای دینی و مذهبی آنان، دیگر هیچ گاه در آسایش و آرامش نبودند.

ذکر این نکته لازم است که منظور از ثبات سیاسی در پژوهش حاضر، وجود قوانین و امنیت ناشی از قدرت در ساختار حکومت سلجوقی است و هرگونه اقدامی که منجر به از بین رفتن قدرت سلجوقیان گردد به بی‌ثباتی تعبیر شده است.

۲. حسن صباح و شکل‌گیری اسماعیلیه در ایران

اسماعیلیه به امامت اسماعیل فرزند ارشد امام جعفر صادق (ع) معتقد بودند و بعد از وفات اسماعیل، از امامت فرزندش محمدبن اسماعیل جانبداری کردند. (لوئیس ۱۳۶۲، ۳۹) در برخی از منابع از آنان تحت نام ملاحده (قزوینی ۱۳۶۳، ۲۱۳؛ شبانکاره ای ۱۳۶۳، ۱۲۵) یاد شده است. به نظر دلیل این نامگذاری شک و تردیدی بوده که این قوم در دین حضرت محمد (ص) به وجود آوردند. (شبانکاره ای ۱۳۶۳، ۱۲۵) از این فرقه تحت عنوان باطنیه و قرامطه نیز یاد می‌شود (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۲۸۷) و کسانی که مسئولیت ترورها را در دوره حکومت اسماعیلیه برعهده داشتند به فدایی معروف بودند (لوئیس ۱۳۶۲، ۱۹۹) از این فرقه هشت نفر در ایران به قدرت رسیدند و

صد و هفتاد و یکسال حکومت کردند(قزوینی ۱۳۶۳، ۲۱۳). رهبر اسماعیلیه در ایران حسن بن علی بن جعفر بن الحسین بن محمد بن الصباح الحمیری (جوینی ۱۳۸۲، ج. ۳: ۱۸۸) معروف به حسن صباح بود. پدرش از اهالی حمیر یمن بود که به کوفه مهاجرت کرد و از آنجا به قم وارد شد و پس از چندی از قم به ری آمد و در آن مسکن گزید و حسن صباح در این شهر متولد شد. (همان، ۱۸۷)

وی در جوانی عازم مصر و شام شد. در سال ۴۷۱ هـ ق به مدت یکسال و نیم در مصر اقامت کرد. (میرخواند ۱۳۸۰، ج. ۴: ۳۰۷۸) وی در لباس تاجر و بازرگان موفق شد تا المستنصر، حاکم مصر و شام را ملاقات کند (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۲۱۳) ظاهراً در این ملاقات بود که حسن صباح از مستنصر خواست امام بعد از خود را معرفی کند و مستنصر هم بزرگ‌ترین فرزند خود که نزار بود به عنوان امام بعدی معرفی کرد. (همان، ۲۱۳، میرخواند ۱۳۸۰، ج. ۴: ۳۰۷۸) مستنصر غیر از نزار دو فرزند دیگر به نام‌های احمد و عبدالحمید داشت، کسانی که از نزار پیروی کردند نزاری یا امرائی خوانده شدند و حسن صباح اعتبار این گروه را بیشتر می‌دانست. (قزوینی ۱۳۶۳، ۲۱۰)

وی به خراسان بازگشت و در ماوراءالنهر، به فرمان معتصم مردم را به اسماعیلیه دعوت کرد. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۲۹۱). در زمان حکومت سلطان ملکشاه سلجوقی هجده نفر از اسماعیلیان در ساوه نماز عید خواندند و این امر منجر به بازداشت آنان شد و این رویداد اولین تجمع آنان بود. (همان، ۲۸۷) حسن صباح که اسماعیلیه او را سیدنا می‌نامیدند، داعیانی به قلعه ی الموت فرستاد تا اهالی آنجا را به پیروی از حاکم مصر دعوت کند. (میرخواند ۱۳۸۰، ج. ۴: ۳۰۸۰) وی موفق به تصرف الموت در سال ۴۸۳ هـ ق شد. (همان، ۳۰۸۱-۳۰۸۲) این در حالی بود که نظام الملک دستور داده بود او را دستگیر کنند. (جوینی ۱۳۸۲، ج. ۳: ۱۹۳). بیشترین پشتیبانان اسماعیلیه از روستاها بودند اما اسماعیلیان در شهرها نیز پیروانی داشتند که در مواقع لزوم به آنها کمک می‌کردند (لوئیس ۱۳۶۲، ۳۱۱).

اختلاف بین حسن صباح و نظام الملک از زمان سلطان الب ارسلان ایجاد شد. (مستوفی ۱۳۶۴، ۴۳۱) قلعه‌ی اله موت (الموت) به زبان دیلمی به معنای آشیانه عقاب در نزدیکی قزوین قرار داشت. (میرخواند ۱۳۸۰، ج. ۴: ۳۰۸۱؛ ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۲۹۰) او به مدت سی و هشت سال در این قلعه ساکن بود. (همدانی ۱۳۸۷، ۱۲۳) مرگ او در ربیع الآخر سال ۵۱۸ هـ ق اتفاق افتاد وی فردی را به قلعه ی لمبسر فرستاد و کیا بزرگ امید را به جای خود منصوب کرد (میر خواند ۱۳۸۰، ج. ۴: ۳۰۸۹؛ همدانی ۱۳۸۷، ۱۳۱؛ قزوینی ۱۳۶۳، ۲۱۵). قلعه‌ی لمبسر در سال ۴۹۵ هـ ق به وسیله ی کیا بزرگ امید فتح شده بود (جوینی ۱۳۸۲، ج. ۳: ۲۰۸). برخی از منابع مدت سکونت حسن صباح در قلعه ی الموت را سی و پنج سال می‌دانند و اشاره می‌کنند که سلطان ملکشاه و وزیرش تلاش زیادی برای تسخیر قلعه انجام دادند اما اقدامات آنان نتیجه نداد (شبانکاره ای ۱۳۶۳، ۱۲۸؛ میر خواند ۱۳۸۰، ج. ۴: ۳۰۸۸؛ قزوینی ۱۳۶۳، ۲۱۴؛ جوینی ۱۳۸۲، ج. ۳: ۲۱۰).

نواحی الموت اقطاع امیری به نام یورنتاش بود که از سلطان ملکشاه به او رسیده بود، وی حملات زیادی به این منطقه داشت تا از نفوذ اسماعیله در آن جلوگیری کند. (جوینی ۱۳۸۲، ج. ۳: ۲۰۰) بعد از تصرف الموت، نظام الملک سپاهی به منظور محاصره و تسخیر الموت اعزام کرد. اقدامات آن‌ها با مرگ نظام الملک در رمضان سال ۴۸۵ هـ ق ناکام ماند. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۱۸۱-۲۹۲) برخی از منابع صریحاً بیان می‌کنند که قتل نظام الملک به وسیله‌ی اسماعیلیه بوده است و اسماعیلیه این قتل را به انتقام خون نجاری که به دستور نظام الملک کشته شده بود انجام دادند. (همدانی، ۱۱۲، ۱۳۸۷) و برخی قتل این وزیر را اولین خونی می‌دانند که توسط اسماعیلیه در ایران ریخته شد (مستوفی ۱۳۶۴، ۴۳۸) البته بعضی نیز ضمن تأیید سال کشته شدن این وزیر، هیچ اشاره‌ای به دخالت اسماعیلیه در این قتل ندارند (ابن فندق ۱۳۶۱، ۷۶). شبانکاره‌ای بدون بیان هیچ دلیلی این قتل را به اسماعیلیه نسبت می‌دهد و تنها اشاره می‌کند که جز اینها نمی‌توانست او را به قتل برساند. وی همچنین فاصله ی مرگ نظام الملک و سلطان ملکشاه را هجده روز می‌داند (شبانکاره ای ۱۳۶۳، ۱۰۵). برخی از منابع این مدت را چهل روز نوشته‌اند (جوینی ۱۳۸۲، ج. ۳: ۲۰۶).

۳. ترور، ابزار سیاسی اسماعیلیه ایران

آنچه مسلم است دشمنی اسماعیلیان با حکومت سلجوقی بود. حسن صباح که می دانست مبارزه با حکومتی رسمی که بر مذهب تسنن قرار دارد، از راه نظامی ممکن نیست، بهترین شیوه مبارزه با سلجوقیان را انجام ترور یافت (لوئیس ۱۳۶۲، ۳۱۰). قربانیان اسماعیلیان نیز تنها از بین نظامیان و بزرگان و قضات نبودند بلکه رؤسای شهرها نیز از این اقدامات اسماعیلیان بی نصیب نماندند (همان، ۳۱۰). برخی از پژوهشگران ضمن قبول این قتل ها از سوی اسماعیلیان معتقدند که این قتل ها به انگیزه‌ی تضعیف و سقوط سلجوقیان صورت می‌گرفت و برخی از این قتل ها به جهت انتقام و تنبیه صورت می‌گرفته است مانند قتل فقهای اهل سنت. برخی از قربانیان آنان هم با دلایل خاص انتخاب می‌شدند مانند فرماندهان سپاه‌یانی که به مراکز اسماعیلی حمله می‌کردند. گاه این قتل‌ها با انگیزه‌های سیاسی و تبلیغی صورت می‌گرفت (همان، ۳۱۱).

اسماعیلیه غیر از الموت پایگاه‌های دیگری نیز در ایران داشتند و این امر منجر به افزایش قدرت آنان می‌شد. «... و از قلاع آنچ میسر می‌شد بدست می‌آورد و هر کجا سنگی می‌یافت که بنا را می‌شایست بنیاد می‌نهاد» (جوینی ۱۳۸۳، ج. ۳: ۱۹۹) قلعه‌ی اردهن از جمله قلاعی بود که به دست ابوالفتح خواهرزاده‌ی حسن صباح تصرف شد (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۲۹۳) قلاع دیگر عبارت بودند از: گرد کوه، که در گذشته آن را گنبدان دز می‌گفتند و برکیارق آن را به امیر التوتناق سپرده بود (همدانی ۱۳۸۷، ۱۱۶) زمانی که بین برکیارق و برادرش محمد بر سر جانشینی ملک‌شاه اتفاق افتاد، رئیس مظفر که حاکم دامغان بود امیر داد حبشی را بر آن داشت تا این قلعه را از سلطان بگیرد و سلطان درخواست او را قبول کرد (جوینی ۱۳۸۲، ج. ۳: ۲۰۷-۲۰۸). قلعه‌ی خلادخان بین فارس و خوزستان که «... حدود دویست سال مفسدین در آنجا اقامت داشتند و راهزنی می‌کردند ...» (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۲۹۳) «و غیراین قلاع قلعه طیس که ابنای سیمجور داشتند، و قلعه شمنکوه به قرب ابهر، و قلعه خان النجان از حدود اصفهان، و قلعه اردهن که حاکم آنجا ابوالفتح خواهرزاده سیدنا بود، و قلعه‌ی ناظر به خوزستان، و قلعه طنپورک که میان آن و ارجان دو فرسنگ است، و قلعه بانیاس از جبل سماق و قلعه مصیات، و به حدود قزوین قلعه ای بنا کردند. و ایلدگز نیارست به ایشان تعرضی رسانیدن. و در ربیع الاول سنه تسعین و اربع مایه بفرمود تا میمون دز بساختند که بغایت حصین است و جرنرز هم در آن نزدیکی بساخت.» (همدانی ۱۳۸۷، ۱۲۱) ؛ ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۲۹۲)

شاه دژ (شاه دز) در اصفهان که اگرچه قدیمی نبود و آن را سلطان ملک‌شاه ساخته بود و نظام الملک او را از این کار منع کرده بود، اما بعدها به دست احمد بن عطاش و اسماعیلیه افتاد (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷، ۲۸۹) ؛ همدانی ۱۳۸۷، ۱۱۹) خلاء قدرت پس از مرگ سلطان ملک‌شاه و درگیری‌های جانشینی منجر شد که این قلعه تا دوازده سال در دست اسماعیلیه باقی بماند (افضل کرمانی ۱۳۷۳، ۲۶۷). از جمله قلاع دیگر آن‌ها استانوند بود که بین ری و آمل قرار داشت و آنجا را بعد از ملک‌شاه تصرف کرده بودند (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۲۹۳). از جمله قلاع دیگر آنان وسنمکوه (سمیکوه - سبکوه) در نزدیکی ابهر بود که در سال ۴۸۲ هـ ق به تصرف اسماعیلیه درآمد و ساکنان آن برای رهایی از آزار و ظلم آنان از سلطان برکیارق کمک خواستند (همان، ۲۹۲)

با مطالعه‌ی قلاع اسماعیلیه در ایران می‌توان نتیجه گرفت که در بسیاری از موارد این نواحی با زور و فریب از صاحبان اصلی آن گرفته شد، از طرفی پراکندگی آنها در مناطق مختلف ایران اهمیت تصرف آن‌ها برای اسماعیلیه را نشان می‌دهد. صرف نظر از معرفی این قلاع، اقداماتی است که بیشتر منابع به طور صریح به آن‌ها نسبت می‌دهند. بیشتر تلاش آنان صرف از بین بردن رقبای سیاسی، فکری و نظامی شد. اقدامات آنها تهدیدی جدی برای سلجوقیان در زمینه های سیاسی و اجتماعی و دینی به حساب می‌آمد. استفاده از وحشت به عنوان یک حربه‌ی سیاسی مورد استفاده‌ی اسماعیلیان قرار گرفت (لوئیس ۱۳۶۲، ۳۰۵) افزایش قدرت آنان بیانگر ضعف سلجوقیان در مقابله با آنان بود. این امر منجر به کاهش امنیت اجتماعی و بروز هرج و مرج سیاسی می‌شد. ضمن اینکه بخش عمده‌ای از توان مالی و نظامی سلجوقیان صرف مبارزه با اسماعیلیه شد.

سلطان ملک‌شاه در سال ۴۸۵ هـ ق امیر ارسلان تاش را به دفع حسن صباح فرستاد. در این جنگ غنیمت بسیاری به دست اسماعیلیه افتاد. (میرخواند ۱۳۸۰، ج. ۴: ۳۰۸۳) قدرت آنان به خصوص بعد از مرگ نظام الملک

و ملک‌شاه بیشتر شد. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۲۸۸).

۴. پس از مرگ سلطان ملک‌شاه

«... اصحاب اطراف به سبب حب و بغض حسن صباح در ورطه رنج. و عناد افتادند چه سلاطین زمان به قلع و قمع دوستان او فرمان دادند و فدائیان به زخم کارد و خنجر دشمنانش از پای در می‌آوردند.» (میرخواند ۱۳۸۰، ج. ۴: ۳۰۸۴).

شاید این امر ناشی از نبود وزیری سیاستمدار و پادشاهی قدرتمند و از سویی منازعات جانشینی پس از مرگ ملک‌شاه بود. ابن اثیر قدرت گیری اسماعیلیه در اصفهان پس از مرگ ملک‌شاه را ناشی از علت اخیر می‌داند (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۲۸۸). وی همچنین به بی ثباتی اجتماعی در اصفهان در این زمان و نبود امنیت اجتماعی ناشی از قدرت گیری آنان اشاره می‌کند و بیان می‌کند که «... هرگاه کسی در بازگشت بخانه‌ی خود در وقت معتاد تأخیر میکرد یقین به کشته شدن او می‌کردند و بماتم او می نشستند» (همان، ۲۸۸). سلجوقیان در سال ۴۸۵ هـ ق امیری به نام غزل سارغ را به دفع اسماعیلیه فرستادند، اما با رسیدن خبر مرگ ملک‌شاه لشکریان «... مانند طاغیان دست‌تاول به هر طرف دراز کردند و ظلم و تعدی آغاز نهادند.» (میرخواند ۱۳۸۰، ج. ۴: ۳۰۸۳-۳۰۸۴) ؛ جوینی ۱۳۸۲، ج. ۳: ۲۰۲ - ۲۰۳).

در آخر رمضان سال ۴۹۳ هـ ق امیر بلکابک سرمز در اصفهان در خانه‌ی سلطان محمد کشته شد. با وجودی که وی به دلیل احساس خطر از اقدامات اسماعیلیه همیشه زره برتن داشت، آن روز بدون زره بود و برای دیدن سلطان به نزد او رفته بود که به وسیله‌ی اسماعیلیه به قتل رسید. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۲۷۵) در شعبان سال ۴۹۴ هـ ق سلطان برکیارق فرمان قتل این گروه را صادر کرد (همان: ۲۸۷)

در زمان حسن صباح «بسیاری از اهل اسلام که بر کیش حسن منکر بودند بزخم فدائیان کشته شدند» (قزوینی ۱۳۶۳، ۲۱۵) از جمله ترورهای اسماعیلیان در زمان حسن صباح عبارت بودند از:

-قتل نظام الملک به دست ابو طاهر ارانی دیلمی در دوازدهم رمضان سال ۴۸۵ هـ ق

-ترور امیر سپهدار ارغش ملک‌شاهی به دست عبدالرحمن خراسانی در سال ۴۸۸ هـ ق

-قتل امیر اسپهدار انر ملک‌شاهی به دست حسین خوارزمی در سال ۴۸۷ هـ ق

-ترور ابومسلم رئیس ری به دست خداداد رازی در سال ۴۸۸ هـ ق

-ترور سپهدار برسق ملک‌شاهی شحنه ی خراسان به دست رفیق قهستانی در سال ۴۸۸ هـ ق

-ترور امیر سیاه پوش. وی را با امیر انر در یک جا کشتند

-قتل کجمش قائم مقام ارغش و دامادش به دست ابراهیم دماوندی در سال ۴۸۷ هـ ق

-ترور امیر سرزن ملک‌شاهی توسط ابراهیم خوراشانی در سال ۴۹۰ هـ ق

-ترور هادی کیای علوی که در گیلان ادعای امامت داشت به دست ابراهیم و محمد کوهی در سال ۴۹۰ هـ ق

-قتل ابوالفتح دردانه ی دهستانی وزیر سلطان برکیارق به دست غلامی روسی در سال ۴۹۰ هـ ق

-ترور اسکندر صوفی قزوینی در سال ۴۰۱ هـ ق

-ترور ابوالمظفر خجندی مفتی اصفهان به دست ابوالفتح سنجری در ری در سال ۴۹۱ هـ ق

-قتل ابوالفضل بو عصام رازی توسط غازی عاشر در سال ۴۹۱ هـ ق

-ترور ابو عمید مستوفی ری به دست رستم دماوندی در سال ۴۹۲ هـ ق

-ترور ابو جعفر مشاطی رازی مفتی ری به دست محمد دماوندی در سال ۴۹۲ هـ ق

-ترور ابوالقاسم مفتی کرجی قزوینی به دست حسن دماوندی در سال ۴۹۲ هـ ق

-قتل ابوالحسن رییس بیهق (سال قتل و قاتل در منابع به دست نیامد)

-احمد نظام الملک در بغداد به دست حسین قهستانی در سال ۴۹۹ هـ ق

-ترور عبدالرحمن قزوینی در سال ۴۹۹ هـ ق

-ترور مودود امیر سام در سال ۵۰۰ هـ ق

-امیر بیکلا یک سرزم در اصفهان در ۴۹۳ هـ ق
 -ترور ابوالفرج قراتگین در شهر ری در سال ۴۹۲ هـ ق
 -ترور ابو احمد کیسان قزوینی در ۵۰۵ هـ ق
 -ترور قاضی عبدالله اصفهانی به دست ابوالعباس نقیب مشهدی در سال ۴۹۳ هـ ق
 -ترور ابوالعلا دانشمند اصفهانی مفتی اصفهان در مسجد جامع (عتیق) اصفهان در سال ۴۹۵ هـ ق
 -ترور ابوالقاسم اسفزاری ملقب به سلطان العلما و رییس بیهق به دست محمد بیاری در سال ۴۹۵ هـ ق
 -ترور محمشاد پیشوای کرامیان در مسجد جامع نیشابور به دست عبدالملک رازی در سال ۴۹۶ هـ ق
 -ترور سبک جرجانی دانشمند جرجانی به دست حسن سراج که به امام علی (ع) توهین کرده بود در سال ۵۱۰ هـ ق
 -ابوالعلاء دانشمند خادم سلطان محمد به دست محمد صیاد
 -قتل امیر اسفهلار که به اتابک مودود معروف بود. او حاکم دیار بکر و شام بود که در سال ۴۹۲ هـ ق کشته شد.
 -ترور تاج الملک سعدی
 -مفتی علوی، مفتی جرجان به دست حسن دارانباری در سال ۴۹۴ هـ ق
 -ترور فرمانده سپاه مصری، افضل الدین در سال ۵۱۰ هـ ق
 -ترور امیر اثر امیر خراسان به دست اسفندیار دماوندی در سال ۵۱۰ هـ ق
 -وزیر سمیرمی
 -گرشاسف جربادقانی در سال ۵۱۰ هـ ق
 -طغرل محلی حاکم دامغان به دست اسفندیار دماوندی
 -عبدالطیف خجندی رییس شافعیان در اصفهان
 -آقسنقر احمد یل پدر اتابکان مراغه در سال ۵۲۷ هـ ق
 -ترور قاضی کرمان به دست حسن سراج فدایی در سال ۴۹۳ هـ ق
 -آقسنقر برسوقی در مسجد جامع موصل
 -امیر زاهد خواجه سرای سلطان محمد به دست محمد صیاد
 -ترور فخرالملک بن نظام الملک وزیر سلطان سنجر در نیشابور به دست دینمین (؟) دامغانی در سال ۵۰۵ هـ ق (منشی کرمانی ۱۳۶۴، ۵۸)
 -ترور امیرالجیوش افضل به دست سه نفر از اسماعیلیه در سال ۵۱۰ هـ ق (برای تفصیل این قتلها رجوع شود به: رشید الدین فضل الله همدانی، ۱۳۸۷، ۱۳۰-۱۳۵)
 تقریباً پنجاه قتل در دوران حسن صباح ذکر شده است که بیشتر آنان در زمان حکومت برکیارق صورت گرفت و بیشتر مقتولین از طرفداران سلطان محمد و از مخالفان برکیارق بوده است (لوئیس، ۱۳۶۲، ۲۰۳).
 بعد از مرگ حسن صباح، کیا بزرگ امید به جای او به رهبری اسماعیلیه انتخاب شد وی در مدت بیست و چهار سال با اسماعیلیان به شیوهی حسن صباح برخورد کرد (میر خواند، ۱۳۸۰، ج. ۴: ۳۰۸۹) برخی منابع این زمان را بیست سال می دانند و بیان می کنند که چون این زمان مصادف با حکومت سنجر بود کسی جرأت مخالفت با اسماعیلیه را نداشت (جوینی، ۱۳۸۲، ج. ۳: ۲۱۶ - ۲۱۷).
 همچنین برخی از تروها در زمان کیا بزرگ امید اتفاق افتاد که عبارتند از :
 -ترور قاضی ابوسعید هروی در همدان به وسیلهی محمد دروازی و محمد دامغانی در سال ۵۲۶ هـ ق.
 -ترور صلابی جمشید که ابتدا از اسماعیلیه بود ولی پس از مدتی از این گروه خارج شده بود. این ترور به وسیلهی بو نعیم انورانی در سال ۵۲۶ هـ ق صورت گرفت.
 -قتل مختص کاشی وزیر سلطان سنجر به دست محمد کرهج در ۵۲۸ هـ ق.
 -قتل آمر بن مستعلی در مصر به دست هفت نفر از اسماعیلیان در ۵۲۴ هـ ق.
 -ترور پسر اتابک والی دمشق به وسیله ی عمرو و علی محمد دهستانی در ۵۲۴ هـ ق.

-ترور سید ابوهاشم زیدی که در طبرستان امام و پیشوای زیدیان بود در ۵۲۶ هـ ق.
 -قتل سید دولت‌شاه علوی رئیس اصفهان به دست عبدالله موغانی در ۵۲۸ هـ ق.
 -قتل آقسنقر احمد یلی حاکم مراغه که به دست علی بو عبید و محمد دهستانی در سال ۵۲۸ هـ ق صورت گرفت.
 -ترور مسترشد خلیفه‌ی عباسی در مراغه توسط چهارده نفر از اسماعیلیان در ۵۲۸ هـ ق.
 -ترور حسن بن ابی‌القاسم کرجی مفتی قزوین به وسیله ی محمد کرجی و سلیمان قزوینی در ۵۲۷ هـ ق.
 -ترور حسن گردکانی در تمیجان توسط ابا منصور اقسیدی و ابراهیم خرابادی در ۵۲۷ هـ ق. (همدانی، ۱۳۸۷، ۱۴۲ - ۱۴۳)

چنانچه اشاره شد پس از مرگ ملک‌شاه منازعات بر سر جانشینی و سرگرم بودن سلجوقیان به این درگیری‌ها منجر به افزایش فعالیت اسماعیلیان گردید. دوران نه چندان طولانی برکیارق (حک ۴۸۷ - ۴۹۸ هـ ق) به اختلاف بین فرزندان سلطان ملک‌شاه و دیگر رقیبان حکومت سپری شد. در این زمان قلمرو سلجوقی به دست امرا و شاهزادگان اداره می شد. وی که سرگرم مبارزه با نامادری و نابرداریش سلطان محمد طپر بود و به وسیله‌ی برادرش سنجر حمایت می شد توجه زیادی به اسماعیلیان نشان نداد. شای به واسطه‌ی آن که از قدرت نظامی کمتری برخوردار بود و یا بنا بر نظر برخی از اندیشمندان وی و یارانش به فعالیت های اسماعیلیان علیه دشمنان سلطان با اغماض نگاه می کردند (لوئیس، ۱۳۶۲، ۲۰۳).

از این رو برکیارق تلاش جدی برای حمله به مراکز قدرت اسماعیلی نداشت و تنها برای کاهش خشم امرای نظامی و مردم، آنان را به قتل عام طرفداران اسماعیلیه در اصفهان تشویق کرد (همان، ۲۰۵). برکیارق که فردی اسماعیلی را برای مأموریتی به بغداد فرستاده بود فرمان دستگیری او را صادر کرد (ابن اثیر، ۱۳۵۱، ج. ۱۰: ۲۲۱). اسماعیلیان از منازعات سیاسی سلجوقیان در جهت ازدیاد قدرت سیاسی خود بهره می‌بردند. در سال ۴۹۴ هـ ق زمانی که برکیارق سلطان محمد را شکست داد اسماعیلیان به ازدیاد نفوذ خود در دربار برکیارق پرداختند (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳، ۱۰۸) و از این طریق توانستند بسیاری از امرا را به اعتقادات خود متمایل کنند و از این طریق مخالفان خود را نابود می کردند. در همین زمان عده ی کثیری در اصفهان دعوت اسماعیلیان را پذیرفته بودند و گرد عبدالملک بن عطاش جمع شده بودند (همان، ۱۰۸).

کار به جایی رسید که امرا تنها با محافظان خود از خانه بیرون می‌آمدند و زیر لباس خود زره می‌پوشیدند تا از خطر کشته شدن به دست اسماعیلیان در امان بمانند و حتی از سلطان اجازه گرفته بودند که با سلاح در برابرش ظاهر شوند (ابن اثیر، ۱۳۵۱، ج. ۸: ۲۰۳؛ لوئیس، ۱۳۶۲، ۲۰۳ - ۲۰۴). در سال ۴۸۹ هـ ق پس از شورش ارسلان ارغون در خراسان، اداره ی این ایالت از سوی برکیارق به سنجر سپرده شد (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳، ۱۰۷)

در این سال‌ها قدرت اسماعیلیه در برخی از نواحی خراسان چون بیهق افزایش یافت و مردم این مناطق از چپاول و غارت آنان آسیب فراوانی دیدند. برکیارق از سوء قصد اسماعیلیه جان سالم به در برد (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳، ۱۰۶؛ افضل کرمانی، ۱۳۷۳، ۲۶۱). در سال ۴۸۹ هـ ق سپاه برکیارق پیروان اسماعیلیه را در وسمنکوه محاصره کردند و گروه زیادی از اسماعیلیان در این جریان کشته شدند (ابن اثیر، ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۲۹۲). در اواخر حکومت برکیارق بود که ابا جعفری نشاط از بزرگان شافعی به دست اسماعیلیه کشته شد (همان، ۳۶۶). با توافق برکیارق و سنجر در سال ۴۹۵ هـ ق عملیات مشترکی علیه اسماعیلیان آغاز گردید. سنجر سپاهی بزرگ به قهستان فرستاد و تلفات سنگینی بر اسماعیلیان وارد کرد. (اقبال، ۱۳۳۸، ۳۰۸) در همین سال ۴۹۵ هـ ق وزیر دیگر برکیارق ابوالمحاسن عبدالجلیل ابن دهستانی در اصفهان کشته شد. در منابع با تردید این اقدام را به اسماعیلیه نسبت می‌دهند (ابن اثیر، ۱۳۵۱، ج. ۱۷: ۳۰۹).

پس از مرگ برکیارق حکومت سلجوقی به سلطان محمد بن ملک‌شاه رسید. در این زمان قلعه‌ی اسماعیلیه در اصفهان به دست سلجوقیان افتاد و احمد بن عبدالملک بن عطاش رئیس اسماعیلیان کشته شد (افضل کرمانی، ۱۳۷۳، ۲۶۷). دوران سلطنت سلطان محمد (حک ۴۹۸ هـ ق - ۵۱۱ هـ ق) با حذف مدعیان حکومت همراه بود. همین امر به وی فرصت داد تا سرکوبی اسماعیلیه و حمله به قلاع آنان را به صورتی جدی پیگیری کند.

به‌ویژه آنکه «... در شهر اصفهان ملاحظه چنان شدند که مردم را بدزدیدندی و به خانه‌ها بردندی و بکشتندی و مثله کردندی ...» (شبانکاره‌ای ۱۳۶۳، ۱۰۸). سلطان محمد تصمیم داشت که مبارزه با اسماعیلیه را از اصفهان شروع کند. سلطان محمد در ۵۰۰ هـ ق قارن بن شهریار پادشاه طبرستان را با نیروهایی از گیل و دیلم به جنگ با اسماعیلیه فرستاد و خود در این نبرد شخصا حضور داشت (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۰: ۲۲۱، همدانی ۱۳۸۷، ۱۲۴). پس از این کار وی تمامی امرای خود را حاضر کرد و ابراز کرد که هیچ کاری برای او مهم تر از سرکوبی این طایفه نیست و «... خزانه بیکبار در دفع و قهر ایشان صرف خواهیم کرد و هیچ آرزویی ندارم مگر خصمی ایشان ...» (همدانی ۱۳۸۷، ۱۲۴)

در محرم سال ۵۰۳ هـ ق وی برای سرکوبی اسماعیلیان فرمان داد تا احمد بن نظام الملک عازم رودبار شود. احمد بن نظام الملک برای نفرت خود از اسماعیلیان دلایل کافی داشت. پدرش خواجه نظام الملک اولین قربانی اسماعیلیان بود و برادرش فخرالملک نیز سال قبل به دست فدائیان کشته شده بود (جوینی ۱۳۸۲، ج. ۳: ۲۰۷؛ لوئیس ۱۳۶۲، ۲۰۹). در همین زمان بود که حسن صباح زن و دختران خود را به گرد کوه نزد رئیس مظفر فرستاد (جوینی ۱۳۸۲، ج. ۳: ۲۱۰ - ۲۱۱). در این نبرد زراعت اسماعیلیه در معرض نابودی قرار گرفت (میر خواند ۱۳۸۰، ج. ۴: ۳۰۸۷). با این وجود «... زمستان فرا رسید و سرما به سپاهیان وی هجوم آور شد. لذا بی‌آنکه از این لشکرکشی نتیجه‌ای گرفته شده باشد، بازگشتند.» (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۸: ۱۲۵). سلطان اتابک شیرگیر را مأمور سرکوبی آنان کرد، در سال ۵۰۳ هـ ق سپاهیان به فرماندهی شیرگیر نزدیک قزوین اردو زدند و به لمسر حمله کردند اگرچه در این کار توفیقی نداشتند. (همدانی ۱۳۸۷، ۱۲۴-۱۲۵). در همین سال احمدبن نظام الملک وزیر سلطان محمد در هنگام عزیمت به مسجد مورد حمله‌ی اسماعیلیان قرار گرفت. مدتی بر اثر جراحتی که از ضربات چاقو به گردن او وارد شده بود بستری بود و پس از آن شفا یافت. (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۸: ۱۲۵) اما خزانه دار سلطان، ابو احمد به دست اسماعیلیان کشته شد (همان، ۲۱۳).

در سال ۵۱۱ هـ ق سلطان با شدت گرفتن بیماری خود انوشنگین شیرگیر حاکم آبه و ساوه را به تسخیر الموت فرستاد. او در جنگ با اسماعیلیه از سایر امیران «... هوشیار تر و مصر تر بود ...» (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۸: ۲۱۷) وی با اسماعیلیان جنگید و قلعه‌ی کلام را تصرف و رئیس قلعه را به نام علی بن موسی امان داد و به الموت فرستاد و همچنین قلعه ی بیده را که در نزدیکی قزوین قرار داشت به تصرف در آورد و به ساکنان آن امان داد و آنها را نیز به الموت فرستاد (همان، ۲۱۵) «... نزدیک در آمد که قلعه‌ها بستانند و خلق را از منتهای ایشان برهاند ...» (جوینی ۱۳۸۲، ج. ۳: ۲۱۲) اما مرگ او در همین سال در اصفهان منجر شد تا از پیشرفت بازمانند و لشکریان، «... سر خود گرفتند و اسمعیلیه از قلاع بیرون آمده دست به غارت و تاراج بر آوردند و هرچه به دست ایشان افتاد از خوردنی و اسلحه و آلات حرب به حصار بالا کشیدند.» (میر خواند ۱۳۸۰، ج. ۴: ۳۰۸۷).

در این زمان نیز مانند دوران ملکشاه مرگ سلطان منجر به تعویق در سرکوبی اسماعیلیان شد. جنگ سلطان محمد با اسماعیلیه مدت هشت سال پی در پی ادامه داشت. در این مدت سلطان با حمله به پایگاه‌های آنان غله‌های آنان را می‌سوزاند و قلاع آنان را به محاصره می‌گرفت (همدانی ۱۳۸۷، ۱۲۹). حمله سلطان به اسماعیلیان تا سرحدات شرقی و غربی دولت سلجوقی گسترش یافت (لوئیس ۱۳۶۲، ۲۰۸) بیشتر ایام سلطنت او صرف مبارزه با این طایفه شد بدون اینکه نتیجه‌ای به بار آورد.

وی در آخرین روزهای زندگی فرزندش محمود (حک ۵۱۱-۵۱۳ هـ ق) را به عنوان جانشین خود انتخاب کرد (ابن اثیر ۱۳۵۱، ج. ۱۸: ۲۱۰-۲۱۱). در اولین اقدام خود وزیر سعدالملک ابوالمحاسن سعدبن محمد آبی را به جرم گرایش به تفکرات اسماعیلیه به دار کشید. (نیشابوری ۱۳۳۲، ۴۴)

«... آئمه اصفهان بارها مذهب او را با سلطان نموده بودند سلطان باور نمی داشت تا روزی مکتوبی یافتند به خط او که به ملاحظه نوشته بود که یک ماه دیگر صبر کنید تا من این سگ را از میان بردارم و سعد الملک چون مستعشر شد هزار دینار زر به حجامی داد تا با نیشی زهر آلود که فصد سلطان بکنند ...» (افضل کرمانی ۱۳۷۳، ۲۶۸، شبانکاره‌ای ۱۳۶۳، ۱۰۹).

در برخی از منابع ذکر شده که:

«... قاضی اصفهان صدالدین خجندی و ابوسعید هندو و شمس الملک عثمان بن نظام الملک بقصد او آستین جد و سعی باز نوشتند و تقبیح صورت او بجان کوشیدند و فرا سلطان نمودند که وزیر با ملاحظه مخاذیل اتفاق و مطابقه کرده است و قصد جان سلطان را مستمتر شده» (منشی کرمانی ۱۳۶۴، ۵۴).

کمال الدین علی سمیرمی از وزرای محمود بن محمد بن ملکشاه نیز به دست اسماعیلیان در بغداد کشته شد (همان، ۷۳). پس از سلطان محمود نوبت حکومت به سلطان سنجر (۵۱۳ هـ ق رسید. وی که در زمان برادرانش برکیارق و سلطان محمد طبر(تبر) ایالات شرقی را در اختیار داشت، اکنون به عنوان ارشدترین عضو دودمان سلجوقی محسوب می‌شد و حال قادر بود تا برتری خود را نسبت به دیگر خاندان سلجوقی نشان دهد. اسماعیلیان در زمان او تمام توجه خود را معطوف به دفاع از مناطق متصرفی خود کردند و حسن صباح نیز با زیرکی و درایت خود سعی نمود روابط خود را با دربار سلجوقی در حد تعادل نگه دارد و به همین جهت با اعزام سفیر به دربار سلطان سنجر و حفظ حرمت سلطان او را از هر گونه اقدام علیه اسماعیلیه بر حذر داشت. (جوینی ۱۳۸۲، ج. ۳: ۲۱۴) در نتیجه این مدارا و مصالحه که تا آخر عمر سلطان سنجر ادامه داشت اسماعیلیه بر بسیاری از مناطق قهستان، عراق عجم، گرجستان و گیلان مسلط شدند و «بسیار کارها بکردند و دزها بر آوردند» (همدانی ۱۳۸۷، ۱۵۵) و آمار تعداد کسانی که به دست آنان در این مدت کشته شدند کاهش چشمگیری یافت. (همان، ۱۵۶-۱۵۷)؛ لوئیس ۱۳۶۲، ۲۱۱)

نتیجه:

همزمان با تشکیل حکومت سلجوقیان در ایران، امور سیاسی، نظامی و اجتماعی دستخوش تحولات زیادی شد. در خارج از جامعه‌ی ایران، نهاد خلافت کارکردهای سابق خود را از دست داده بود و تشکیل حکومت سلجوقی و گسترش سریع آن منجر به ادغام شدن قلمروهای پراکنده‌ی سیاسی و همچنین جان گرفتن دوباره خلافت شد. تشکیل این حکوت پیامدهای دیگری نیز در ابعاد اجتماعی داشت که از آن جمله می توان به تغییر در ترکیب و بافت نژادی برخی مناطق، افزایش شمار کوچ روان در برابر شهر نشینان و روستانشینان اشاره کرد.

حاکمیت سلجوقیان با قتل طغرل سوم به دست خوارزمشاهیان به اتمام رسید. اما پایان حاکمیت آنها تنها ناشی از این ضربه‌ی خارجی نبود، تلاشهای هدفدار اسماعیلیه در ایران بر علیه خلفای عباسی و سلاطین سلجوقی و وزراء و طرفداران آنها از بین سیاستمداران و فقها و علمای آنان، از علل مهم بی ثباتی سیاسی و در نهایت سقوط آن حکومت بوده است. بی تردید یکی از مهمترین دغدغه‌های دولت سلجوقی مبارزه با اسماعیلیان بود. از زمان تشکیل حکومت سلجوقیان به ویژه زمان ملکشاه مبارزه با اسماعیلیه به شکل جدی پی‌گیری می‌شد. اما زمانی که سلطانی می‌مرد بالافاصله تمام اقدامات و فعالیت‌های مثبت او تعطیل می شد. به دنبال آن دوره‌ای از کشمکش پیش می‌آمد و در طی آن دشمنان داخلی و خارجی مجالی برای افزایش فعالیت‌های خود می‌یافتند. اگر نتوان در تمامی دوره‌های سلجوقی این مطلب را پذیرفت باید قبول کرد که پس از مرگ ملکشاه و نظام الملک اینطور بوده است. در این زمان اسماعیلیه نیز فرصتی یافت تا به تثبیت قدرت خود بپردازد. درگیری‌های درونی میان سلجوقیان، به خصوص سلطان برکیارق و سلطان محمد موجب افزایش قدرت اسماعیلیان گردید. با بالا گرفتن قدرت اسماعیلیان، بعضی از رجال سیاسی به آنها گرویدند. این دسته از قدرت پنهان اسماعیلیه برای مطامع سیاسی خویش استفاده می‌کردند.

برخورد و درگیری اسماعیلیه با نظام حاکم تنها در ابعاد سیاسی نبوده است بلکه بعد فرقه‌ای و مذهبی نیز داشته است. علمای اهل سنت که از نظر دینی - سیاسی افزایش نفوذ اسماعیلیان را مخالف منافع خود می‌دیدند، در مقابل اسماعیلیان ایستادند و امرای سلجوقی را به مبارزه بر ضد آنان تشویق کردند؛ به همین علت، در لیست ترورهای فدائیان اسماعیلی، در کنار رجال سیاسی و نظامی، تعدادی از علمای اهل سنت اعم از شافعی و حنفی و حتی شیعه امامیه نیز دیده می‌شوند.

کتاب نگاری:

- ۱- ابن‌اثیر، عزالدین‌علی‌ابی‌الکرم‌شیبانی. ۱۳۵۱. تاریخ بزرگ ایران و اسلام، ترجمه: علی‌هاشمی حائری. تهران: انتشارات کتب ایران.
- ۲- ابن‌فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی. ۱۳۶۱. تاریخ بیهقی. تصحیح احمد بهمنیار. تهران: کتابفروشی فروغی.
- ۳- اقبال آشتیانی، عباس. ۱۳۳۸. وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی. تهران: دانشگاه تهران.
- ۴- جوینی، علاءالدین عطاملک‌بن‌بهاء‌الدین بن محمد. ۱۳۸۲. تاریخ جهانگشای، به اهتمام و تصحیح محمد قزوینی. ۳ جلد. تهران: انتشارات افراسیاب (دنیای کتاب).
- ۵- شبانکاره‌ای، محمدبن علی بن محمد. ۱۳۶۳. مجمع الانساب. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- ۶- قزوینی، یحیی بن عبد اللطیف. ۱۳۶۳. لب‌التواریخ. تهران: انتشارات گویا.
- ۷- کرمانی، افضل‌الدین‌ابوحامد. ۱۳۷۳. سلجوقیان و غز در کرمان. تصحیح باستانی پاریزی. تهران: انتشارات کورش.
- ۸- لوفیس، برنارد. ۱۳۶۲. تاریخ اسماعیلیان. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: انتشارات توس.
- ۹- مستوفی، حمدالله. ۱۳۶۴. تاریخ گزیده. باهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر.
- ۱۰- میرخواند، محمد بن خاوند شاه. ۱۳۸۰. تاریخ روضه الصفا فی سیره الانبیا و الملوک و الخلفا. تصحیح جمشید کیان فر. تهران: انتشارات اساطیر.
- ۱۱- منشی‌کرمانی، ناصرالدین. ۱۳۶۴. نسائم الاسحار من لطائف الاخبار. تصحیح جلال‌الدین حسینی ارموی (محدث). تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۱۲- نیشابوری، ظهیرالدین. ۱۳۳۲. سلجوقنامه. تهران: کلاله خاور.
- ۱۳- همدانی، رشید‌الدین‌فضل‌الله. ۱۳۸۷. جامع‌التواریخ (تاریخ اسماعیلیان). تصحیح و تحشیه محمد روشن. تهران: نشر میراث مکتوب.

بازتاب داستان بهرام و آزاده در هنر سفالگری عهد ایلخانی ایران: نمونه مطالعاتی: مجموعه موزه هنر متروپولیتن در نیویورک

ضحی اصغرزاده چرندابی^۱

مدرس دانشگاه فنی و حرفه‌ای، آموزشکده الزهراء تبریز

از ص. ۹۹ تا ۱۰۵

تاریخ دریافت مقاله ۱۳۹۲/۰۹/۱۵ تاریخ پذیرش قطعی: ۱۳۹۲/۱۲/۱۷

چکیده

داستان بهرام‌گور و کنیزک چنگ‌نواز، بنابر متون کهن فارسی و بر اساس مطالعات انجام شده ادبی، به بهرام‌گور، پانزدهمین پادشاه ساسانی نسبت داده شده و این در حالی است که آثار هنری بسیاری، مزین به تصاویر روایی این داستان از ادوار مختلف تاریخی به‌دست آمده است و از میان تمامی این آثار، ۸ سفالینه مینایی منسوب به دوره ایلخانی، در موزه‌ها یا مجموعه‌های شخصی نگهداری می‌شوند. این پژوهش، به منظور بحث و بررسی درباره منشا این نقشمایه و وفور آن روی آثار هنری عهد ایلخانی، با روش بررسی و مقایسه وجوه اشتراک و افتراق در داستان بهرام‌گور و کنیزک چنگ‌نواز، در سه متن ادبی شاهنامه فردوسی، هفت‌پیکر نظامی و هشت‌بهشت دهلوی و تطبیق آن با نقوش روایی تصویر شده روی سه بشقاب مینایی منسوب به دوره ایلخانی، نگهداری شده در موزه متروپولیتن نیویورک، انجام شده است و در نهایت با توجه به نتایج به‌دست آمده از تطبیق روایات ادبی و تصاویر روایی بشقاب‌ها، می‌توان نتیجه گرفت که منشا اصلی نقشمایه سفالینه‌های ایران عهد ایلخانی، روایت داستان بهرام‌گور ساسانی و آزاده؛ کنیزک خنیاگرش، در شاهنامه فردوسی است. و نشان‌دهنده این موضوع است که در این بازه زمانی، از میان متون کهن فارسی، روایت شاهنامه فردوسی، رواج بیشتری داشته است.

کلید واژگان:

بهرام و آزاده، سفالینه ایران عهد ایلخانی، شاهنامه فردوسی، هفت پیکر حکیم نظامی گنجوی، هشت بهشت امیر خسرو دهلوی.

۱. مقدمه

تعدادی از سفالینه‌های منقوش لعابدار ایران عهد ایلخانی، دارای نقشمایه تزئینی مشابهی هستند. این نقشمایه، شاهی شکارگر را سواره روی شتری نمایش می‌دهد در حالی که پشت همان مرکب زنی چنگ به دست نشسته است. در این صحنه‌ها، شکار شاه که شامل چند غزال و آهویی که گوش و سم او با یک تیر به هم وصل شده، دیده می‌شود. این صحنه بنابر متون کهن فارسی مانند شاهنامه فردوسی، هفت‌پیکر نظامی گنجوی و هشت بهشت امیر خسرو دهلوی، به داستان بهرام گور و کنیزک چنگ نواز، باز می‌گردد. بحث و بررسی درباره منشا این نقشمایه و چرایی وفور آن روی آثار هنری عهد ایلخانی، مورد توجه عمیق پژوهش‌گران تاریخ هنر ایران نبوده و تنها بر اساس پژوهش‌های محدود ادبی، بر مبنای متون ادبی، به خصوص شاهنامه فردوسی، به بهرام گور، پانزدهمین پادشاه ساسانی نسبت داده شده است. مسئلهٔ پژوهش نوشتار حاضر این بوده است که:

نقوش و تصاویر روایی شاه شکارگر و کنیزک خنیاگر نقش بسته بر روی بشقابهای سفالین منقوش لعابدار ایران عهد ایلخانی، برگرفته از کدام متن ادبی فارسی است؟

که در جواب به مسئلهٔ بالا، از میان سه متن ادبی شاهنامهٔ فردوسی، هفت پیکر حکیم نظامی گنجوی و هشت بهشت امیر خسرو دهلوی، این فرضیه بررسی شده است که این نقوش و تصاویر روایی برگرفته از شاهنامهٔ فردوسی بوده است.

روششناسی به کار رفته در این پژوهش، تاریخ ادبیات و بررسی متون ادبی یعنی مقایسهٔ وجوه اشتراک و افتراق داستان بهرام و کنیزک چنگ نواز در سه متن ادبی شاهنامهٔ فردوسی، هفت پیکر حکیم نظامی گنجوی و هشت بهشت امیر خسرو دهلوی و تطبیق آنها با نقوش و تصاویر روایی نقش بسته بر روی بشقابهای سفالین منقوش لعابدار ایران عهد ایلخانی بوده است.

۲. داده‌های تحقیق

از میان آثار به دست آمده از عهد ایلخانی روی اغلب ظروف سفالی، با صحنه روایی مشابهی تزئین یافته‌اند. این صحنه روایی شامل یک شاه شکارگر روی یک مرکب همراه با زن چنگ نوازی است که در پلان‌های دیگر، غزال‌هایی که شکار شده‌اند، نمایش داده شده است. بین این شکارها، غزالی که گوش و سم او با یک تیر به هم دوخته شده نیز دیده می‌شود. از میان تمامی سفالینه‌های یافت شده مربوط به عهد ایلخانی، هشت عدد سفالینه موجود در موزه‌ها و مجموعه‌های خصوصی، مزین به نقوش روایی داستان بهرام گور و کنیزک چنگ‌نواز، ثبت و گزارش شده است. در این پژوهش، از میان این سفالینه‌ها، سه عدد سفالینه‌ای که در موزه هنر متروپولیتن نیویورک موجود است، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اثر نخست شامل کاسه سفالی لعابداری است که محل کشف آن مشخص نیست. این ظرف سفالی با بلندی ۸٫۷ سانتی‌متر، عمق ۲۲٫۱ سانتی‌متر و قطر ۲۲٫۱ سانتی‌متر، ساخته شده در اواخر قرن ۷ و اوایل قرن ۸ ه.ق در کاشان است. داخل این کاسه مینایی با صحنه‌ای فیگوراتیو تزئین شده و صحنه شامل چهار فیگور انسانی و چندین فیگور حیوانی می‌باشد. یک درخت نیز در این ترکیب‌بندی دیده می‌شود. دو فیگور اصلی که شامل شخصیت‌های اصلی داستان، یعنی بهرام و کنیزک می‌باشند، در حالی در مرکز ترکیب‌بندی، بر پشت یک شتر سرخ موی تصویر شده‌اند که جسم نیمه جان یک زن نیز زیر پای شتر دیده می‌شود. در مقابل شتر، شکار اصلی شاه، غزالی که سم و گوشش با یک تیر به هم دوخته شده است، دیده می‌شود. این ترکیب‌بندی، سه صحنه متوالی از داستان بهرام گور و کنیزک چنگ نواز را نشان می‌دهد: اول، صحنه شکار؛ دوم، موفقیت شاه در شکار که شامل غزال شکار شده می‌باشد؛ و سوم، کنیزک کشته شده زیر پای شتر.

سفالینه دوم، کاسه مینایی در ابعاد ۹٫۷ در ۲۱٫۶ سانتی‌متر را شامل می‌شود که محل کشف آن مشخص نیست و به اواخر قرن ۷ و اوایل قرن ۸ ه.ق منسوب شده است. داخل این کاسه مینایی، در سه ردیف نواری شکل که به مرکز کاسه منتهی می‌شوند، با نقوش فیگوراتیو تزئین یافته و در کف کاسه، ترکیب‌بندی اصلی، تصویر شده است. لبه داخلی کاسه دارای یک کتیبه به خط کوفی است. نوار تزئینی میانی، نمایشگر ۱۱ اسب سوار با لباس‌های

منقوش فاخر و لوازم بازی چوگان است. نوار باریکی که این صحنه را از صحنه اصلی جدا می‌کند، دارای نقوش تزئینی می‌باشد. کف کاسه دارای نقش پرکاری است که در مرکز آن شخصیت‌های اصلی داستان (بهرام و کنیزک چنگ نواز) نشسته روی یک شتر سرخ موی، دیده می‌شود. مرد با ادوات شکار و زن با یک چنگ و دو غزال در مقابل شتر، تصویر شده است. در پلان بعدی، زیر پای شتر جسم بی جان یک زن دیده می‌شود. این ترکیب‌بندی، روایتگر سه پلان از داستان بهرام گور و کنیزک چنگ نواز است: اول، صحنه شکار؛ دوم، موفقیت شاه در شکار که شامل غزال شکار شده می‌باشد؛ و سوم، کنیزک کشته شده زیر پای شتر.

سومین اثر، کاسه سفالین مینایی با ابعاد ۲۱٫۳ در ۹٫۲ سانتی‌متر است، این سفالینه مربوط به اواخر قرن ۷ و اوایل قرن ۸ ه.ق می‌باشد که محل کشف آن نیز مشخص نیست. این کاسه سفالی شامل یک کتیبه کوفی است. تصویر داخلی کاسه نمایشگر یک شکارگاه است. در مرکز ترکیب‌بندی یک شتر خاکستری رنگ تصویر شده که روی آن فیگور شخصیت‌های اصلی داستان (بهرام و کنیزک) دیده می‌شود. نام «بهرام گور» در کنار شخصیت مرد، با خط فارسی نوشته شده و چنگ بزرگی نیز به دست فیگور زن تصویر شده است. در مقابل شتر یک غزال تیر خورده نیز دیده می‌شود. این صحنه نمایشگر دو پلان متوالی از داستان بهرام گور و کنیزک چنگ‌نواز است: اول، صحنه شکار در شکارگاه همراه زن چنگ‌نواز؛ و دوم، موفقیت بهرام در شکار غزال و دوختن پا و گوش او با یک تیر.

۳. بحث

برخی از ادبا مانند ربیکا، معتقدند که تم ادبی داستان شاه شکارگر و کنیز خنیاگر، منشا پیش از اسلامی داشته که بعدها از طریق استفاده فردوسی از کتاب خدای‌نامه، در شاهنامه بازتاب یافته است. سپس شاعران دیگری مانند نظامی گنجوی نیز از شاهنامه فردوسی سرمشق گرفته‌اند. بر این اساس، روایت داستان شاه شکارگر و کنیز خنیاگر که در شاهنامه به نام داستان بهرام و آزاده معروف است، به سه گروه تقسیم می‌شود:

- روایاتی که سرمنشا آنها به روایت شاهنامه فردوسی می‌رسد.
- روایاتی که از روایت نظامی گنجوی در هفت‌پیکر سرچشمه گرفته است.
- روایت منسوب به هشت بهشت امیر خسرو دهلوی.

۳-۱. شاهنامهٔ فروسی

بهرام، روزی با کنیز رومی چنگ‌نواز خود، آزاده، عزم شکار می‌کند. همچنان که سوار بر شتر در نخجیرگاه می‌رفتند، دوجفت آهو بر سر راه آن‌ها پدیدار می‌شود. بهرام از آزاده می‌پرسد در ابتدا کدام آهو را شکار کنم؟

چنین گفت آزاده ای شیرمرد	به آهو نجوبند مردان نبرد
تو آن ماده را تره گردان به تیر	شود ماده از تیر تو تره پیر
وز آن پس هیون را برانگیز تیز	چو آهو ز چنگ تو گیرد گریز
همان مهره انداز تا گوش خویش	نهد همچنان خوار بر روی خویش
هم آنکه ز مهره بخاردش گوش	بی‌آزار پایش برآرد به دوش
به پیکان سر و پای و دوشش بدوز	چو خواهی که خوانمت گیتی‌فروز

بهرام با شنیدن درخواست آزاده کمان را زه کرد و زمانی که آهو گریخت، با تیر به شاخ آهوی نر زد و دو شاخ حیوان افتاد و ظاهرش همچون آهوان ماده گشت. سپس، دو تیر به سر آهوی ماده زد و دو پیکان بر سر آهو، همانند دو شاخ شد و به ظاهر آهوان نر درآمد.

وقتی آهوی ماده به پیش جفتش می‌رفت، بهرام با کمان، مهره را به گوش آهو انداخت؛ زمانی که آهو پایش را بالا آورد تا گوشش را بخاراند، بهرام با یک تیر پا و گوش و سر آهو را به هم دوخت. سپس، بهرام روی به آزاده کرده گفت:

بدو گفت چون است ای ماهروی	روان کرده آزاده از دیده جوی
با شاه گفت این نه مردانگی است	نه مردی تو را خوی دیوانگی است

بهرام از جواب آزاده خشمگین شد. او را از روی شتر به زمین انداخت و کنیزک زیر پای شتر بماند و بمرد.

۳-۲. هفت پیکر نظامی

در روایت نظامی، قسمت نخست داستان با تفاوت‌های اندکی در درخواست کنیزک و نوع شکار شاه، شبیه به روایت فردوسی است، ولی آخر کار کنیزک متفاوت است. فتنه (کنیزک) به جای تعریف و تمجید از نحوه شکار شاه، کار او را نتیجه تمرین تلقی می‌کند:

گفت شه با کنیزک چینی دستبردم چگونه می‌بینی
گفت پر کرده شهریار این کار کار پر کرده کی بود دشوار
هر چه تعلیم کرده باشد مرد گرچه دشوار شد بشاید کرد
رفتن تیر شاه بر سم گور هست از ادمان نه از زیادت زور

شاه از این سخن فتنه خشمگین شد و کنیزک را به دست سرهنگی سپرد تا او را بکشد. فتنه پیش سرهنگ عجز و ناله کرد که در ابتدا مرا نکش، صبر کن و به شاه بگو که مرا کشته‌ای، اگر شاد شد خون من بریز، ولی اگر از شنیدن خبر کشته شدن من دل‌تنگ شد، تو از خشم شاه ایمن خواهی بود و من روزی این کار تو را جبران خواهم کرد. سرهنگ از روی تجربه، از کشتن او منصرف شد و فتنه را به قصر خود در دهی فرستاد. سرهنگ بعد از یک هفته که به دیدار شاه رفت، بهرام، سرانجام فتنه را از او پرسید و سرهنگ ماجرای دروغین کشتن او را باز گفت. بهرام بسیار ناراحت شد و دل سرهنگ از تدبیر خود قرار گرفت.

در قصر سرهنگ گوساله‌ای جوان بود. فتنه هر روز آن گوساله را بر دوش می‌گرفت و از پله‌های قصر بالا می‌رفت. تا اینکه گوساله، گاویش شش ساله شد و فتنه همچنان به کار خود ادامه می‌داد و هر چه گوشت گاو افزون‌تر می‌شد قوت فتنه نیز افزون‌تر می‌گشت.

روزی کنیز زیبا روی به سرهنگ پیشنهاد کرد، مجلسی ترتیب داده و بهرام را به میهمانی دعوت کند. سرهنگ مقدمات میهمانی را مهیا کرد و روزی که شاه از شکار باز می‌گشت، از کنار ده و قصر سرهنگ گذشت و دعوت او را برای میهمان شدن در آن قصر قبول کرد. در میهمانی، وقتی شاه از خوردنی‌های گوارا فارغ شد، از سرهنگ پرسید: تو با این سن، چگونه از شصت پله می‌توانی بالا بروی؟!

و سرهنگ در جواب بهرام گفت که این عجیب نیست!

طرفه آن شد که دختری است چو ماه نرم و نازک چو خزّ و قاقم شاه
نره گاوی چو کوه بر گردن آرد اینجا گه علف خوردن
شصت پایه چنان برد یکدست که نسازد به هیچ پایه نشست

....

چونکه سرهنگ این حکایت گفت شه سرانگشت خود به دندان سفت
گفت از این‌گونه کار چون باشد نبود ور بود فسون باشد
باورم ناید این سخن به درست تا نبینم به چشم خویش نخست
طبق خواسته شاه، فتنه از پله‌ها بالا رفت و به پیش تخت شاه رسید.

مه ز گردن نهاد گاو به زیر به کرشمه چنان نمود به شیر
کآنچه من پیش تو به تنهایی پیشکش کردم از توانایی

در جهانت کیست کو به زور و برای از رواقش برد به زیر سرای
شاه در جواب او گفت که این از زورمندی تو نیست، بلکه توانایی تو در این کار، از تمرین و ممارست است.

سجده بردش نگار سیم‌اندام با دعایی به شرط خویش تمام
گفت بر شه غرامتی است عظیم گاو تعلیم و گور بی‌تعلیم

شاه با این سخن، فتنه را باز شناخت. فتنه را در کنار خود نشانده و سرهنگ را هدایای گرانبها بخشید.

۳-۳. هشت بهشت دهلوی

در هشت بهشت امیر خسرو دهلوی نیز، که بنابر گفته خود شاعر، از خمسه نظامی گنجوی الگوبرداری شده است، با توجه به تفاوت‌هایی در داستان، طرح اولیه و نحوه شکار شاه، تقریباً شبیه به روایت‌های شاهنامه و هفت‌پیکر است ولی سرانجام کنیزک، در این روایت نیز، نیک فرجامی است.

بهرام که بعد از شکار، انتظار تحسین و آفرین دلارام را داشت، وقتی با بی‌توجهی و انکار کار شاه از طرف دلارام مواجه گشت، عصبانی شد و عمل او را گستاخی و بی‌خردی دانست و دلارام را از زین به زمین افکند.

شه شد و نازنین به رنج بماند اژدها بر گذشت و گنج بماند
ماند بی‌خویشتن صنم تا دیر تشنه غرق آب و از جان سیر
پس به صد خستگی ز جا برخاست راه صحرا گرفت و می‌شد راست
...

می‌نمود اندر آن پریشانی گفته و کرده را پشیمانی

...

پس از قدری راه رفتن و گذشتن از کنار خانه‌ها و کشتزارهای مردمان وحشی، به خانه دهقان موسیقی‌دانی رسید.

بود دهقان جوانی آزاده هم هنرمند و هم ملک زاده
کرده علم سه گانه را تعلیم تا یگانه شده به هفت اقلیم

...

یک به یک زیر دست خود کرده چهار ساز و دوازده پرده
بربطش چون نوا برآوردی جان ز تن بردی و درآوردی

جوان با دیدن دلارام، در آن دشت بی آب و علف، حیران ماند و از او داستانش را پرسید. دلارام، تمام داستان را بر او باز گفت. دهقان که دلارام را فرد شایسته‌ای یافت، او را پذیرفت و جایی مناسب برایش مهیا کرد.

چون مزاجش به زیرکی دریافت در سرش ریخت آنچه در سر یافت
از هنرها که بود حاصل او از دل خویش ریخت در دل او
کرد استادکار در همه جای خاصه در پرده بریشم و نای
چندگه جادویی شد اندر ساز که بکشتی و زنده کردی باز

دلارام روزها در دشت به شکار و نوازندگی می‌پرداخت، تا جایی که توانست با نوای موسیقی آهوان را رام خود کند و در این کار، شهره آفاق شود.

خبر هنرنمایی دختر دهقان به دربار بهرام رسید. بهرام برای دیدن چنین ماجرابی، بی‌درنگ عزم صحرا کرد و زمانی که به پیش دلارام رسید گفت:

گفت بهرام که آرزو دارم که هنرها پیش چشم آرام
هر متاعی که هست دربارت عرضه کن چون منم خریدارت
نازنین را که آن همه دم و رام بود بهر شکنجه بهرام
زان تمنای شه که در خور یافت جان و لان خویشتن دریافت

همراه هم به نخجیرگاه رفتند. دلارام ابتدا با نوایی، آهوان را به سوی خویش خواند و سپس، با نوایی دیگر آن‌ها را به خواب برد.

در زمان کان نفس فرو بردند همه خفتند و گویبا مردند
چون همه دیده‌ها به هم بستند ساخت آن جسته را که برجستند
زان نمونه که شرح نتوان داد زنده را کشته و کشته را جان داد

شاه با دیدن این صحنه، هنر دختر را انکار کرد و گفت که در جهان، از این نوع طلسم‌ها بسیار است.

دلارام با شنیدن سخنان بهرام خندید و گفت:

شاه کز ماده نر تواند کرد
به از آن هیچ کس نداند کرد
آن که او مرده زنده گرداند
آن چنان هر که هست نتواند
شاه صدای دلارام را شناخت و برقع از رویش بر گشاد.
زد ز عذر گناه خود نفسی
عذرهای گذشته خواست بسی
پس به صد شادی و دلارامی
باز بردش به تخت بهرامی

۴. نتیجه

با بررسی و تحلیل نقوش سه کاسی مینایی نگهداری شده در موزه هنر متروپلیتن نیویورک، از میان ۸ سفالینه برجای مانده از عهد ایلخانی، که دارای نقشمایه داستان شاه شکارگر و کنیزک چنگ‌نواز هستند، سه پلان اصلی را می‌توان مشخص کرد:

- رفتن شاه به شکار با کنیزک چنگ‌نواز
- موفقیت شاه در شکار

- کشته شدن کنیزک زیر پای مرکب شاه

طرح اولیه داستان، یعنی رفتن شاه به شکار با کنیزک چنگ‌نواز، با اندک تفاوت‌هایی، در هر سه روایت مورد بحث نیز یکسان است ولی جزئیات داستان مانند نوع مرکب، درخواست کنیزک، حیوانات شکار شده، کیفیت شکار شاه و همچنین فرجام کار کنیزک، در هر روایت، مشخصه خاص خود را دارا می‌باشد.

در روایت شاهنامه فردوسی، از «هیون» که اغلب به معنی شتر به کار می‌رود، به عنوان مرکب شاه، نام برده شده و در تصاویر هر سه کاسه مینایی موزه متروپلیتن نیز، مرکب شاه، شتر است. در روایت‌های هفت‌پیکر و هشت‌بهشت، شاه، سوار بر «اشقر»، که به معنی اسب سرخ موی است، به شکار می‌رود.

در هر سه روایت، در خواست کنیزک به تعداد و نحوه شکار غزال‌ها توسط شاه، یک جفت غزال نر و ماده و غزالی که پا و سمش با یک تیر به هم دوخته شده است را شامل می‌شود که در تصاویر روی کاسه‌های مینایی، به تنهایی یا در کنار هم، دیده می‌شوند. توصیف تصویری غزال‌های شکار شده در روایت شاهنامه فردوسی، با جزئیات بیشتری همراه است.

اصلی‌ترین قسمت داستان، که تفاوت روایت‌ها را از یکدیگر شامل می‌شود، فرجام کار کنیزک است. در دو روایت هفت‌پیکر نظامی و هشت‌بهشت دهلوی، کنیزک، بعد از طی مراحل، فرجامی نیکو می‌یابد ولی در شاهنامه فردوسی، کنیزک بر اثر خشم شاه، از مرکب به زمین انداخته می‌شود و زیر پای شتر می‌ماند. این صحنه در دو بشقاب از سه بشقاب مینایی مورد بررسی، تصویر شده است.

با توجه به این موارد و البته موارد جزئی‌تر و مقایسه با متون کهن ادبی شاهنامه فردوسی، هفت‌پیکر نظامی و هشت‌بهشت دهلوی، می‌توان به یقین اثبات کرد که منشا اصلی نقشمایه سفالینه‌های ایران عهد ایلخانی، روایت داستان بهرام گور ساسانی و آزاده؛ کنیز خنیاگرش، در شاهنامه فردوسی است. و نشان‌دهنده این موضوع است که در این بازه زمانی، از میان متون کهن فارسی، روایت شاهنامه فردوسی، رواج بیشتری داشته است.

۵. کتاب‌شناسی

۱- امیر خسرو دهلوی. ۱۳۹۱. هشت بهشت امیر خسرو دهلوی. به تصحیح حسن ذوالفقاری و پرویز ارسطو. تهران: نشر چشمه.

۲- حکیم ابوالقاسم فردوسی. ۱۳۸۷. شاهنامه فردوسی. به تصحیح جلال خالقی مطلق، چاپ چهارم. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.

۳- حکیم نظامی گنجوی. ۱۳۸۰. هفت پیکر نظامی گنجوی. به تصحیح برات زنجانی. انتشارات دانشگاه تهران.

۴- خطیبی، ابوالفضل. ۱۳۸۰. داستان بهرام گور و آزاده و نکاتی در تصحیح شاهنامه. نشر دانش ۱۸ (۴): ۲۱-۱۵.

۵- ریپکا، یان. ۱۳۷۰. تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه. ترجمه کیخسرو کشاورزی. تهران: انتشارات گوتمبرگ.

۶- کیانی، محمد یوسف. ۱۳۸۰. پیشینه سفال و سفالگری در ایران. تهران: انتشارات نسیم دانش.

حصار نجفقلی‌خان و شکل‌گیری و توسعه تبریز در عهد قاجار

احد نژاد ابراهیمی^۱

عضو هیئت علمی دانشگاه هنر اسلامی تبریز

از ص. ۱۰۷ تا ۱۲۱

تاریخ دریافت مقاله ۱۳۹۲/۰۵/۱۵ تاریخ پذیرش قطعی: ۱۳۹۲/۰۸/۰۱

چکیده

متناسب با وضعیت طبیعی و محیط قرار گیری، در گذشته شیوه‌های متفاوتی برای محافظت شهر در برابر آسیب‌های انسانی و حیوانی تدبیر می‌گردید؛ برای این منظور می‌توان به ساخت در مکان‌های صعب‌العبور، استفاده از خندق و استفاده از عوامل طبیعی مانند رودخانه، دره، کوه و غیره اشاره کرد، یکی از این شیوه‌ها کشیدن دیوار به دور شهر تحت عنوان "برج و بارو" بود برج و باروها شکل‌ها و اندازه‌های مختلفی داشتند که در پژوهش‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفته است اما موضوعی که کمتر مورد مطالعه قرار گرفته است تأثیری است که شکل و حجم حصار بر روی روند توسعه شهر داشته است به نظر نگارنده برج و باروها تأثیر مستقیم در شکل‌گیری و توسعه شهرها داشتند و هدف پژوهش حاضر مطالعه و پژوهش تأثیر مذکور در یکی از شهرهای تاریخی ایران است. برای تبریز در طول تاریخ حصارهای متعددی ساخته شده است و اندازه حصار ارتباط مستقیم با وسعت و نفوس ساکنان و اهمیت شهر داشت اما حصار حال هر کدام به دلیلی تخریب می‌شدند یکی از دلایل اصلی تخریب دیوار شهر تبریز زلزله بود. آخرین زلزله شدید تبریز در سال ۱۱۹۳ ه.ق. بود. بر اساس متون تاریخی در آن زلزله شهر بطور کامل تخریب شد و جمعیت شهر به حداقل رسید بطوریکه برخی از متون جمعیت تبریز را بعد از زلزله در حدود چهار هزار نفر ذکر کرده اند؛ نجفقلی‌خان، حاکم شهر، اقدام به ساخت حصار بر گرداگرد شهر کرد که نسبت به حصارهای قبلی شهر کوچکتر بود و نقاط خاصی از شهر را در درون خود جای داد. ساخت حصار نجفقلی‌خانی تأثیر مستقیم در شکل‌گیری و توسعه تبریز در دوره قاجار داشت، این مقاله تلاش دارد تا ویژگی‌های سیاسی-اجتماعی و اقتصادی حصار را بدست آورد و تأثیرات شهری آن در شکل‌گیری و توسعه تبریز دوره قاجار را تحلیل نماید.

کلید واژگان:

برج و باروی تبریز، تبریز، حصار نجفقلی‌خان، شریان تاریخی، عباس میرزا.

۱. مقدمه

آخرین حصار تبریز، بعد از زلزله سال ۱۱۹۳ ه.ق. توسط نجف‌قلی‌خان دنبلی طراحی و احداث گردید. نجف‌قلی‌خان در این زمان از طرف احمد خان دنبلی حاکم خوی، بیگلربیگی تبریز بود. دامنه تاثیر و شدت زمین لرزه به قدری زیاد بود که بناهای زیادی را در تبریز تخریب کرد و آثار بجای مانده از گذشته را بطور کامل تخریب نمود، نجف‌قلی‌خان برای جلوگیری از تاراج شهر توسط اشرار که هرازگاهی به تبریز حمله ور می‌شدند، تصمیم گرفت حصاری را با سرعت در اطراف تبریز احداث نماید از ویژگی‌های حصار مذکور کوچک شدن محدوده تبریز در هنگام احداث آن بود و محدوده دیوار شهر کوچکتر از محدوده دیوارهایی شد که پیش از این به دور تبریز کشیده شده بود، دلایل متعددی برای این منظور ذکر شده است که در ادامه به مطالعه برخی از آنها می‌پردازیم.

ویژگی‌های معماری و شهرسازی تبریز پیش از زلزله ۱۱۹۳ ه.ق. چندان مشخص نیست و نوشته‌های بسیار اندکی در مورد فعالیت سرداران و حاکمان تبریز در زمینه ساخت و ساز تبریز وجود دارد؛ در سال ۱۱۴۸ ه.ق. با خلع‌ید از شاه عباس سوم، نادر شاه رسماً ظهور سلسله افشاریه را اعلام نمود (شعبانی ۱۳۸۴، ۱۲۱):

«پس از آن، با خلع فرزند خردسال شاه تهماسب دوم، یعنی عباس سوم از سلطنت، خود (نادر شاه) در شوال سال ۱۱۴۸ ه.ق. با رای و اراده بزرگان، سرداران، ریش سفیدان و روحانیان عالی مرتبه‌ای که در دشت مغان گردآورده بود، به سلطنت نشست.»

نادر شاه در اواخر حکومت خود دچار تزلزل شد و سوء ظنی که به اطرافیانش پیدا کرده بود باعث شد کریم‌خان رسماً اعلام حکومت زندیه را در سال ۱۱۷۹ ه.ق. اعلام نماید و مجدداً همین حادثه در سال ۱۲۰۹ ه.ق. برای حکومت زند توسط آغامحمدخان اتفاق افتاد و وی اعلام حکومت قاجاریه را نمود.

در این فاصله حکام حاکم تبریز، فارغ از جریانات سیاسی ایران بر تبریز حکمرانی می‌کردند. ما بین سال‌های ۱۱۵۵ تا ۱۱۹۹ ه.ق. نجف‌قلی‌خان دنبلی به صورت خراجگزار حکومت‌های مرکزی حاکم تبریز بود (نادر میرزا قاجار ۱۳۷۳، ۲۲۰):

«نجف‌قلی‌خان با کمال شهامت و بسالت چهل و چهار سال قمری فرمانروای تبریز و توابع بود تا به سال یک هزار و یکصد و نود و نه از هجرت در گرمابه جهان بگذاشت.»

مابین سالهای ۱۱۹۹ تا ۱۲۰۵ ه.ق. خدادادخان فرزند نجف‌قلی‌خان بجای پدر بر مسند قدرت می‌نشاند و بیگلربیگی تبریز شد (نادر میرزا قاجار ۱۳۷۳، ۲۲۰). پس از خدادادخان هم، جعفرقلی‌خان بعنوان والی تبریز تا زمان حضور عباس میرزا در تبریز حاکم بود (مینورسکی ۱۳۳۷، ۶۵): فتحعلی شاه به نام سپاسگزاری از مساعی خان‌های دنبلی در فرونشاندن فتنه‌های صادق‌خان شقاقی، حکومت تبریز و خوی را به جعفرقلی‌خان دنبلی وا گذاشت؛ بنابراین حکومت در تبریز نسبت به سایر نقاط ایران در زمان انتقال قدرت از زند به قاجار دارای ثبات بیشتری بوده است (جدول ۱).

۲. داده‌های تحقیق

آخرین حصار تبریز پیش از حصار نجف‌قلی‌خان:

پیش از زلزله ۱۱۹۳ هجری قمری تبریز ظاهراً در تاریخ ۱۱۳۴ ه.ق. در تبریز زلزله سختی بوقوع پیوسته و موجب ویرانی و خرابی بسیاری از آبادانی‌های شهر شده است؛ بر این اساس در زمان حمله عساکر عثمانی به سال ۱۱۳۶ ه.ق. تبریز فاقد قلعه و استحکامات دفاعی بود؛ چرا که مطابق متون تاریخی، قلعه تبریز توسط سردار عثمانی عبدالله پاشا کوپرلی در سال ۱۱۳۹ ه.ق. ساخته می‌شود. به نوشته ذکاء (۱۳۵۸، ۵۷):

«در سال ۱۱۳۹ بدستور سردار عثمانی بنای قلعه تبریز از نو ساخته می‌شود و حاج کاظم طبیب تبریز معروف به "مسیح" قطعه‌ای بترکی عثمانی در تاریخ بنیاد قلعه سروده "بو قلعه بنیانی مرصوص اولمش" مصرع آخر ماده واحده تاریخ است و جمع حروف اول و آخر مصرعها نیز همان تاریخ یعنی ۱۱۳۹ ه.ق. است.»

این گفتار نشان می‌دهد که آخرین حصار تبریز پیش از ساخت حصار نجف‌قلی‌خانی، توسط سردار عثمانی بنا شده بود ولی اطلاعاتی در خصوص کیفیت و شکل آن در دست نیست.



دیگرام تصویری شکل حصار پیش از حصار خان در تبریز و تطبیق آن با وضع موجود شهر (ماخذ: نگارنده).

زلزله ۱۱۹۳ هجری قمری تبریز:

تبریز در طول تاریخ حیات خود زلزله‌های مخرب زیادی را تجربه کرده و هرکدام از این زلزله‌ها موجب تخریب کامل شهر شده است ولی بواسطه موقعیت جغرافیایی و طبیعی خود همواره بعد از جریان طبیعی زلزله در مکان قبلی خود دوباره ساخته شده است. زلزله ۱۱۹۳ ه.ق. بواسطه نزدیکی زمانی با دوران معاصر بیشترین یاد و خاطره را در اذهان مردم شهر دارد. شدت این زلزله بقدری بود که ۴۰ سال بعد زمانی که ژوبر به تبریز مسافرت کرده است اثرات و بقایای آنرا در آستانه ورود به شهر اینگونه نوشته است (ژوبر ۱۳۴۷، ۱۹۷):

«در اثر زلزله موحشی آبادی‌های اطراف تبریز چنان ویران شده که تا کسی وضع آنها را در زمان آبادی ندیده باشد نمی‌تواند به میزان خسارت و خرابی پی‌برد. قبل از رسیدن به تبریز، مسافر نه تنها از میان ویرانه‌ها می‌گذرد. اکثر بناهایی که در زمان شاردن وجود داشته است بر اثر این بلای عظیم از میان رفته است.»

نادر میرزا نیز تغییر ترکیب جمعیتی تبریز را بر اثر زلزله سال ۱۱۹۳ ه.ق. ذکر می‌کند (۱۳۷۳، ۳۰۱):

«این شهر بارها به زلزله ویران شده و بومیان اصلی نمانده، اکنون جز یک خانه توان گفت که تیریزی، که پدر بزرگ این جایی بود یافت نشود. این مردم از اطراف و اکناف ممالک بدین جای آمده و وطن گرفته‌اند.»

مرحوم کارنگ (۱۳۷۴، ۲۶) به نقل از اولاد اطهار در خصوص شدت و اثرات زلزله تبریز در سال ۱۱۹۳ ه.ق. این چنین نوشته است:

«در اواخر قوس، یک‌ساعت از شب شنبه، سلخ ذیحجه گذشته، زلزله شدیدی در تبریز رخ داد. این هشتمین زلزله‌هایی بود که بعد از ظهور صداهای جانگداز و هبوب بادهای رعدآواز شهر را چنان تکان داد که گوئی زمین را به آسمان برده دوباره به زیر انداختند. همه جا ویران شد، اثری از عمارت‌های بلند و بناهای محکم نماند، گنبد شنب‌غازان، رشیدیه، علائیه، دمشقیه، مقصودیه، مظفریه، نصیریه، سلیمانیه و عمارات شیخ اویس و تکیه‌های متعدد، و مساجد استاد شاگرد، مسجد جهان‌شاه و مسجد حسن پادشاه که در استحکام ضرب المثل بودند فرو ریختند. از چشمه‌های شهر بعضی در زیر زمین فرو رفتند و برخی از جای دیگر سر برآوردند. در سمت شمال شهر شکاف‌های عمیقی پیدا شد چنانکه اگر سنگی در آنها می‌افکندند صدای سقوط آن به گوش نمی‌رسید. اطراف شهر تا بیست فرسنگ ویران شد. قریب چهار سال، هر روز یکبار زلزله خفیفی مردم را بیم می‌داد.»

احداث حصار بر اطراف تبریز توسط نجف‌قلی‌خان:

بعد از زلزله ۱۱۹۳ ه.ق. نجف‌قلی‌خان علیرغم آسیب‌دیدگی که در جریان زلزله بر او وارد شده و پسر خود را در حادثه زلزله از دست داده بود، برای مقابله با حملات احتمالی اشرار اقدام به احداث حصاری دور شهر کرد (وهاب زاده ۱۳۷۴، ۸۵):

«در این زمین لرزه نجف‌قلی‌خان دنبلی که بیگلربیگی و حاکم تبریز بود خود در زیر آوار مانده و یک پایش می‌شکند، فرزند جوان و فاضل او که فضل‌علی‌بیگ نام داشت در همان پیشامد زیر دیوار مانده و کشته می‌شود. نجف‌قلی‌خان پس از به خاک سپردن مردگان و کشتگان و بیرون آوردن دارایی و کاجال خود از زیر خاک آنها را با

خانواده‌اش به خوی گسیل داشت. پس از پایان یافتن زمستان و بهبودی پایش، از بیم آنکه مبادا دشمنان و مفسده جویان بر شهر بنازند و او به جهت نداشتن برج و بارو نتواند از شهر دفاع کند بی درنگ دست به کار ساختن باروی شهر شد».

کارنگ (۱۳۷۴، ۲۶) در این خصوص می نویسد:

« مردم تبریز زمستان هول انگیزی را در زیر سقف‌های شکسته و یا خانه‌های چوبین درهم‌پیوسته، به بهار آوردند، بیگلر بیگی شهر، نجفقلی‌خان دنبلی که از زیر خاک به سلامت جسته و از مرگ فرزند در این حادثه دل‌شکسته بود، دامن همت به کمر زد و به آباد ساختن تبریز قیام نمود».

مینورسکی نیز در این خصوص آورده است که ... در حدود ۱۲۲۴ ه.ق. نجفقلی‌خان دنبلی قلعه تبریز را از نو بنا کرد (مینورسکی، ۱۳۳۷، ص ۶۷). ولی به نظر می‌رسد که مینورسکی در محاسبه تاریخ ساخت قلعه دچار اشتباهی فاحش شده است چرا که قلعه تبریز نه در این سال که در سال ۱۱۹۳ ه.ق. ساخته شده است و نجفقلی‌خان به سال ۱۱۹۹ از دنیا رفته است و در این سال عباس میرزا بعنوان ولیعهد در تبریز حاکم بوده است به طوری که حکومت آذربایجان در دست شاهزاده عباس میرزا است و احمد خان سمت بیگلربیگی ایالت را دارد و فتحعلی خان نایب یا قائم مقام وی می باشد (ژوبر ۲۰۱، ۱۳۴۷) این گفتار ژوبر است که بعد از سال ۱۸۰۵ میلادی مصادف با ۱۲۱۹ ه.ق. به تبریز رسیده است.

ویژگی‌های حصار نجفقلی‌خان:

تبریز مطابق ذکری که رفت در سالیان پیش از زلزله ۱۱۹۳ ه.ق. دارای وسعت بیشتری بوده است و از منطقه‌ای که امروزه بقایای ربع‌رشدی در شمال شرق وجود دارد تا قبرستان گجیل و کوچه‌باغ در غرب و محله چرنداب در جنوب و محله خیابان در شرق گسترش یافته بود: حدود شهر بنا به وصفی که در تاریخ وصف و زهه‌القلوب آمده در این عصر از طرف مشرق بیلانکوه (ولیانکوه) و از طرف شمال سرخاب و سنجانان، و از طرف جنوب چرنداب، و از طرف جنوب‌شرقی گازران، و از طرف مغرب کوچه‌باغ در داخل باروی شهر بوده است (مشکور ۱۳۵۲، ۵۰). مطابق این ذکر تبریز دارای وسعت بسیار زیادی داشته است؛ اما حصار نجفقلی‌خانی با توجه به نقشه‌ها و اسناد باقی‌مانده به مراتب کوچکتر از تبریزی است که در دوره‌های قبل توسط اشخاصی همچون شاردن، تاورنیه، کاتب چلبی، بازرگانان ونیزی و امثالهم ذکر شده است. کسروی در این خصوص می‌نویسد (۱۳۵۲، ۵۲):

«این باروی تبریز همان است که هنوز نشانه‌های آن برپاست و از دیدن آن توان فهمید که در نتیجه آن زمین لرزه از بزرگی شهر تا چه اندازه کاسته شده است، زیرا که شهر امروزی چندین برابر درون آن باروست، با اینکه ما می‌دانیم که شهر دوره صفویان کوچکتر از تبریز امروزی نبوده است».

این ادعا که حصار تبریز در دوره نجفقلی‌خان به مراتب کوچکتر از حصارهای قبلی شهر بوده است، با مطالعه روی بناهای باقیمانده از دوره های قبل در تبریز قابل اثبات است؛ با استناد به متون تاریخی، غازان‌خان دستور داده بود تا حصار ی بسازند که تمامی آثار و بقایای زندگی در تبریز در درون این حصار قرار گیرد: بارویی به طول ۵۴۰۰۰ گام که قریب چهار فرسنگ و نیم باشد بر آورد اسامی آن دیوار را چنان ریختند که بر چرنداب و سرخاب و بیلان و لیان کوه ...هر یک بسمت ملکی چون: بغداد، عراق، خراسان و آران... و فرمان شد که هر کس خواهد می تواند داخل دایره بارو، خانه سازد یا باغ و بستان غرس کند (مشکور ۱۳۵۲، ۵۰).

حصار نجفقلی‌خان بناهای شاخصی که از دوره‌های قبل بر جای مانده‌بود درون خود جای نداد، مجموعه سید حمزه در شمال شرقی محله سرخاب که مجموعه‌ای ایلخانی و شامل مسجد، مدرسه و مقبره بوده است که البته در دوره صفویه بازسازی و الحاقاتی داشته است؛ مجموعه مظفریه شامل مسجد کبود و بناهای وابسته که با فاصله زیادی از دروازه خیابان قرار گرفته بود، مسجد حاج عبدالغفار که به روایتی شامل مقبره شیخ محمد جوینی و پسرش وزیر کبیر دربار آباق‌خان است. به نقل از کارنگ (۱۳۷۴، ۴۶۶):

« در سر راه مقصودیه به چرنداب ، جنب مسجد حاج عبدالغفار سردابی تو در تو قرار دارد ... عده‌ای از معمرین محل با استناد به روایت اجداد خود ، معتقدند که اینجا مقبره خواجه شمس الدین محمد جوینی است

که او و فرزندان‌ش را در آن دفن کرده اند».

هرچند احتمال اینکه مقبره شمس‌الدین محمد جوینی در این مکان باشد کم است ولی ایلخانی بودن این سرداب بسیار محتمل به نظر می‌رسد و کارنگ نیز به این نکته اذعان می‌کند که سرداب مقبره شیوه مقابر ایلخانی را دارد (کارنگ ۱۳۷۴ ، ۴۶۷).

از دیگر بناهای خارج از حصار شهر، مجموعه باغ شمال بود که از ساخته‌های زمان سلطان یعقوب‌آق‌قویونلو بود و در حاشیه جنوبی حصار واقع شده بود. حصار نجفقلی‌خان با توجه به کشته شدن شمار زیادی از جمعیت تبریز و نبود امنیت و احتمال حمله از طرف اشرار بخش‌های مرکزی شهر را در بر می‌گرفت که شامل نقاط مهم و کلیدی چون بازار، جبه‌خانه، دارالحکومه و مسجد جامع و برخی خانه‌های مسکونی بوده است و تا حدودی جوابگوی نیاز جمعیت اندک آن مقطع تاریخی تبریز بود.

طراح حصار:

آنچه از فحوای متون قابل استنباط است نجفقلی‌خان خود پی ریزی و طرح ریزی بنای حصار تبریز را انجام داده است. مرحوم ذکاء (۱۳۵۸، ۸۹) به نقل از عبدالرزاق بیگ (نوه نجفقلی‌خان) در این خصوص می‌نویسد: «روزی با جان ناخشنود و تن محنت اندوز و ضعف حال بر باره سوار شد و در رکابش نزدیکان حضرت و خدام با نام، اطراف خرابه‌های شهر را طواف فرمود و چون در بنای عمارت و طرح ریزی قلعه و حصار مهارتی کامل داشت طرح قلعه جدیدی که اکنون موجود است و اساسش اندرآسی یافته بملاحظه اهل تنجیم بطالع اسد بنا فرمود بالجمله چون محل بروج و حصار را به نظر امعان آورد ، ساختن بعضی را به عهده یکی از اعیان که در سمت محلت او واقع بود بازگذاشت و طرح دارالحکومه و عمارت بیرون و اندرون و باغی برای خویش افکند».

شیوه واگذاری بخشی از پروژه احداث حصار یکی از شیوه‌های مدیریتی در گذشته بود که اجرای این قبیل بناها را به چندین نفر از متمکنین شهر واگذار می‌کردند و هر کس مسئول مدیریت و احداث بخش خود بود. شاه عباس از این شیوه برای احداث کاروانسراهای ارتباطی بین شهر استفاده کرده‌بود.

دروازه های حصار:

در مورد دروازه‌های حصار تبریز در دوره قاجار پژوهش‌های صورت گرفته بر اساس متون و نقشه‌های تاریخی متفاوت با خاطره مردم است؛ آنچه در حافظه شفاهی مردم وجود دارد تعداد دروازه‌های حصار نجفقلی‌خان را هشت دروازه ذکر کرده‌اند و تعدادی از محققین نیز با تاثیر از این گفتار در جمع بندی نوشته‌های خود از هشت دروازه صحبت کرده اند که این بارو هشت دروازه داشت (کارنگ ۱۳۷۴، ۲۴ ؛ سلطان زاده ۱۳۷۶، ۶۸). در متون به‌جای مانده از دوره قاجار تعداد دروازه‌هایی که اشاره شده است در برخی از آنها به هشت دروازه و در برخی موارد به دوازده اشاره شده است ، نادر میرزا تعداد دروازه‌های حصار نجفقلی‌خان را هشت دروازه ذکر می‌کند (۱۳۷۳، ۱۹۸):

« نخست کسی که حصار وسیع و استوار به تبریز بنیاد نهاد مشحون از سرای رعیت و بازارها و خانات و گرمابه‌ها ، نجفقلی‌خان بیگلر بیگی دنبلی بود که به سال یک هزارو یک صدونود و چهار از هجرت با حمایت احمد خان به گرد تبریز بنا نهاد و این حصاری بود بس متین و هشت دروازه بر آن حصن نهاد».

اما مرحوم ذکاء با تاثیر از کتاب اولاد اطهار تعداد دروازه‌های شهر را دوازده دروازه ذکر می‌کند (۱۳۵۸، ۹۱، ۸۸):

«از بیم آنکه مبادا دشمنانش از امیران افشار اورمیة و کردها وشقاقی‌ها بر شهر تازند و او بجهت نداشتن برج وبارو نتواند از شهر و خود دفاع کند بی درنگ دست به کار ساختن باروی شهر شد و در زمانی اندک بارویی با برج‌ها و دوازده دروازه دور شهر پدید آورد ... قلعه‌ای در کمال صحت و رزانت و استحکام و متانت در عرض دو سال چهار دیوار وسیع فضای مشتمل بر دوازده دروازه و بروج مشید به اتمام رسانیده».

اما اسناد و مدارک باقیمانده از دوره قاجار در مورد بناهای تبریز، واقعیت را به گونه دیگری نشان می‌دهند؛ قدیمی‌ترین نقشه‌ای که از تبریز موجود می‌باشد و به استناد به آن می‌توان در خصوص شکل حصار و اتفاقات پیرامون آن اظهار نظر کرد نقشه تره‌زل – فابویه است مطابق این نقشه تعداد دروازه‌های تبریز ۹ دروازه می‌باشد که

شامل دروازه‌های نوبر، خیابان، باغمیشه، سرخاب، دوچی، اسلامبول، گجیل و دروازه ارک می‌باشد. البته این احتمال وجود دارد که دروازه ارگ با توجه به قرارگیری در جنوب سربازخانه و ارگ حکومتی یک دروازه نظامی بوده باشد و عموم امکان استفاده از این دروازه را نداشتند و بنابراین ذکری از این دروازه در میان مردم نبود، زمان احداث این نقشه به سال ۱۸۲۷ میلادی مطابق با ۱۲۴۰ هجری قمری و زمان ولایت‌عهدی عباس‌میرزا نایب السلطنه بود، نقشه دیگر تبریز از دوره قاجار، متعلق به سرهنگ قراجه‌داغی به سال ۱۲۹۷ می‌باشد؛ در این نقشه دروازه ویجویه به دروازه‌های ۹ گانه تبریز اضافه شده است بنابراین تعداد دروازه‌های حصار نجف‌قلی‌خان با الحاق دروازه ویجویه در دوره‌های بعد به ۱۰ دروازه می‌رسد که عبارت بودند از دروازه مهاد مهین، دروازه ارک، دروازه نوبر، دروازه خیابان، دروازه باغمیشه، دروازه سرخاب، دروازه دوچی، دروازه اسلامبول، دروازه ویجویه، دروازه گجیل.

الحاق خندق به حصار نجف‌قلی‌خان در زمان عباس میرزا:

از الحاقات مهم به حصار نجف‌قلی‌خان الحاق خندقی دور تا دور آن بود، در زمان خدادادخان شروع می‌شود و عباس‌میرزا نایب‌السلطنه آن را توسعه و به اتمام می‌رساند. نادر میرزا در خصوص ساخت و ابعاد و اندازه آن چنین می‌نویسد (۱۳۷۳، ۱۹۹):

«چون سور قلعه به اتمام رسید بیگلر بیگی به رحمت ایزدی پیوست فرزندش خدادادخان که از جانب احمدخان بیگلر بیگی تبریز بود خندق این قلعه را حفر نمود این بود تا نوبت دارایی آذربایجان به نایب السلطنه عباس میرزا رسید این پادشاه‌زاده بر حصانت آن بیفزود نخست خاکریز و مردرو بساخت آنگاه فرمان داد که به گرد سور یک تیر پرتاب گشاده یابد و هرچه آبادانی بود بیشتر به زر بخرید و با زمین یکسان کردند». مینورسکی نیز درباره احداث خندق در اطراف حصار نجف‌قلی‌خان می‌نویسد که عباس‌میرزا به سال ۱۲۴۱ ه.ق. (۱۸۲۵ م) در اطراف آن خندقی احداث کرد».

وسعت تبریز در دوره‌های پیش از قاجار به مراتب بزرگتر از وضعیت دوره قاجار بود ، ساخت حصار تبریز موجب گردید که بناهای شاخص و بزرگی تخریب گردد از جمله این بناها می‌توان به باغ صاحب‌آباد و میدان حسن‌پادشاه اشاره نمود که بعد از زلزله و ساخت حصار نجف‌قلی‌خانی وضعیت بسیار متفاوت‌تری با وضعیت اصلی داشت و علاوه بر تخریب باغ، میدان و بناهای مجاور نیز تخریب و بجای آن مسجد و میدان کوچکی ساخته می‌شود. از دیگر مجموعه‌ها مجموعه مظفریه تبریز بود که مطابق ذکر متون تاریخی دارای بناهای وابسته زیادی از جمله مسجد کبود، کتابخانه، قنات، خانقاه و باغ بود که تخریب آنها بر اثر زلزله باعث شده بود که نجف‌قلی‌خان در این مکان باغ و عمارتی برای خود احداث کند و طرح دارالحکومه و عمارت بیرون و اندرون و باگی برای خویش افکند (ذکاء۸،۱۹،۱۳۵۸). این باغ و عمارات در اثر احداث خندق توسط عباس میرزا تخریب گردید (نادرمیرزا قاجار ۱۳۷۳، ۱۹۹):

«هرچه آبادانی بود بیشتر با زر بخریدند و با زمین یکسان کردند از آنجمله بود باغ مشهور "بگیم باغی" که نجف‌قلی‌خان در بیرون درب ری احداث کرده بود و اکنون سربازخانه و مشاقخانه لشکریان است». همچنین مجموعه تاج‌الدین علیشاه که در زمان احداث حصار تبریز بعنوان بخشی از حصار مورد استفاده قرار می‌دهند و با احداث سربازخانه و کارگاه توپ ریزی تبدیل به ارک حکومتی شد (نادرمیرزا قاجار ۱۳۷۳، ۱۴۲): « اکنون آنجا را ارک نامند. اسلحه دولت و غلات دیوان را انبار است. این مسجد را علیشاه وزیر که جیلان لقب داشت، بنیاد نهاد».

۳. بحث

تاثیر زلزله بر تفکرات ساخت و ساز مردم:

هر پیامد طبیعی برای انسان دارای نشانه‌هایی برای یادگیری است. زلزله‌های تبریز برای مهندسان و معماران سنتی آموخته بود که بنای بلند نسازند و سعی کنند که بناها در زیر خاک و زیر زمین و بشکل کوتاه ساخته شوند تا کمتر آسیب ببینند. ژوبر در ضمن بازدید از تبریز که بعد از سال ۱۸۰۵ میلادی صورت گرفته است به گوشه‌ای از ویژگی‌های بناهای تبریز اشاراتی دارد (۱۳۴۷، ۲۰۰):

«محیط شهر در حدود پنج هزار تواز است . دیوارهای آن بلند ، و برج‌های متعدد دارد دروازه‌ها تمام از کاشی‌های متعدد ساخته شده شهر دارای بازارهای خیلی قشنگ است. مناره‌های مسجدها کوتاهتر از مناره‌های مساجد عثمانی است».

مرحوم ذکاء به نقل از جیمز موریه در مورد کسب تجارب تبریزیان از زلزله‌های تبریز چنین می‌نویسد (۱۳۵۸، ۱۰۱):

«بیم از پیشامد زمین‌لرزه به مردم تبریز آموخته است که چگونه خانه‌های خود را کوتاه‌تر بسازند و در ساختن آنها بیشتر چوب بکار برند تا آجر و گچ، از این‌رو بازارها هم همه سقف چوبی دارند و بر خلاف بازارهای شهرهای بزرگ ایران طاق پوش نیستند با این همه به من گفتند که هنگام زمین لرزه بیشتر ساختمان‌های گنبد (بوژه گرمابه خان که بزرگترین گرمابه تبریز است) ویران نشدند در حالی که در ساختمان‌های دیگر استوارترین دیوارها هم فرو ریخته بود».

عباس میرزا هم برای فرار از آسیب دیدگی خود و خانواده ساخت خانه‌های چوبی در میان باغ را به مردم تجویز می‌کرد. کرپورتر در پایان سخنش می‌افزاید که عباس میرزا از بیم زمین لرزه، سرای خود و زنانش، خانه‌های چوبین ساخته و در میان باغ کارگذاشته بود و می‌گوید چه بهتر که مردم تبریز نیز از او تقلید بکنند و چنین خانه‌های چوبی بسازند و جان خود را از این بلای آسمانی سلامت دارند (ذکاء ۱۳۵۸ ، ۱۰۶). استفاده از کلاف بندی‌های چوبی درون سازه‌ها تاریخی، بناهای تبریز بخصوص خانه‌های تاریخی از جمله آموزه‌هایی است که زلزله به معماران تبریزی آموخته است.

شریان‌های شهری منتهی به حصار نجف‌قلی‌خان:

قدیمی‌ترین نقشه باقی مانده از تبریز به سال ۱۸۲۷ میلادی (۱۲۴۰ه.ق.) در زمان عباس‌میرزا ترسیم شده است. بر اساس آن، چند شریان برون شهری قابل استنباط است؛ دور تا دور حصار مطابق ذکری که رفت در این تاریخ توسط عباس میرزا خریداری ، صاف و خالی از سکنه شده است و در این نقشه به صورت لکه سفید دیده می‌شود. در حوالی درب خیابان که امروزه با نام "کهنه خیوان" در بین اهالی معروف است مشخص‌ترین راهی می‌باشد که در این نقشه وجود دارد و آن مهم‌ترین راه ارتباطی تبریز و مسیر عبور کاروانیان از سمت اصفهان و تهران به تبریز بود. این مسیر در محلی که امروزه بنام "قورت میدانی" شناخته می‌شود دو شاخه می‌گردید و یکی از شاخه‌های آن بعد از عبور از کوچه معروف صدر به دروازه نوبر می‌رسید. جاده ری – استانبول در ابتدای ورود به شهر پس از درب ری و در راستای وسیع و مستقیمی که بعدها « خیابان» نامیده شد به سمت مرکزشهر ، ، منصور امروزی به طرف غرب ، پس از مسجدکبود کارکرد تجاری می‌یافت و از طریق دروازه خیابان وارد هسته مرکزی شهر می‌شد؛ شاخه پایینی نیز از « قورت میدانی » به طرف غرب با کمی تغییر محور به سمت جنوب غربی ، از لابه‌لای بافت مسکونی می‌گذشت و منطبق بر مسیر کوچه صدر و سپس کوچه حیدرزاده، در غرب گورستان نوبر از طریق دروازه نوبر به هسته مرکزی شهری می‌پیوست (صفامنش۱۳۷۶ ، ۳۷). اما بررسی نقشه دارالسلطنه نشان می‌دهد که انشعاب شریان مذکور در محل مسجدی بنام مسجد " شاطر نوروز" بوده است که بعد از میدان " قورت میدانی" و از طریق کوچه حاجی میرجواد وارد کوچه صدر می‌شدند و از کنار قبرستان نوبر و دروازه نوبر وارد بافت مرکزی شهر می‌شدند؛ کوچه حیدرزاده شریان جدیدی است که بعد از مسکونی شدن محله به وجود آمده است. یکی از دروازه‌های تبریز درب باغمیشه است. نادرمیرزا درب ری را درب باغمیشه معرفی می‌کند که نام این کوی باستانی نبود به قرون نزدیک نهاده‌اند و تواند بود که نام قدیم "درب ری" باشد (نادرمیرزا قاجار۱۳۷۳،۷۵). ولی این نکته را نباید به سادگی پذیرفت و نیاز به بررسی جامع و گسترده دارد چرا که درب باغمیشه ارتباطی با محور ری و تهران ندارد و وارد شدندگان از تهران و ری از دروازه خیابان وارد می شدند.

دروازه باغمیشه:

از دروازه‌های مهم تبریز بود که در کنار پل معروفی بنام "قاری کورپوسو" واقع شده است و به واسطه نزدیکی با عمارت حکومتی دیوانخانه و جبه‌خانه و عمارتی که سابقا "عالی قاپو" نامیده می‌شد "درب اعلی" نیز می‌گفتند. مسیر دسترسی‌های شرق و شهرهای شمال شرقی همانند اهر و اردبیل از این دروازه صورت می‌گرفت و

بعد از گذر از " پل ونبار" که بر روی رودخانه آجی چای قرار داشت وارد محله باغمیشه می شدند. جاده اردبیل – مراغه با امتداد شرقی – غربی پس از پیمودن محله‌های باغمیشه و ششگلان در شرق هسته مرکزی با عبور از روی پل قاری (پیرزن) به دروازه باغمیشه می‌رسید (صفامنش۱۳۷۶ ، ۳۸). کاروانیان و مسافران بعد از گذر از کوه‌های منطقه شمال‌شرق باغمیشه از طریق کوچه‌ای بنام دیزج کوچه از طریق شاخه شمالی "میدان چای" از کنار مسجد پل سنگی وارد کوچه‌ای می‌شوند و از طریق "قاری‌کورپوسو" و دروازه باغمیشه وارد کوچه حرمخانه می‌شدند و از طریق همین کوچه به مرکز شهر ارتباط می یافتند. دروازه سرخاب:

با بررسی‌های صورت‌گرفته بر روی بافت پیرامون و دسترسی‌های این دروازه به نظر می‌رسد دروازه‌ای برای ارتباط محله سرخاب و بخش‌هایی از محله ششگلان با درون حصار بوده است و همچنین ارتباط آن با کوه عون‌بن علی و مقبره وی در شمال شهر باشد ولی وجود کاروانسراهای متعدد در آستانه ورودی احتمال اینکه مسیر ارتباطی با خارج شهر هم باشد را قوت می‌بخشد، شریانی در شمال دروازه وجود داشت که جهت کشیدگی آن جنوب شرقی– شمال غربی بوده و بعد از گذر از کنار مسجد شکلی و کوچه لک‌ها از محل تلاقی کوچه "ا… وردی‌خان" که امتداد شریان دروازه دوچی بود وارد کوچه چهارراه و مسیر قفقاز می‌گردیدند و بر این اساس احتمال اینکه این دروازه هم کاروانیان ورودی را نیز پشتیبانی دهد وجود داشت.

دروازه شتربان:

ارتباط مستقیمی با میدان کاه‌فروشان (سامان میدانی) داشت و مسیر ورود و خروج کاروانیان سمت مرند – جلفا و قفقاز بود بعد از عبور از جنوب قبرستان شتربان و میدان کاه فروشان در محل میدانچه مسجد امیرخیز مسیر حرکتی کاروانیان، دو شعبه می‌شد و از طریق دو کوچه به نام‌های کوچه ا… وردی‌خان و کوچه شالچی‌ها وارد شریان کوچه چهارراه می‌شدند و از این طریق از شهر خارج می‌شدند.

دروازه اسلامبول :

در محل خروجی خود در دوره ناصرالدین شاه میدان اسب فروشان واقع شده بود و در قسمت جنوبی آن بخشی از خندق عباس میرزا بصورت خرابه باقی مانده بود و کاروانیان بعد از گذر از میدان اسب فروشان از طریق کوچه ایریلر از شهر خارج می‌شدند بر عکس نظر برخی از پژوهشگران که این کوچه را "ایرانچیلار" می‌نامند نام آن کوچه ایریلر بوده است و مسجدی نیز به نام ایریلر در این محل وجود دارد و لازم به ذکر است که "ایری" روستای بزرگی در نزدیک "سیاری" (سیره‌ود) ارس می باشد و این کوچه می تواند نام خود را از این روستا گرفته باشد.

دروازه گجیل:

در محل یکی از بزرگترین قبرستان های شهر قرار داشت و یکی از مهمترین دروازه شهر محسوب می شد که مسیر کاروانیان به سمت مراغه و جنوب بود در آستانه ورودی دروازه بازارچه ای قرار داشت ودر کنار بازارچه مسجد مقبره میر ابوالحسن واقع گردیده بود.

دروازه مهاد مهین:

دروازه‌ای بود که در کنار ارگ حکومتی قرار داشت و ارتباط محلات اهراب از طریق این دروازه صورت می‌گرفت و همچنین شریان لیل آباد در امتداد این دروازه قرار داشت.

محورهای تاریخی درون حصار نجف قلی خانی:

دروازه خیابان در انتهای بازارچه رنگی‌چی بازار قرار داشت این بازار را بنا به نوشته نادرمیرزا قاجار شخصی بنام میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان ساخته بود (۱۳۷۳، ۲۷۳):

«صاحب‌دیوان به درب خیابان به جایی که جلاب و مزبله بود مالی بسیار صرف کرده سرایی و بازارچه‌ای نیک عمارت کرده بود. این جا را قیصریه نامیده علاف و خشکبار و صفار بدان حوالیت جای داده و میزان از میدان صاحب و هفت کچلان بدان جا نقل کرده بود».

بنا به نقل نادرمیرزا قاجار، این شخص نوه حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله صدر اعظم لطفعلی خان زند در شیراز بود (۱۳۷۳، ۲۶۸):

« میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان فرزند حاجی‌میرزا علی‌اکبرقوام‌الملک شیراز باشد و کهتر فرزند حاجی ابراهیم‌خان‌اعتمادالدوله صدر اعظم ایران است».

بعد از عبور از دروازه از طریق بازارچه‌ای بنام بازارچه فراش‌باشی معروف به "زیرنقاره‌خانه" از کنار مسجد شاهزاده گذشته و وارد راسته امیر می‌شدند و از طریق راسته‌بازار و عبور از پل بازارهای دو قلو بر روی میدان‌چای وارد میدان صاحب‌الامر و بازارچه شتربان می‌شدند و از طریق دروازه شتربان خارج می‌شدند این محور از مهمترین محورهای ارتباطی درون حصار نجف‌قلی‌خان بوده است و یک محور تجاری محسوب می‌شد.

محور مهم دیگر ، محور دروازه باغمیشه به درب‌گجیل و در درجه بعدی به درب ویجویه و همچنین درب باغمیشه به درب شتربان بود؛ در محور باغمیشه–گجیل بعد از عبور از ضلع شمالی عمارات حکومتی جبه‌خانه، عالی‌قاپو و حرم‌خانه از طریق کوچه حرم‌خانه وارد راسته کفاشان و بعد بازارچه صفی می‌شدند و در میدان انگچ این مسیر دو شاخه می‌شد و یکی به سمت بازارچه‌گجیل و درب‌گجیل می‌رفت که دارای اهمیت زیادی بود و شاخه دیگر که دارای اهمیت کمتری نسبت به شاخه قبلی است از طریق درب ویجویه خارج می‌شدند؛ محور دیگر درب باغمیشه بعد از ورود و عبور از دروازه، به سمت شمال منشعب می‌شد و بعد از طی مسافتی کوتاه جهت شرقی– غربی پیدا می‌گردید و بعد از عبور از کنار مسجدی بنام مسجد " زینب خاتون" و حمامی بنام "حمام رسول‌سلطان" از مقابل "مسجد ناظم‌التجار" وارد راسته بازار می‌شدند و از طریق پل بازارها با شمال بازار مرتبط می‌شدند، امروزه این محور با توجه به احداث خیابان‌های جدید در حاشیه قوری‌چای، اهمیت قبلی خود را ندارد؛ از محورهای مهم دیگر محور مهادمهین– شتربان و مهادمهین–اسلامبول بود که از محل درب مهادمهین و ارک نظامی شروع و بعد از گذر از از مقابل "مسجد استاد شاگرد" و میدانی بنام "میدان قراگز" وارد بازارچه صفی و راسته کوچه شده و از طریق درب استانبول خارج می‌شدند، یا بعد از گذر از میدان قراولخانه از طریق بازار شیشه گرخانه وارد راسته امیر به سمت شمال بازار می‌رفتند. محور دیگر محور نوبر–گجیل بود که بعد از محل قبرستان نوبر واقع در محل کنونی عمارت شهرداری وارد درون حصار می‌شدند و درمقابل بازار شیشه‌گرخانه با محور مهادمهین–شتربان تلاقی پیدا کرده و بعد از رسیدن به میدان انگچ سمت درب گجیل یا ویجویه می‌رفتند. این محور بعد از تعریض در اوایل حکومت پهلوی توسط محمدعلی‌خان تربیت امروزه بنام خیابان تربیت شناخته می شود.

۴. نتیجه

براساس اطلاعات قابل استنباط از متون تاریخی و آثار معماری بجای مانده از دوره‌های قبل، حصار نجف‌قلی به مراتب کوچکتر از حصار تبریز در دوره‌های قبل از قاجار بوده است؛ دلیل این امر کاهش جمعیت تبریز بعد از زلزله و ترس بیگلربیگی از حمله احتمالی اشرار و راهزنان برای تاراج شهر بود و نجف‌قلی‌خان تصمیم می‌گیرد با تدبیر مدیریتی نقاط خاص ، حساس وکلیدی شهر را در درون حصار خود قرار دهد.

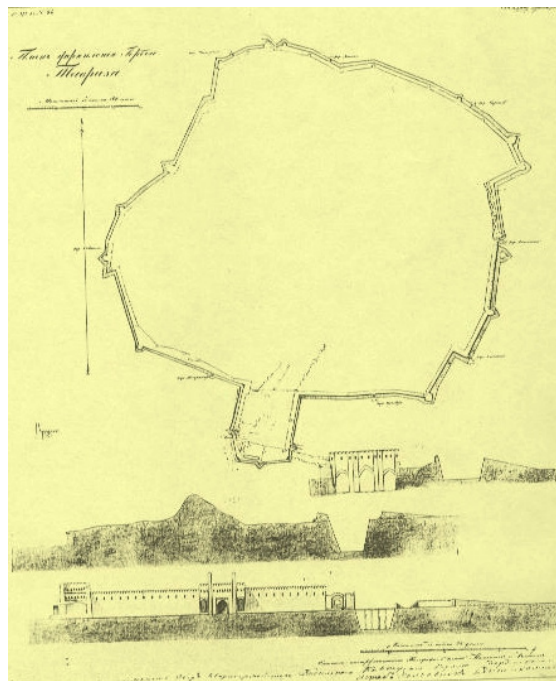
بخش‌های که در درون حصار نجف‌قلی‌خان جای گرفته بودند: عمارات حکومتی شامل حرمخانه، جبه‌خانه، دیوان‌خانه وعناصر مسکونی بود عمارات و اماکن نظامی در گوشه جنوبی و درمحل‌ی قرار گرفته بودند که امروزه بنام ارک علیشاه شناخته می شود، بازار بعنوان هسته اقتصادی شهر نیز در مرکز حصار قرار گرفته بود ومابقی درون حصار بخش‌های مسکونی را شامل می‌شد که عمدتا در بخش جنوب غربی حصار تمرکز یافته بودند.

دروازه‌ها در محل شریان‌های اصلی و ارتباطی تبریز با سایر شهرها شکل گرفته بود و محل ورودی به شهر چند عنصر معماری از جمله قبرستان، حمام و کاروانسرا وجود داشت؛ وسعت و تعداد کاروانسراها بستگی مستقیم به ارزش و درجه اهمیت شریان ارتباطی داشت هر چقدر این شریان دارای تردد بیشتر از نظر جمعیت کاروانیان داشت تعداد بیشتری کاروانسرا و فضای خدماتی در آن مکان قرار داشت بطور مثال دروازه شتربان و خیابان در محل ورودی خود به شهر بیشترین کاروانسرا را داشتند و این امر نشان دهنده اهمیت این دو شریان یعنی مسیرهای قفقاز در مقابل درب شتربان و شریان اصفهان–تهران در مقابل درب خیابان بود.

اهمیت شریان‌های ورودی به شهر تاثیر مستقیم در شکل‌گیری نوع شریان‌های داخلی حصار داشت به گونه‌ای که محور ارتباطی درون حصار شریان‌های با اهمیت به شکل تجاری بودند در حالیکه محور ارتباطی

تاریخ	تبریز	ایران
۱۱۹۹-۱۱۵۵ ه.ق	نجفقلی خان دنبلی	نادر شاه افشار (۱۱۷۹-۱۱۴۸)
۱۲۰۵-۱۱۹۹ ه.ق	خدادادخان دنبلی	کریم خان زند و جانشینان (۱۲۰۹-۱۱۷۹)
۱۲۱۴-۱۲۰۵ ه.ق	جعفر قلی خان دنبلی	آغا محمد خان (۱۲۱۰-۱۲۰۹) فتحعلی خان قاجار (۱۲۴۷-۱۲۱۰)
۱۲۴۷-۱۲۱۴ ه.ق	عباس میرزا	فتحعلی شاه قاجار (۱۲۴۷-۱۲۱۰)

تطبیق حاکمان و والیان تبریز با پادشاهان ایران (ماخذ: نگارنده).

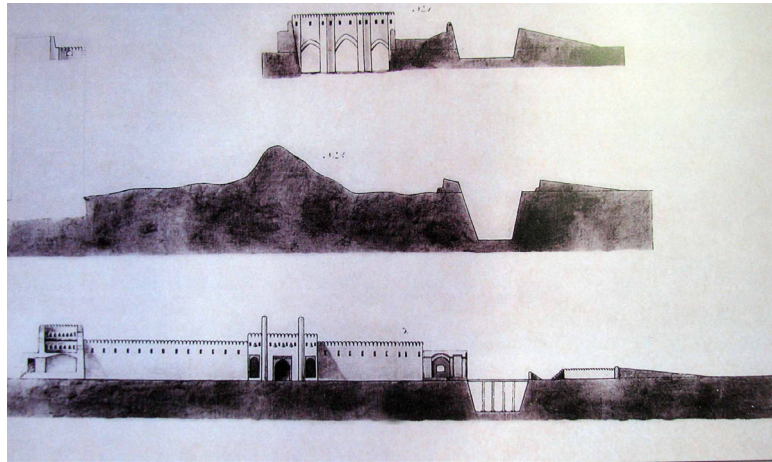


شکل کلی حصار نجف‌قلی‌خان به همراه ویژگی‌های دیوار و خندق (ماخذ: مهربار، فتح‌الله یف و همکاران).

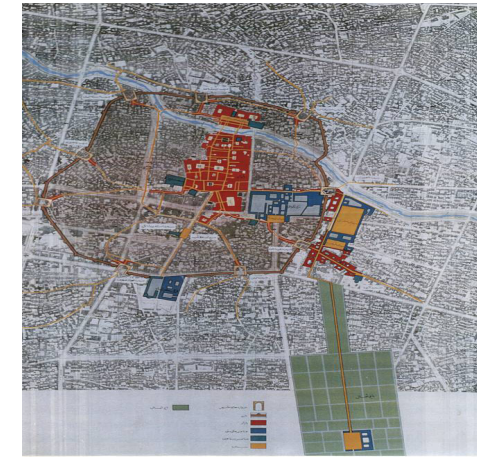
شریان‌های کم‌اهمیت به صورت گذر ساده و ارتباطی فضاهای مسکونی بودند. توسعه شهر در دوره بعد از ساخت حصار عمدتاً در جهت شریان‌های ارتباطی بوده است و در برخی موارد اتفاق افتاده بود که در مقابل دروازه‌ها، بازارچه‌ها و فضاهای تجاری ساخته می‌شد و این فضاهای معماری می‌توانست محور توسعه‌های بعدی شهر محسوب گردد؛ این ادعا از الحاق بازارچه‌هایی در محل خروجی دروازه‌ها قابل استنباط و بررسی است. عمده فضاهای معماری درون حصار فضاهای سیاسی-تجاری-نظامی و مسکونی بوده است و برعکس درون سایر شهرهای ایران باغ و فضای سبز کمی در درون حصار وجود داشت.

۵. کتابنگاری

۱. ذکاء، یحیی. ۱۳۵۸. زمین لرزه‌های تبریز. تهران: چاپخانه کویان.
۲. رشید نجفی، عطیه. ۱۳۸۸. حمام‌های تاریخی تبریز. تبریز: انتشارات فن آذر.
۳. ژوبر، پ. م. ۱۳۴۷. مسافرت به ایران و ارمنستان. ترجمه محمود مصاحف، تبریز: انتشارات کتابفروشی چهر.
۴. سلطانزاده، حسین. ۱۳۷۶. تبریز خشتی استوار در معماری ایران. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۵. شعبانی، رضا. ۱۳۸۴. افشاریه-زندیه-مجموعه اطلس تاریخ ایران. چاپ دوم، تهران: انتشارات سازمان نقشه برداری کشور.
۶. صفامنش، کامران و یعقوب رشتچیان و بهروزمنادی‌زاده. ۱۳۷۶. ساختار کالبدی شهر تبریز و تحولات آن در دو سده اخیر، گفتگو، شماره ۳۶: ۳۳-۵۳.
۷. عطار زاده، مهدی. ۱۳۸۳. سیمای تبریز در دوره ناصرالدین شاه قاجار. تبریز: نشر اختر.
۸. فخاری تهرانی، فرهاد و فرامرزی‌پارسی و امیربانی مسعود. ۱۳۸۵. بازخوانی نقشه‌های تاریخی شهر تبریز. تهران: انتشارات سازمان عمران و بهسازی شهری منطقه شمال غرب کشور و دانشگاه شهید بهشتی.
۹. کارنگ، عبدالعلی. ۱۳۷۴. آثار باستانی تبریز: آثار و ابنیه شهرستان تبریز. چاپ دوم، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۰. کسروی، سید احمد. ۱۳۵۲. کاروند کسروی (مجموعه مقالات). به کوشش یحیی ذکاء. تهران: بینا.
۱۱. مشکور، محمد جواد. ۱۳۵۲. تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری. تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
۱۲. مهربار محمد و شامیل فتح‌الله یف و فرهاد فخاری تهرانی و بهرام قدیری. ۱۳۷۸. اسناد تصویری شهرهای ایرانی در دوره قاجار. تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۱۳. مینورسکی. ۱۳۳۷. تاریخ تبریز. ترجمه عبدالعلی کارنگ، تهران: انتشارات کتابفروشی تهران.
۱۴. نادر میرزا قاجار. ۱۳۷۳. تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز. تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز: انتشارات ستوده.
۱۵. نژاد ابراهیمی، احد. ۱۳۸۴. طرح ساماندهی و بهسازی مجموعه صاحب‌الامر تبریز. پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد مرمت و احیای ابنیه تاریخی، دانشکده هنرهای زیبا. دانشگاه تهران.
۱۶. سرهنگ قراجه‌داغی. ۱۲۹۷ ه.ق. نقشه دارالسلطنه تبریز. تهران: موسسه کارتوگرافی سحاب.
۱۷. وهاب‌زاده، عبدالرحمن. ۱۳۷۴. تاریخچه برج و باروی تبریز، مجموعه مقالات ارگ بم. به کوشش باقر آیت‌زاده شیرازی، جلد سوم، تهران: سازمان میراث فرهنگی: ۷۷-۸۸.
۱۸. Morrier, James. ۱۸۱۶ Journey through Persia, Armenia, and Asia Minor, Constantinople, in the years ۱۸۰۸ and ۱۸۰۹ Philadelphia.



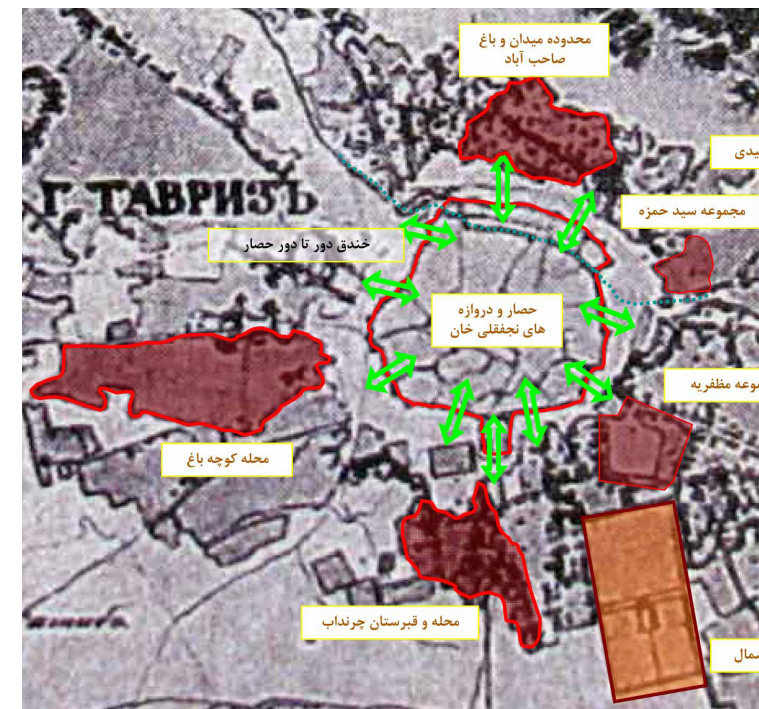
شکل کلی حصار نجف‌قلی‌خانی و خندق پیرامون آن (ماخذ: نقشه برادران کولوکوف و مامونتف).



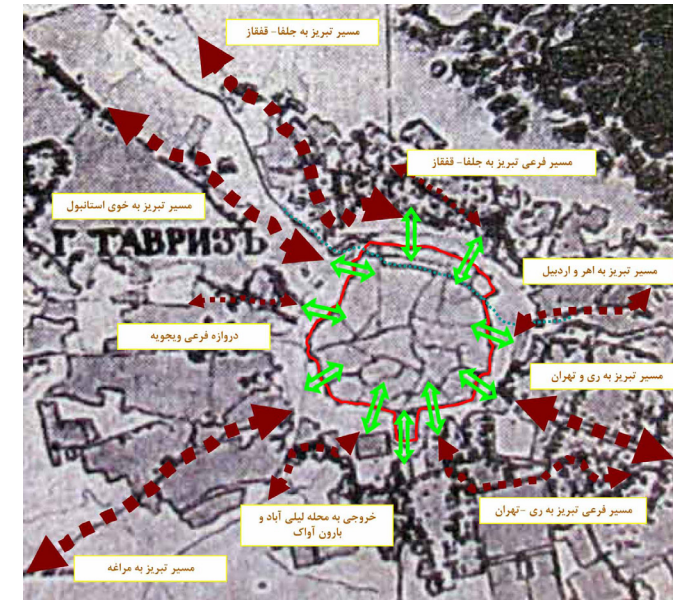
تطبیق حصار نجف‌قلی‌خان با وضعیت موجود شهر و موقعیت دروازه‌ها (ماخذ: مهندسان مشاور نقش جهان پارس).



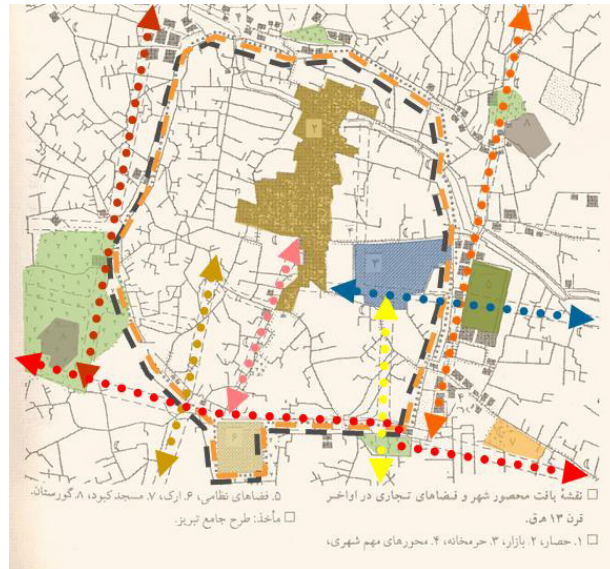
دروازه‌های حصار نجف‌قلی‌خانی و شکل کلی پیرامون تبریز در این دوره (ماخذ: نقشه تره-زل و فابویه؛ تحلیل: احد نژاد ابراهیمی).



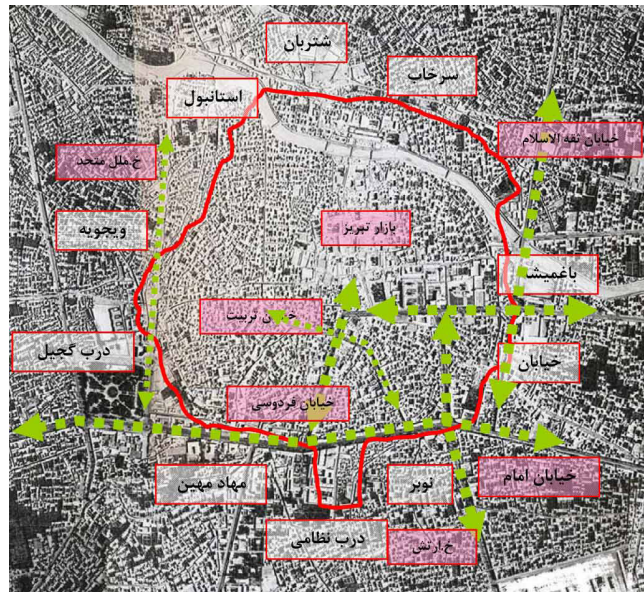
تطبیق محدوده تاریخی تبریز با حصار نجف‌قلی‌خانی که نشان‌دهنده کوچک شدن حصار در این دوره می‌باشد (ماخذ: نقشه برادران کولوکوف و مامونتف؛ تحلیل: احد نژاد ابراهیمی).



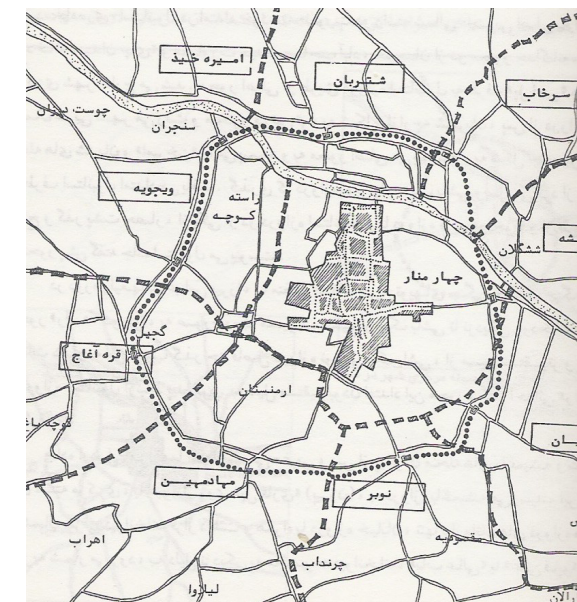
شریان برون شهر منتهی به حصار نجفقلی‌خانی در دوره عباس‌میرزا (ماخذ: نقشه تره زل - فابویه؛ تحلیل: احد نژاد ابراهیمی).



تطبیق شریان جدید احداث شده با شکل کلی حصار نجفقلی‌خان (ماخذ: نقشه دارالسلطنه؛ تحلیل: نگارنده).



مطالعه تطبیقی حصار نجفقلی‌خان با تصویر هوایی تبریز سال ۱۳۳۵ و شریان‌های که در محدوده حصار و پیرامون آن احداث شده است (ماخذ: سازمان نقشه برداری؛ تحلیل: احد نژاد ابراهیمی).



محورهای ارتباطی درون حصار نجفقلی‌خان (ماخذ: صفامنش، رشتچیان، منادی‌زاده).

درباره استاد باستانی پاریزی؛ روایت‌گر بزرگ مردمان بی نام و ولایات بی نشان^۱

مجید تفرشی

تاریخ‌نگار و سندپژوه ایرانی مقیم لندن

با درگذشت دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، ایران و جهان یکی از شاخص‌ترین چهره‌های تاریخ زندگی مردمان و ولایات و نماد آشتی تاریخ‌نویسی دانشگاهی با مخاطبان عادی را از دست داد. ۳۷ سال از نخستین باری که کتابی را از استاد باستانی پاریزی در دست گرفتم و خواندم و ۲۸ سال از نخستین باری که در مهر ۱۳۶۴ در کلاس درس گروه تاریخ دانشگاه در کلاس درس او حاضر شدم، می‌گذرد. به نظرم درس تاریخ محلی یا جغرافیای تاریخی بود. آن روز برای من که اتفاقی، از سر تفنن و بر اساس فال و قرعه انتخاب رشته کنکور، وارد عرصه تاریخ نشده بودم و تا همان موقع هم سابقه تالیف و نگارش داشتم، اتفاقی بس مهم و روزی از یاد نرفتنی بود. هنوز بعد از گذشت نزدیک به سه دهه، شیرینی آن روز از کامم بیرون نرفته است. دو نکته خاص از آن نخستین کلاس درس هنوز در ذهنم برق می‌زند. آن روز باستانی با صراحت و ملاحظت خاص خودش به آن جماعت دانشجوی پرشور و بعضاً مدعی گفت: «به شما بگویم که توقع نداشته باشید که همه شما از این کلاس مورخ و محقق خارج شوید. اگر در بین شما دو، سه نفر چون عباس اقبال آشتیانی و امثال او یافت و پرورنده شوند ما کاملاً به مرادمان رسیده‌ایم. بقیه شما هم اگر کارمند و مدیر و سبزی‌فروش و کاسب و خانه‌دار موفق شوید ما را بس.» نکته دیگری که باستانی در آن کلاس نخست به ما دانشجویان عمدتاً جوان گفت این بود: «اگر آمده‌اید که با گذراندن این دوره و تاریخ خواندن در دانشگاه تهران مورخ و نویسنده شوید، ول معطلید. اینجا محلی است برای آشنایی با مقدمات کار و تلنگرهای اولیه. باقی‌ش بر عهده خودتان است و جنم و همت شما.» برخی از همکلاسی‌های ما در آن زمان با انتقاد از باستانی پاریزی که در کلاسش بسیار آرام و شمرده سخن می‌گفت و روایت می‌کرد، به‌غلط تصور می‌کردند که مطابق توقع بسیاری در دانشگاه‌های ایران، وظیفه استاد این است که در مدت کوتاه یک ساعت و نیم حضورش در کلاس درس همانند قرص و آمپول عمل کرده و علوم اولین و آخرین را در کوتاه‌ترین زمان ممکن و به صورت جزوه و خلاصه درس، به جان و روان دانشجو وارد کند. حال آنکه باستانی و فرهیختگانی مانند او وظیفه‌شان بازخوانی و روخوانی تحقیقات خودشان و دیگران در کلاس درس نبود. نکاتی که باستانی پاریزی در کلاس درس ارایه می‌کرد شاید برخی از نظر کمی به نظر نمی‌آمد، ولی از نظر کیفی و محتوایی فرازهای هوشمندانه‌ای بود که از نظر من عصاره و چکیده دانش و تجربه علمی و همچنین خوشه‌ای سخاوتمندانه از زندگی، زمانه و کارنامه او بود که از ساعت‌ها روخوانی و جزوه‌نویسی مرسوم در کلاس‌های دانشگاه پربارتر بود و دانشجوی مستعد و کوشمند و باسواد را به اندیشه و تحقیقی ژرف‌تر رهنمون می‌کرد.

خوب یاد می‌آید که در آن زمان، عده‌ای از دانشجویان - و حتی شماری از استادان و همکارانش - با نیش و کنایه می‌گفتند که باستانی پاریزی مورخ جدی نیست و اغلب به موضوعات کم‌اهمیتی مثل زندگی مردمان عادی، ولایات دورافتاده و یا کندو کاور در سرگذشت خانواده‌های کم‌اهمیتی می‌پردازد که در تاریخ جایگاه قابل توجهی ندارند. من در آن زمان به لحاظ غریزی و شاید با داشتن کمی تجربه متوجه بی‌پایه بودن این دیدگاه و ارزش انکارنشده‌ی پژوهش‌ها و آثار امثال باستانی پاریزی بودم، ولی چند سالی طول کشید تا به‌طور اساسی و



۱ یادنامه درگذشت تأسف برانگیز استاد ارجمند دکتر باستانی پاریزی، به قلم پژوهشگر ارجمند جناب دکتر مجید تفرشی، متأسفانه وقتی به دست تحریریه بررسی‌های نوین تاریخی رسید که دوره جدید فصل‌نامه در چاپخانه زیر چاپ بود؛ به همین سبب بوده است که فهرست عناوین و روی جلد فصل‌نامه، توفیق درج نوشته ارزشمند ایشان را نیافت!

علمی به اهمیت واقعی و جایگاه کم‌نظیر باستانی پاریزی و ویژگی‌های روش و منش علمی و پژوهشی او پی ببرم.

در طول بیش از دو دهه‌ای که از نزدیک با موسسات دانشگاهی و آرشیوهای اسناد تاریخی در غرب و به خصوص بریتانیا همکاری و مرآوده دارم، دریافته‌ام که سه عرصه تاریخ خانواده‌ها، تاریخ محلی و تاریخ مردمان عادی چه جایگاه ویژه و بی‌بدیلی در مطالعات تاریخی در جهان امروز دارد. این ارزش‌گذاری از دو وجه قابل تامل است. از یک سو، بدون بررسی دقیق مسایل مختلف ولایات مختلف و تحولات محلی، پژوهش در تاریخ خانواده‌ها و زندگی مردمان، به خصوص لایه‌های زیرین جامعه هرگز نمی‌توان به درستی و کمال تاریخ یک ملت را نوشت. دیگر آن که مطالعات تاریخ محلی، تاریخ خانواده‌ها و تاریخ مردم پل ارتباطی است بین تاریخ‌نگاری حرفه‌ای و مخاطبان عام و راه نجاتی است برای رهنمایدن تاریخ از رشته‌ای خاص برای مخاطب خاص. اکنون مطالعات تاریخ محلی، خانواده‌ها و مردم از جایگاه ویژه، فاخر و غیرقابل انکاری در عرصه تاریخ‌نگاری در جهان برخوردار است.

در ایران اما، به خصوص در سال‌های اخیر، به تدریج و تا حدی، این قبیل تحقیقات، ارزش و جایگاه خود را بازیافته است. این البته پیامد و نتیجه تلاش‌های بی‌وقفه، بی‌دریغ و بی‌ادعای باستانی پاریزی به‌عنوان پیشاهنگ این قبیل مطالعات بنیادین، راهبردی و میان رشته‌ای در ایران و جهان فارسی زبان است. برای نمونه و برای نشان دادن اهمیت حوزه پژوهش‌های مرحوم استاد باستانی پاریزی و همگنان او، بر اساس آمارهای رسمی منتشرشده، در آرشیو ملی بریتانیا، که یکی از بزرگترین و پرمراجعه‌ترین آرشیوهای جهان است، حدود دو سوم مراجعه‌کنندگان، ملی بریتانیا، که در پی تحقیقات مراکز پژوهشی مستند در جهان است، حدود دو سوم مراجعه‌کنندگان، محققان آمانور و حرفه‌ای حوزه مطالعات محلی و تاریخ خانواده‌ها هستند و دیگر محققان اعم از پژوهشگران تاریخ سیاسی و دیپلماسی و دیگر رشته‌ها جمعا حدود یک سوم مراجعان به این آرشیو را تشکیل می‌دهند.

متأسفانه در ایران عده‌ای تصور کرده‌اند که تاریخ‌نویسی برای مردم و مخاطب عام لزوماً به منزله سخیف‌نویسی و تاریخ‌نگاری کم‌ارزش و کم‌محتوا یا رونویسی از کار دیگران و کتاب‌سازی بی‌ارزش است. حال آنکه هنر و مهارت باستانی پاریزی در آن بود که بدون کاستن از ارزش و وزن علمی و پژوهشی و اورژینال بودن کارش، با درآمیختن تاریخ با حکایات جذاب، آموزنده و خواندنی، به تعبیر خاص خودش: «تاریخ تلخ را با شیر و شکر بیامیزد و به کام مردم شیرین کند.»

همه ما با مخاطبان و تاریخ خوانان عادی کم ادعا، ولی پر دانشی آشنا هستیم که از طریق آثار متعدد خواندنی و ماندنی مرحوم باستانی پاریزی با علم خشک و کم روح تاریخ آشتی کرده و رو به مطالعات جدی تاریخی آورده‌اند. در این مورد، گاهی آثار مرحوم باستانی پاریزی منابعی غنی و جذاب برای مطالعات تاریخ اجتماعی و تاریخ محلی بوده و گاه، گذرگاهی برای رسیدن به دیگر آثار جدی و عمیق دیگر پژوهشگران ومورخان بوده است.

یکی دیگر از نکاتی که من از مرحوم دکتر باستانی پاریزی و آثار او آموختم، توجه به اهمیت مدیران میانه و مسئولان محلی و ارزش آنان در شناخت تحولات گوناگون اجتماعی وتاریخی است. ما در ایران غالباً به زندگی حاکمان و شاهان و وزیران و در یک سده اخیر، حداکثر نمایندگان مجلس توجه داریم. توجه خاص باستانی پاریزی به زندگی افراد تاثیرگذار، ولی کمتر شناخته‌شده یا در تاریخ مورد توجه قرار گرفته نشده بسیار ستودنی و مرجعی مهم است. این اهمیت آن جا بیشتر نمایان می‌شود که توجه داشته باشیم که اطلاعات ما از چهره‌ها و مسوولان محلی و مدیران میانه در تاریخ ایران، حتی تاریخ معاصر کشورمان، بسیار محدود و کم است و تا جایی که من اطلاع دارم، بانک اطلاعاتی جدی و علمی و منبع قابل اعتماد یک‌پارچه‌ای در ایران در این‌باره وجود ندارد.

یکی دیگر از نکاتی که از استاد باستانی پاریزی آموختم و امیدوارم هرگز نیز از یاد نبرم، مساله بررسی اشتباهات توسط خود پژوهشگر و به تعبیر خاص باستانی «خود مشقت مالی» است. عرصه پژوهش‌های تخصصی و به خصوص تاریخی، گاهی حس مغرورانه ناپسندی را به آدمی القا می‌کند که از انتقاد سالم دیگران بی‌نیاز و سپس

آزرده شود و خود نیز به بازنگری و اصلاح اشتباهاتش دست نزند. باستانی پاریزی از نخستین کسانی در ایران بود که با شهامت با اذعان به این اصل بدیهی که انسان جایزالخطا و بلکه واجب‌الخطا است، شجاعانه، بیش از دیگران و پیش از دیگران به اشتباهات و سهویات موجود احتمالی نوشته‌های گذشته خود توجه کرده است.

دیگر نکته‌ای که من از باستانی پاریزی آموخته و باید یاد کنم، اصطلاح مشهور او درباره «آرشیو و مارشیو» در ایران است. آن چه که باستانی به من یاد داده این است که آرشیو به معنای محلی برای حفظ و نگهداری، طبقه‌بندی و فهرستنویسی و سپس ارایه اسناد به همه علاقه‌مندان و پژوهشگران است. در واقع اهمیت و کمال یک آرشیو به باز بودن در آن به روی محققان است. اگر چنین نباشد باید به آن مرکز به جای آرشیو عنوان مارشیو داد که در واقع گنجی است که ماری بر سر آن نشسته و مانع استفاده عمومی از آن می‌شود و بود و نبود آن یکسان است.

آخرین نکته‌ای که از استاد مرحوم دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی به یادگار دارم این است که برخلاف توهم عوام و حتی برخی از کوتاه‌اندیشان فعال در عرصه تاریخ‌نگاری، اسناد و منابع تاریخی، چه منتشر شده و چه منتشر نشده، اوراق یک بار مصرفی نیستند که با استفاده یک محقق یا حتی انتشار کامل آن‌ها از اعتبار و ارزشمندی علمی ساقط شوند و دیگر به درد محقق دیگری نخورند. باستانی معتقد بود که ده‌ها و صدها نفر می‌توانند روی یک سند یا پرونده تاریخی کار کرده و تحقیقات و نظرات متفاوتی را بر اساس آن سند انجام دهند. چنان که خود باستانی در آثار مختلفش با مهارت و استادی مفاهیم و مطالبی را از منابع و اسناد بیرون کشیده و عرضه کرده که چندین محقق قبل از او که بر روی همین منبع کار کرده بودند به آن توجه چندانی نکرده بودند.

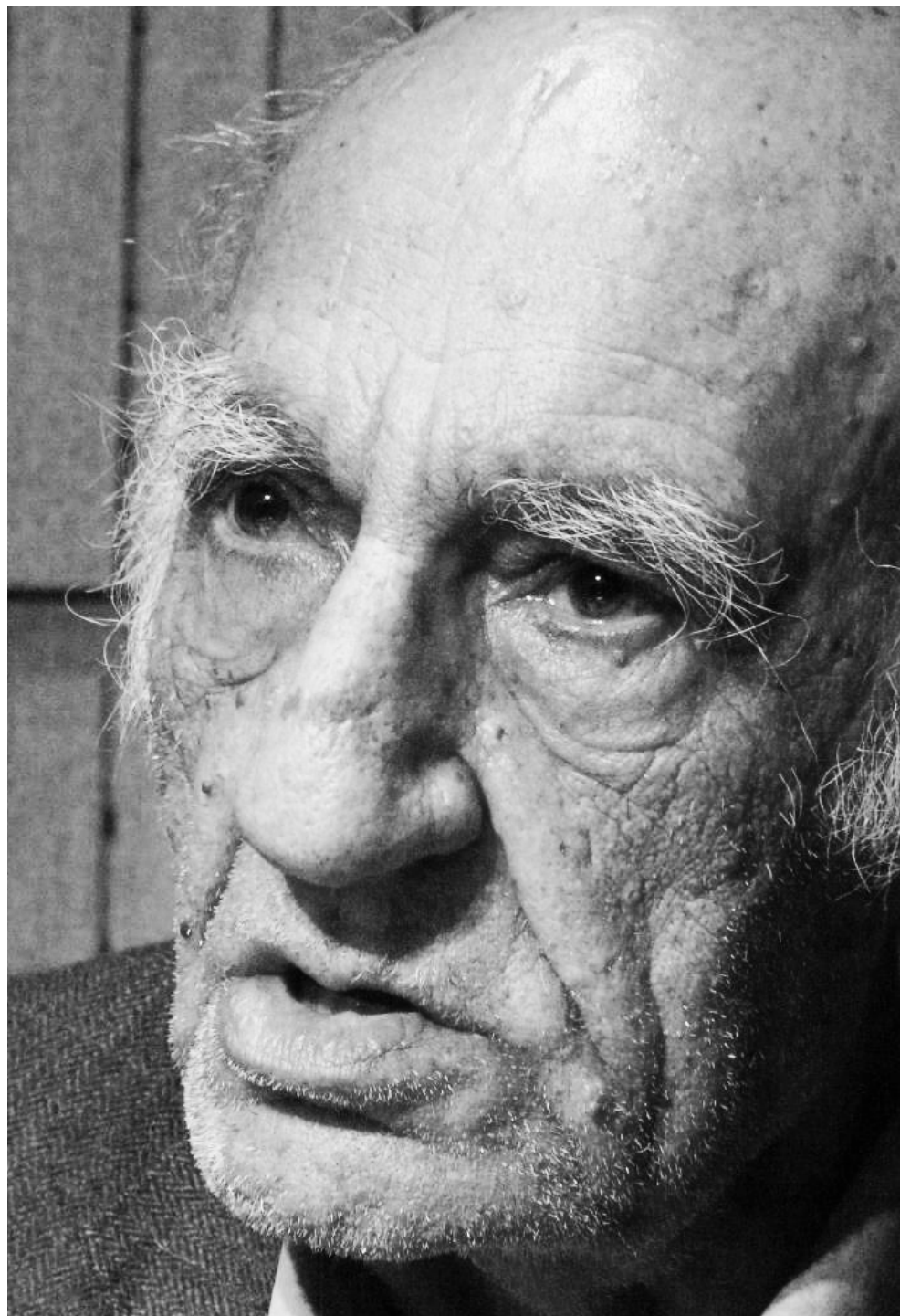
پاریزی و تاریخ‌نگاری ایرانی^۱ دکتر محسن جعفری مذهب

عضو هیئت علمی مرکز پژوهش‌های ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

باستانی پاریزی استاد گروه تاریخ دانشگاه تهران بود و من فارغ‌التحصیل همان گروه در دوره لیسانس. اما روش او در تاریخ‌نگاری نه تنها در آن گروه، بلکه در گروه‌های دیگر هم تدریس نمی‌شد، حتی تبلیغ هم نمی‌شد، و با آن روش‌هایی که در دانشگاه در آن زمان درباره تاریخ خوانده بودیم، نمی‌شد ایشان را مورخ حساب کرد، زیرا دیسپلین پژوهش و نشر تاریخ را رعایت نمی‌کرد. همان زمان نه تنها تردیدهایی وجود داشت، بلکه در همان گروه پایان‌نامه‌ای گذشت که او را از جرگه مورخان علمی خارج و ناجوانمردانه با کسانی چون ذبیح‌الله منصوری برابر دانست. این که می‌گویم آن وقت، برای این است که اکنون با طرح رشته‌های جدید تاریخ مانند تاریخ اجتماعی، تاریخ محلی، تاریخ شفاهی، تاریخ روزانه، ... ، و تبلیغ و رسمیت برخی از آن‌ها در برخی دانشگاه‌های ایران، می‌توان نگاه جدیدی بر آثار باستانی انداخت.

باستانی پاریزی دارای ژانر تاریخی خاصی بود. نه رمان نویس تاریخی مانند ذبیح‌الله منصوری بود و نه ادیبی مانند دکتر عبدالحسین زرین‌کوب و نه سیاست‌نویسی چون دکتر فریدون آدمیت (که تاریخ‌نگاری ما آن‌ها را هم مورخ نمی‌داند). استادان تاریخ هم‌زمان با باستانی، شاگردان عباس اقبال و سعید نفیسی و علی اصغر شمیم و نصرالله فلسفی بودند و آن‌ها هم شاگرد محمد قزوینی که می‌گفت وقتی می‌خواهی به سوره توحید استناد کنی، قرآن را باز کن و از رو بنویس. شاید در هم‌نسالتش محیط طباطبایی هم به روش‌های دانشگاهی چندان مقید نبود.

نگاه به فرودستان تاریخ ایران که نام چندانی از آن‌ها در تواریخ رسمی نیامده یا بسیار کم‌رنگ و رویند، از مشخصات تاریخ‌نویسی او و اتفاقاً مورد پسند تاریخ‌نگاری نوین در جهان است که نسیمی از آن به دانشگاه‌های ما رسیده است. باستانی سهم آن‌ها را (دست کم در کرمان) به خوبی داد. اما اگر یکی از اهداف تاریخ و تاریخ‌نویسی را جذب همه طبقات اجتماعی به تاریخ و درس گرفتن از اتفاقات گذشته برای عدم تکرار آن‌ها در آینده بدانیم (که مورد تردید جدی تاریخ‌نویسی سنتی دانشگاهی است)، کتاب‌های باستانی برای همه طبقات نوشته می‌شد. شاید تنها چند کتاب او مانند یعقوب لیث یا سیاست و اقتصاد عصر صفوی را به توان کتابی تاریخی دانست و بقیه که بیش‌ترشان مجموعه مقالات تاریخی و ادبی بود را می‌توان در شمار کتاب‌هایی قرار داد که همه می‌توانستند آن‌ها را بخوانند و بفهمند. هرچند نمی‌توان و نباید او را با ذبیح‌الله منصوری مقایسه کرد، اما ذبیح‌الله منصوری نیز نقش بزرگی در جلب خوانندگان به موضوعات تاریخی داشت که البته وی مورد تأیید و استناد مورخان دانشگاهی نبوده و نیست، اما نقش او غیر قابل انکار است. مهم این است که هدف تاریخ‌نویسی را چه بدانیم و تعریف کنیم. به علاوه کارهای باستانی درباره کرمان برای تاریخ محلی همه نقاط ایران قابل بررسی و الگو برداری است. اگر در هر منطقه‌ای یک باستانی داشتیم خوب بود. اتفاقاً خوب است از همین کرمانی بودن باستانی در توضیح این مطلب استفاده کنم: من که متولد گیلانم (و متأسفانه علاقه چندان بایسته‌ای به گیلان‌شناسی ندارم) این را بهتر می‌فهمم. زمانی در یزد به یکی از دوستان یزدی گفتم که یزدی‌ها خسیس هستند. پرسید اهل کجایی؟ گفتم: گیلان. گفت شما مخصوصاً گیلانی‌ها نیازی به آب ندارید. دریا که دارید. آب در زمین تان به وفور جاری است و شب و



۱ یادنامه درگذشت تأسف برانگیز استاد ارجمند دکتر باستانی پاریزی، به قلم پژوهشگر ارجمند جناب دکتر جعفری مذهب، متأسفانه وقتی به دست تحریریه بررسی‌های نوین تاریخی رسید که دوره جدید فصل‌نامه در چاپخانه زیر چاپ بود؛ به همین سبب بوده است که فهرست عناوین و روی جلد فصلنامه، توفیق درج‌نوشته ارزشمند ایشان را نیافت!

روز از آسمان بر سرتان می بارد. شما نمی دانید که آب برای ما یزدی ها چه ارزش دارد. ما با آبی که کشاورزی می کنیم و محصول بر می داریم، هیچ آبی را از دست نمی دهیم. یک لیوان آب هم برای ما ارزش دارد. وقتی محصول بر می داریم باید نیمش را ذخیره کنیم شاید سال بعد آب نداشته باشیم. آیا این خساست است؟ اگر با زندگی کویری آشنا شوید می بینید که آن ها هیچ چیز را دور نمی اندازند مبادا روزی به کار آید. نمی دانم (باید آمار گرفت) اما گمان دارم میزان زباله تولیدی شهرهای کویری بسیار کم تر از شهرهای شمالی و جنگلی و پرآب مان باشد. باستانی نیز اهل کویر بود و مانند کویریان هیچ چیز را دور نمی انداخت شاید روزی به کار آید. روزی ایشان را دیدم، پرسید چه تازه دیده ای و خوانده ای؟ گفتم فلان... دست در جیب کتتش کرد و کاغذ پاره هایی را به اندازه نیم کف دست که در پاکتی مصرف شده داشت و از پاره کردن کاغذهای باطله اداری بریده بود و به عنوان فیش استفاده می کرد، در آورد و مطلب را در یکی از آن ها نوشت. خدا می داند آن مطلب اکنون در کدام کتاب یا مقاله یا زیرنویس نوشته هایش به کار گرفته شده است یا بعداً منتشر خواهد شد. چند سال پیش که در گروه تاریخ او را دیدم گفتم: مطلب را خواندم. گفتم: کدام را؟ گفت نمی دانم تازگی خواندم. چه چیزی تازه نوشتی؟ من که هم یادم نبود گفتم: مطلبی درباره عبارت «هزار سال زنده باشی» که باید منشاء ماوراءالنهری داشته باشد. گفتم مطلب را می دهی تا در چاپ بعدی هزارستان از آن استفاده کنم؟ برایش فرستادم. حال نمی دانم چگونه استفاده کرده بود. بیهقی گمان داشت هیچ کتابی نیست که بخواندن نیارزد و باستانی گمان داشت هیچ خبری نیست که به استناد نیارزد. واقعیت این است که اگر به روش های تاریخی و به کار بردن نقد بیرونی و درونی هر سند و خبری دست یازیم، تقریباً در هیچ چیزی به قطعیت نمی رسیم. اگر نگاه حقوقی (و مورد پسند تاریخ دانستگی) به اسناد و اخبار نباشد که اصل را در برائت می داند مگر آن که خلاف آن ثابت شود، و نگاه پلیسی (و مورد غفلت تاریخ دانستگی) را به کار بگیریم که اصل را در اتهام می داند مگر آن که خلاف آن ثابت شود، به هیچ چیز قطعی نخواهیم رسید. و اتفاقاً بیش تر کشف های تاریخی، تنها بر اثر نگاه شکاکانه (و پلیسی) به اخبار به دست آمده است. حتماً کسانی که روزنامه خوانده یا روزنامه نگاری کرده اند باید بدانند که روزنامه نگار اگر هم بخواهد نمی تواند همانند تاریخ نویس آگاه و روشمند و تحصیل کرده، روش های علمی در سوزه یابی، گردآوری منابع، تدوین روشمند مطالب و انتشار آن را به کار گیرد و به کار برد. سفارش، محدودیت، سرعت، ... مجال این کار را نمی دهد. نمی تواند به قول همان استادان سنتی تاریخ، دست کم سی سال صبر کند تا واقعه به تاریخ تبدیل شود. و البته باستانی روزنامه نگار هم بود. کاش دیگر مورخان ما هم کمی کار روزنامه نگارانه می کردند.

او خیلی جذابیت ایجاد می کرد و به ویژگی برای مخاطبان عام که خوانندگان آثارش بودند. مباحث تاریخی به خاطر جدی بودن شان علاقه ای به ادامه مطالعه ایجاد نمی کنند. او در آغاز چاپ دوم هزارستان به خط خود نوشت:

دل‌می‌خواهد آن را تقدیم طریندگانی کنم
 که هزاران نسخه کتابهای مرا خریدند و اندکی کمتر از هزار مقاله مرا خوانده اند - هزاران تومان پول
 دادند و همدانانه اعتراضی که صد ریالم برای آنها سود نداشت. اینک خبر شوقم که چاپ
 دوم هزارستان در دسترس آن دوستان داده قرار می‌گیرد.

جای دیگر هم گفته ام که آن چه برای من فراموش نشدنی است ابتکاری بود که زد و نقدهایی درباره نوشته های خود منتشر کرد که بعدها در کتاب خود مشتم و مالی منتشر کرد. چه کسی را می شناسید که اشتباه های آماری و استنادی و روشی خود را مورد نقد قرار دهد و نه تنها منتشر کند بلکه به دیگران هم توصیه کند؟ من که ندیده ام. ظاهراً دوستان منتقد دانشگاهی یا اشتباه نمی کنند یا از پذیرفتن و ذکر آن ابا دارند. همین یک

ابداع او برای علم تاریخ (بلکه دیگر علوم) ما کافی است. اگر از باستانی پاریزی تنها یک مطلب آموخته باشم و به آن افتخار کنم همین است. حیف شد که از او نپرسیدم که از چند نام مستعار در نوشته هایش استفاده کرده، چرا. که آن ها هم بخشی از تاریخچه زندگی علمی است.

من به زور و اجبار تحصیلات دانشگاهی شاگرد ایشان شدم و هرچند هر از گاهی ایشان را میدیدم اما رابطه استاد و شاگردی امروز دیگرگون شده است. به هر صورت کلاسی آرام و شاد، دور از نظام امتحانی و نمره و شکنجه حضور داشت. همان زمان کسانی منتقد حضور و تدریس و طنز و عدم جدیت و ... ایشان بودند، اما من که راضی بودم و به اندازه آموختم. نمی دانم منتقدان چه از دیگران آموختند و چه از باستانی نیاموختند.

Najaf Qoli Khān's Barbican and the Formation and development of Qajarid Tabriz

Ahad N. Ebrahimi¹

Assist. Prof., Tabriz Islamic Art University

pp. 107 - 121

Received date: August 6, 2013 - Approved date: October 23, 2013

Abstract

Different ways were contrived to protect the cities against the human and animal harm in the past times proportional to the natural conditions and exposure to the environment. To this end, it can be referred to construction in impassable places, making use of the moats and the use of natural elements such as rivers, valleys, mountains and others. One of these methods was to build a wall around the city known as 'Fort'. Forts had different shapes and sizes which have been reviewed in different researches; however, the subject which has been studied less is the impact that the shape and the size of the enclosure has had on the city development trend. The author is on the idea that the forts had direct effect on the formation and development of the cities and the aim of the present research are to study and research the mentioned impact in one of the historical cities of Iran. Several enclosures have been built for Tabriz in history and the enclosure size had direct relation with the extent and the number of people and importance of the city; but the enclosures were destroyed for some reason. One of the main reasons for destroying the wall of Tabriz was earthquakes.

The last severe earthquake of Tabriz was in 1193 A.H. (1780); According to the historical texts, the city was completely destroyed by that earthquake and the city's population reached the minimum such that the population of the city has been mentioned around four thousand people in some books. Najaf Quli Khan, the governor of the city, built an enclosure surrounded the city, and it was smaller than the previous enclosures and it subsumed certain parts of the city. Construction of Najaf Qoli Khān Barbican had direct impact on the formation and development of Tabriz during the rule of Qajar Dynasty. This paper tries to gain the economic, social and political features of the enclosure and analyze its urban effects on the formation and development of Tabriz in Qajar era.

Key Words

Abbās Mirzā, Barbican, Fort, Historical artery, Najaf Qoli Khān, Qajarid Tabriz

Ismailia & their role in the political instability of Seljukids

Ghorban A. Kenarroudi¹

Assist. Prof., Islamic Azad University, Tonekabon Branch

pp. 89 - 98

Received date: June 10, 2013 - Approved date: November 6, 2013

Abstract

The second half of the 5th A.H., the age of stability and authority Seljuk rule in Iran and escalates again The Caliphate in Baghdad and also the hallmarks of the state and the development of political ideas and jurisprudential debate in line with the Monarchy and Caliphate on behalf of the people because of Imām Mohammad Ghazzāli and Khwādjuh Nizām-al-Mulk decline and degeneration of intellectual and spreading religious conflicts between the Islamic sects. Doubtless, one of the factors that leads to the instability across the Seljuk rule, the Ismailia measures in this time. The Ismailia measures in Iran Seljuk evening in creating the internal chaos in the Ismailia new and different areas of Iran and the character assassination of different political, jurisprudence and intellectual and military and it showed his Ismailia of martyrs. From the very beginning until the end of Seljuk rule created many problems Seljuk many Thrones efforts to combat and clashes with the Ismailia and this led to instability and chaos, political and social insecurity.

Keywords

Ismailia, Seljukids, Assassination, Religious, Political instability

¹ Gh.k.edu@gmail.com

The reflection of Bahram and Azada's romance on the Iranian Ilkhanid art; sample: Metropolitan Art Museum in Newyork

Zoha Asgharzadeh Charandabi¹

Instructor to the Technical & Vocational University of Iran

pp. 99 - 105

Received date: December 6, 2013 - Approved date: March 8, 2014

Abstract

Accrding to the old persian texts and literary studies Bahram-e-gur and harpist slave girl's romance is attributed to Bahram-e-gur, 15.th sasanid king. However many art works adorned to the narrative pictures of this romance are discovered from different historic era's. Among them, 8 enamelled ceramics, attributed to Ilkhanid era, are reserved at museum or personal collections. This study is performed to discuss and research about the origin of this motif and its abundance on Ilkhanid art works using the metod of investigating and comparing common and different characteristics in Bahram-e-gur and the harpist slave girl's romance, according to the three literary texts-Firdowsi's Shahname, Nizami's Haftpeykar and Dehlavi's Hasht Behesht- and its crrespondence to the narrative pictures which are pictured on the three enamelled plate attributed to Ilkhanid era, reserved at Metropolitan Museum in Newyork. Finally, according to the achieved results by comparing literary narratives and narrative pictures of the motif of Iranian Ilkhanid ceramics, shows Sasanid Bahram-e-gur and Azade, his musician slave girl, narration according to Firdowsi's Shahname. And shows that in this time period, among old persian texts, the narration of Shahname was more popular than others.

Keywords

Bahram and Azade, Iranian Ilkhanid ceramics, Firdowsi's Shahname, Nizami's Haftpeykar, Dehlavi's Hasht Behesht.

¹ asgharzadeh_z@yahoo.com

The Role of Geographical Setting & Economical Situation of Khorasan & Trans-Oxiana in the Economy of Sāmānids

Ali Mombeini

Shahid Chamran University, Ahwaz

Ali Bahranipour

Assist. Prof., Shahid Chamrān University, Ahwaz

pp. 49 - 60

Received date: July 22, 2013 - Approved date: November 23, 2013

Abstract

Due to the rich rivers, such as Oxus and Yaxartes, its fertile plains, rich mines and access, the realm of the Sāmānid state had a special economic potential. So thanks to the periods of power during the Sāmānid rule, its economy was in flourish. This geographic and economic situation leads to wealth for its people. Last Sāmānid rulers' ignorance about the agriculture and instead, their focus of the trade in slaves, and even they were unable to secure the commercial roads which lead to their decline. So that some scholars believed that the resulting stagnancy overthrew the Sāmānid state. The aim for the current issue is to show the influence of the geographic location and economic situation of the territory on rise and fall of the Sāmānid dynasty.

Keywords

Economy, Geography, Khorasan, Trans-Oxiana, Sāmānid state

The Reflection of Mediaeval Social Conditions in Persian Roman Case Study: the Story of Samak 'Ayyār

Ali Mohammad Tarafdari¹

Assist. Prof., Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran

pp. 61 - 67

Received date: June 22, 2013 - Approved date: October 23, 2013

Abstract

Literature in general and stories in particular are one of the most important reflections of human social life during history, and therefore literary texts are always one of the sources for history researches, especially for social history studies. On the other hand, writings and particularly literary texts have been one of the main spaces for introducing the human thoughts that writers have presented their ideas through them. In these vast areas of literary books, story always has a high position for analyzing of examinations and considerations of thought and also social achievements. In history of Persian literature, before the modern period and the rise of modern Persian novel, there have been some samples of stories which mainly were formed for entertainment. But at the same time, some traces of social life and folklore from the past centuries have remained in those stories that could help the present historians to find subjects such as kind of the words, the style of writings, ordinary terms, and the manner of life in the last centuries. At the present paper, the Story of 'Samak 'Ayyār' has been investigated based on the mentioned viewpoints, and it has tried to find and analyze the reflection of social conditions from mediaeval centuries in this story book.

Keywords

Story, Social Conditions, Ayyārī and Sufism, Samak 'Ayyār

A Semiotics of Arjān Winged- lion Motif

Vahid Askarpour¹

Assist., Prof., Tabriz Islamic Art University

pp. 21 - 37

Received date: June 10, 2013 - Approved date: September 6, 2013

Abstract

This paper aims to consider an artifact known as the “Ring of Power” found of a late Elamite tomb of Arjān, Behbāhān, to follow the evolutionary process of its motif of “Winged Lion” on the contexts of pre-Islamic sought western Iran to the end of Achaemenid Empire. The motif is viewed as an index of ancestral political authority of Darius the Great in the region. The theoretical framework of the paper is based on the Piercean philosophical semiotics as a proper foundation for the study of indexical dimensions of materials relating to the creating as well as transferring human social identities. It is a contextual study of the semiotic fields of the motif under consideration. As the results show, there would be some straightforward relations between the Darius the Great’s political claims and appearing of the motif into the power-related contexts of Achaemenid Empire.

Keywords

Achaemenids, Arjān, Index of Power, Social Identity, Winged- lion motif

¹ askarpour@tabriziau.ac.ir

A study of the appellation & geographical, political & military position of Gondishāpour

Abdullah Farrahi¹

PhD candidate in the history of Islam, University of Tehran

pp. 39 - 47

Received date: June 15, 2013 - Approved date: October 7, 2013

Abstract

In spite of the studies on Gondishāpour, little attention has been paid so far to the appellation, geographical, political and military location of this city. Gondishāpour is mentioned in historical texts with different names, including Jantashapyrta, Beit Lapat, Veh Andyvkh Shāpour, Billābād and Gondishāpour. It was a city in Khuzestan and located between the cities of Susa, Shoushtar and Dezful; its position coincides with the current location of Shāhābad (or Islāmābād) village. The city’s Prison was of great importance in Sassanid era and was apparently considered a hold for political prisoners. Due to its political standing and strategic location, the city had been the nation’s capital for some time, too.

Keywords

Gondishāpour, geographical, political and military location, prison, capital

¹ farrahi@ut.ac.ir

The historical overview of scientific philosophy & worldview

Prof. Ziā Sadr Al-ashrāfi

pp. 1 - 14

Received date: December 22, 2013 - Approved date: March 1, 2014

Abstract

The scientific worldview today represents the culmination of human thought and a reference used by all the philosophical, ritual, mystic and even mythical worldviews. It emerged following the introduction of Copernicus and Kepler's theories on the world's helio-centerism, and expressed itself through the publication of Galilei's *Dialogo sopra i due massimi sistemi del mondo* (1632) based on mathematical concepts and experiment, declaring the decline of the traditional worldview and the Scholasticism; whilst 'Pères de l'Église' of the Roman Catholicism perpetuated the reactionary, anti-science and anti-rationalistic nature of Christianity through inquisition, persecuting and torturing the rationalist scholars! However, with the Pope's desecration and the decline of Catholic domination over culture and thought, the Age of Enlightenment and the epoch of science and rationalism began as a result of the works of René Descartes and his contemporaries Francis Bacon and John Locke, which finally gave birth to the European scientific and industrial revolutions and inception of industrial capitalism of the Modern era. The historical upshots of the development of sciences have been information revolution, invention of artificial intelligence and robots, the control theory, and preparation of cybernetic principles as well as a massive evolution in energy economics and management, and electric and electronics industries, all of which furnished the scientific and industrial jump of the man with unimaginable dimensions in the twentieth century that allow us now to speak of a scientific philosophy that has turned our view from the creation of the world towards the origin of the life and its dispersion across the world; that intermittently works hard in every aspects to make possible man's eternity; and, indeed, that should always fight with ignorance, superstitions, dogmatism and dogmas! The fundamentals of the scientific philosophy include: scientific worldview, scientific ethics, scientific logic, and scientific social-political project.

Key words

History, scientific ethics, scientific logic, scientific philosophy, scientific worldview

The origin of mythical meaning of the tree of life motif in old Elamite art

Haniyeh Takavar

Instructor to the Payam Noor University, Tabriz

pp. 15 - 20

Received date: September 11, 2013 - Approved date: December 18, 2013

Abstract

In olden mentality there is an association and coexistence between nature and mystery. A mentality in which the tree, itself, isn't worshiped. Rather there is always a spiritual essence and substance beyond the tree which is worshiped. In ancient iconographies goatlikes, stars, birds and snakes usually encircle the sacred tree. While each of these symbols have distinct mythical and cosmological meaning. Of course, the appearance of goddesses in a tree, is a popular motif in ancient East especially in Mesopotamia and India. The tree of life motif is very ancient in Sumer and ancient Elam's art at 3rd millennium B.C. . The basic subject of this text is the motif of the tree of life in old and ancient Elam's art. And according to which sources can we interpret its meaning? I suppose the tree of life motif in ancient Elam's art has a religious-mythical meaning and it should be interpreted according to literal and written sources of ancient Mesopotamia especially Sumer's sources. Here we have used theoretical bases of "cultural diffusionism school" for data interpretation. Although the motif of the sacred tree or the tree of life is a very old motif in ancient Elam's art-3rd millennium B.C. , those writings which are written in previous Elam's orthography-A and B- and are discovered in Khuzestan, could not help us interpret the meaning of the motif. But according to the Sumerian texts, the motif of the tree of life or the sacred tree is the reflection of coming back to the life and immortality of ISHTAR and TAMUZ mythology, which indeed has a religious meaning.

Key words

Myth, Sumer, Ancient Elam, the tree of life motif, Sacred tree motif.

TABLE OF CONTENTS

The historical overview of scientific philosophy & worldview

Zia Sadr Al-ashrāfi

The origin of mythical meaning of the tree of life motif in Early Elamite art

Haniyeh Takavar

The semiotics of the Ardjān winged lion motif

Vahid Askarpour

A study of the appellation & geographical, political & military position of Gondishāpour

Abdollah Farrahi

The Role of Geographical Setting & Economical Situation of Khorasan & Trans-Oxiana in the Economy of Sāmānids

Ali Mombini & Ali Bahranipour

The reflection of mediaeval social conditions in Persian roman; Case Study: the Story of Samak Ayyār

Ali Mohammad Tarafdary

The role of structural tensions in the political destabilization of Seljukids

Soheila Naeemi

Ismailia & their role in the political instability of Seljukids

Qorban Ali Kenar Roodi

The reflection of Bahram & Āzāda's romance on the Iranian Ilkhānid art; sample: metropolitan Art Museum in Newyork

Zoha Asgharzadeh Charandabi

Nadjaf Qoli Khān's Barbican & the Formation and development of Qajarid Tabriz

Ahad Nejad Ebrahimi

ENGLISH ABSTRACTS

The instruction of New Historical Studies for authors

New Historical Studies is the peer- reviewed interdisciplinary academic quarterly in the fields of history and historiography, historic and proto-historic archaeology, in both languages of Persian and English. It publishes just the papers presenting recent researches; submitted as a manuscript. As part of the submission process, authors will be required to confirm that the substance of the content presented has not been published previously and is not currently being considered for publication elsewhere. All submissions are considered by the editorial board in the first instance; and suitable papers are peer-reviewed by a minimum of two professional academic referees. The process of submission and peer- reviewing system is confidential.

Peer- reviewing instructions:

1. The title of paper must be in brief and no repetitive; and without any ambiguous, verbal and poetic form.
2. The abstract must presents all of content of the paper in brief including subject matter and research objectivity, information background and the literature, the requirements of research and its necessity, main question (s) and hypothesis, theory and approach, methodology and finally the conclusions.
3. The key words should serve to search the basic concepts of the research, not exceeded than five words.
4. The structure of paper presents the process of research including the features of objectivity and subjectivity, literature and references, basic question (s) and hypothesis, approach, ideas, methodology, data body and the studying process all resulted in a clear conclusion.
5. The body of paper is excluded to the studying process of data and documents / criticizing of the ideas and hypothesis; in order to processing of the basic objectivity and subjectivity.
6. The conclusion answers to the basic question (s) by approving / disapproving the basic hypothesis / idea all on the basis of the studying process of the main data body. Here, the author (s) is (are) not authorized to refer.

How to submit a paper in New Historical Studies:

1. Excluding of the illustrations and graphic charts, the submitted main text must be typed correctly, not more than some 4.000 words, on A4 standard papers by Microsoft Word software, 2007 version. The entire full text essay is some 15 A4 papers in the format of MS Word font of Constantina 11 and single line spacing. Three hard copies with a CD should be delivered to the given address.
2. Excluding of the full text essay, the address and the affiliations of the author (s) should be typed on another A4 paper, delivered to the same address.
3. The English abstract should be ordered in some 300 words.
4. Illustrations and figures are referred and documented relevant to the studying process of the paper. All of these are saved as JPEG – 300 dpi resolution format; and should be delivered in a CD to the same address.
5. The abbreviations and literal equivalents and other explanations are cited as the end note.
6. The referencing system for English papers is Chicago style 15th B.
7. Arabic, Persian, Old Turkic and Urdu names should be spelled / written in the style of *Encyclopedia Iranica*.